

دیدار با تاریکے

نقد و بررسی عقاید، احکام و تعالیم
فرقہ ضالہ بہائیت

حمید فلاحتی، مہدی فاطمی نیا

با تاریکے دیدار

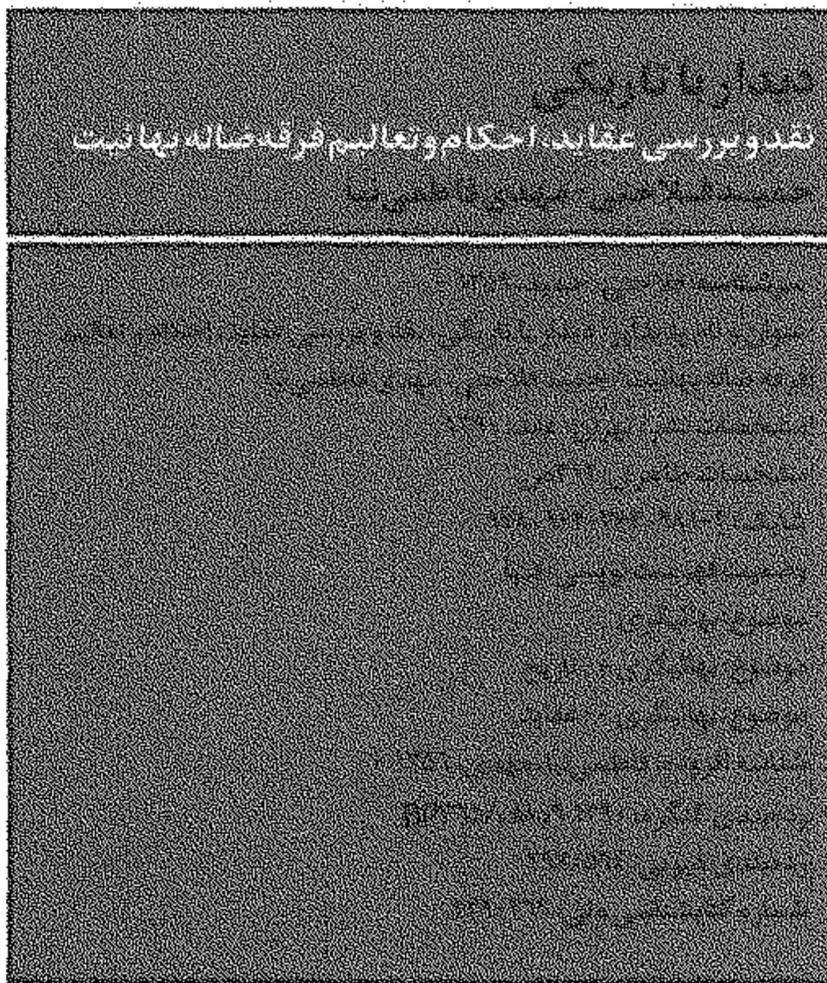
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغی بپندد، یا بگوید: «پر من، وحی فرستاده شده»، در حالی که به او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می‌کنم» و اگر بینی هنگامی که (این) ظالمان در شداید مرگ فرورفته‌اند، و فرشتگان دستها را گشوده، به آنان می‌گویند: «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید!»
(به حال آنها تأسف خورای خورد) (انعام/۹۳)

مقدمه

نقد و بررسی عقاید احکام و تعالیم فرق و مذاهب بهائیت

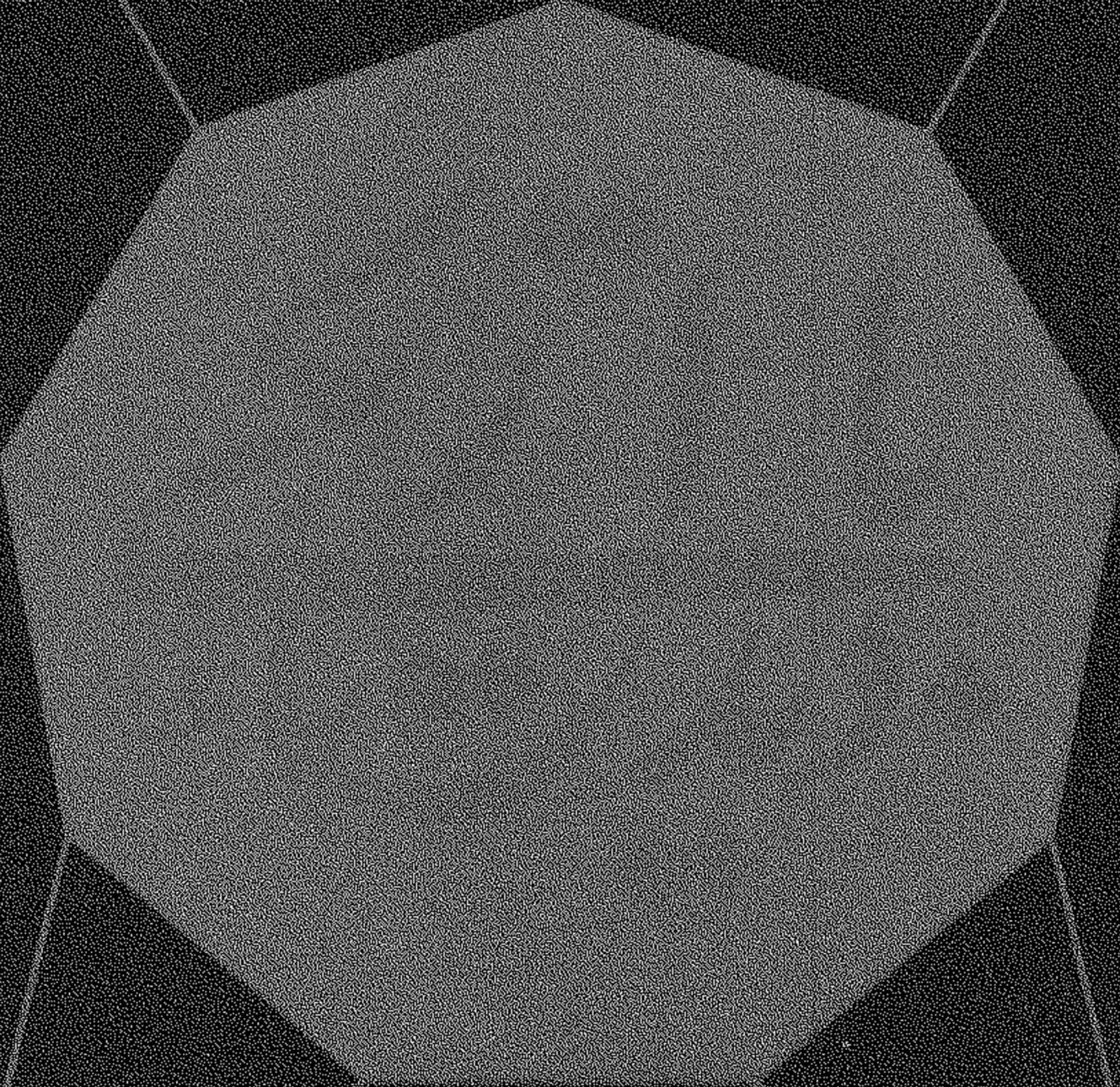
مؤلف: آیت الله العظمی خراسانی



دیدار با تارکے

نقد و بررسی عقاید، احکام و تعالیم
فرقہ خالصہ بہائیت

حمید فلاحی - مہدی فاطمی بیا



دیدار با قاریکے

مفتاحی، مہتمم، محکمہ اعلیٰ تعلیم، سندھ
حیدرآباد، سندھ، پاکستان

ڈاکٹر حفیظہ رحمت اللہ، مہتمم، مکتبہ اسلامیہ، سندھ
ریورسٹریٹ، حیدرآباد، سندھ
ٹیلی فون: 3722222
مفتاحی، مہتمم، محکمہ اعلیٰ تعلیم، سندھ
حیدرآباد، سندھ، پاکستان
ٹیلی فون: 3722222
www.ahmedali.com

مفتاحی، مہتمم، محکمہ اعلیٰ تعلیم، سندھ
حیدرآباد، سندھ، پاکستان
ٹیلی فون: 3722222

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

فصل اول: رهبران، پیدایش، اقدامات و تشکیلات/۲۱

یک. رهبران بابت و بهائیت/۲۳

۱۵. علی محمد نوری معروف به باب/۲۳

در این بخش به بررسی زندگی و اقدامات علی محمد نوری معروف به باب می‌پردازیم. او در سال ۱۸۱۷ در شهر کربلا متولد شد. او در جوانی به تلمذ نزد شیخ بهایی پرداخت و به ترویج مذهب بابیت پرداخت. او در سال ۱۸۴۸ در شهر کربلا به شهادت رسید.

۱۶. میرزا حسنعلی نوری معروف به بهاء/۴۱

در این بخش به بررسی زندگی و اقدامات میرزا حسنعلی نوری معروف به بهاء می‌پردازیم. او در سال ۱۸۱۷ در شهر کربلا متولد شد. او در جوانی به تلمذ نزد شیخ بهایی پرداخت و به ترویج مذهب بهائیت پرداخت. او در سال ۱۸۴۸ در شهر کربلا به شهادت رسید.

۱۷. میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء/۵۲

در این بخش به بررسی اقدامات و تشکیلات بهائیت می‌پردازیم.

دو، زمينه‌ها و علل شکل گيري
باييت و بهائيت/ ۶۷

تجدید و احیای مذهب
تجدید و احیای مذهب

سه. انشعابات و اختلافات / ۱۰۵

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی
کتابخانه آیت الله العظمی خراسانی
کتابخانه آیت الله العظمی قزوینی

چهار. تشکلات اداری بهائیان / ۱۱۹

سازمان تبلیغ
سازمان تعلیم
سازمان بهداشت
سازمان رفاه
سازمان ورزش
سازمان هنر

پنج. تبلیغ / ۱۲۵

کتابخانه
مطبوعات
روزنامه
مجله
کتاب

شش. بهائیت و سیاست / ۱۳۱

کتابخانه
مطبوعات
روزنامه
مجله
کتاب

۱۵۳/ فصل پنجم: عقاید و باورها
۱۵۴/ فصل ششم: عقاید و باورها
۱۵۵/ فصل هفتم: عقاید و باورها

فصل دوم: عقاید و باورها/ ۱۶۱

یک. جایگاه نبوت/ ۱۶۲

۱۶۳/ فصل نهم: عقاید و باورها
۱۶۴/ فصل دهم: عقاید و باورها

۱۶۵/ فصل یازدهم: عقاید و باورها
۱۶۶/ فصل بیستم: عقاید و باورها

۱۶۷/ فصل بیست و یکم: عقاید و باورها
۱۶۸/ فصل بیست و دوم: عقاید و باورها

۱۶۹/ فصل بیست و سوم: عقاید و باورها
۱۷۰/ فصل بیست و چهارم: عقاید و باورها

۱۷۱/ فصل بیست و پنجم: عقاید و باورها
۱۷۲/ فصل بیست و ششم: عقاید و باورها

۱۷۳/ فصل بیست و هفتم: عقاید و باورها
۱۷۴/ فصل بیست و هشتم: عقاید و باورها

۱۷۵/ فصل بیست و نهم: عقاید و باورها
۱۷۶/ فصل بیست و دهم: عقاید و باورها

دو. معجزه/ ۱۸۱

۱۸۲/ فصل بیست و یکم: عقاید و باورها
۱۸۳/ فصل بیست و دوم: عقاید و باورها

۱۸۴/ فصل بیست و سوم: عقاید و باورها
۱۸۵/ فصل بیست و چهارم: عقاید و باورها

۱۸۶/ فصل بیست و پنجم: عقاید و باورها
۱۸۷/ فصل بیست و ششم: عقاید و باورها

۱۸۸/ فصل بیست و هفتم: عقاید و باورها
۱۸۹/ فصل بیست و هشتم: عقاید و باورها

سید خاتمیت / ۱۹۵

عقار و عیانت / ۱۹۶

تعمیرات و ترمیمات / ۱۹۷

سید خاتمیت / ۱۹۵

عقار و عیانت / ۱۹۶

تعمیرات و ترمیمات / ۱۹۷

سید خاتمیت / ۱۹۵

عقار و عیانت / ۱۹۶

تعمیرات و ترمیمات / ۱۹۷

چهار، معاد و قیامت / ۲۱۷

تعمیرات و ترمیمات / ۲۱۸

سید خاتمیت / ۲۱۹

چهار، معاد و قیامت / ۲۱۷

تعمیرات و ترمیمات / ۲۱۸

سید خاتمیت / ۲۱۹

چهار، معاد و قیامت / ۲۱۷

تعمیرات و ترمیمات / ۲۱۸

سید خاتمیت / ۲۱۹

چهار، معاد و قیامت / ۲۱۷

تعمیرات و ترمیمات / ۲۱۸

سید خاتمیت / ۲۱۹

چهار، معاد و قیامت / ۲۱۷

تعمیرات و ترمیمات / ۲۱۸

سید خاتمیت / ۲۱۹

فصل سوم: تعالیم اجتماعی / ۲۴۳

فصل چهارم: احکام / ۲۶۹

مجموعه روایت / ۲۸۲

مجله روایت / ۱۸۵

مجله روایت / ۲۸۱

تفسیر احکام مردگان / ۲۸۲

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر احکام مردگان / ۲۸۲

تفسیر حرمت نماز جماعت / ۲۸۶

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر احکام مردگان / ۲۸۲

تفسیر روایت / ۲۸۷

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر احکام مردگان / ۲۸۲

تفسیر حد / ۲۸۹

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر احکام مردگان / ۲۸۲

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۱

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۱

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۲

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۲

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۲

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۷

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۷

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۰

مجله روایت / ۱۸۵

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۰

تفسیر بیعت و محاکمات با جهاد / ۲۹۲

مقدمه

نگاهی تاریخی به اسلام، گواهی روشن بر این است که اسلام همواره مورد حمله‌های فکری و اعتقادی بوده است. این تهاجم‌ها از دو سو صورت می‌گرفت؛ از درون جامعه اسلامی و از بیرون، البته برخی انحرافات اعتقادی دارای هر دو بُعد بوده‌اند. یکی از این انحرافات عمیق اعتقادی که زادگاهش اسلام بود ولی آهسته آهسته حمایت‌های بیرونی او را فربه و نیرومند کرد، باییت و بهائیت است. آن زمان که سیاست‌مداران گرگ‌صفت به جهت همسوئی این جریان انحرافی با منافع استکباری خویش، در نشر و گسترش آن همت گماردند و سنگ تمام گذاشتند. این نکته را نباید به فراموشی سپرد که آنچه موجب پذیرش بهائیت از سوی برخی مسلمانان ساده‌لوح شد، تظاهر بهائیان خصوصاً سردمداران آنها به اسلام و احتجاج به آیات و احادیث بود، آنها از این طریق عقاید ضالّه خویش را پنهان داشته، سعی در فریب دیگران داشتند. از سوی دیگر جلوگیری سران بهائیت از انتشار افکار و آثارشان در میان مردم، سبب شد تا بسیاری از اهل علم نتوانند حقیقت این جریان خرافاتی را دریافته و برای دیگران آشکار سازند.

بهائیت که ادامه جریان باییت است در زمان حکومت قاجار در ایران شکل گرفت. بنیان‌گذار این انحراف حسینعلی نوری است. او که تحت تأثیر مکتب

شیخیه قرار داشت و نیز مدت قابل توجهی در مسلک صوفیان و در اویش حضور داشت، با درهم آمیختن آموزه‌های ادیان مختلف مدعی شریعتی جدید شد و با استفاده از تأویلات بی جا و غلط در متون ادیان الهی در پی صحیح جلوه دادن تفکرات خود برای پیروان برآمد. پس از میرزای نوری فرزندش عباس افندی عهده‌دار زعامت فریب خوردگان بهائی و مروج افکار پدر شد.

رهبران بهائی برای آنکه بتوانند در میان کشورهای و ملت‌ها جای پای برای خود باز کنند و بقای خود را تا حدودی تضمین نمایند، تمهیداتی اندیشیدند؛ از جمله آنها طراحی تشکیلات پیچیده‌ی اداری شامل تأسیس بیت‌العدل و نیز محافل ملی و محلی به عنوان لایه‌های اصلی این تشکیلات می‌باشد. آنها با ایجاد و توسعه این تشکیلات ضمن آنکه امور تمام بهائیان را در انحصار خویش گرفتند، چتر نظارتی خود را بر اقدامات تک تک بهائیان گسترش دادند.

سیران بهائیت اقدام مهم دیگری هم بکار بستند که آن پناهنده شدن به دامن قدرتمندان و زورگویان عالم بود. آنان در یک تعامل دو سویه، تعالیم و احکام خود را هماهنگ با خواسته‌های بیگانگان و مستکبران بیان کردند و از سوی دیگر استعمارگران هم با حمایت‌های مالی و سیاسی خود، حق زیستن و ترویج افکار و عقاید را به آنها بخشیدند. شاهد مهم بر این ادعا پدید آمدن تشکیلات بهائیت در فلسطین اشغالی و در دامن صهیونیست جهانی است.

پیدایش و توسعه این جریان کاملاً انحرافی و جدا شده از اسلام رهین عوامل گوناگون است؛ اندیشه‌های بهائیت ریشه در تعالیم شیخیه، جریان باطنیه و انحرافات برخی سیران صوفیه دارد. عامل دیگر را باید در سیاست‌های استعماری مستکبران جست، آنان که همواره در صدد ایجاد تشّت و تفرقه در میان مسلمانان بوده‌اند و هستند. سومین عامل شرایط مناسب زمان ظهور بهائیت بود؛ زیرا که در دوره‌های اخیر مسأله ظهور به صورت جدی در میان مسلمانان مطرح است. عوامل مزبور و شرایط مناسب دست به دست هم دادند تا فرقه‌ای ضاله به نام بهائیت سر بیاورد و با لیبیک به دعوت ابلیس، مشغول فریب و اغوای مسلمانان شود.

اگر به آثاری که در نقد و ردّ بهائیت نگاشته شده مراجعه شود، در می‌یابیم که هر کدام جنبه‌ای از بهائیت را برجسته کرده و به آن پرداخته‌اند، گذشته از این که در کمتر موردی نقد عالمانه به چشم می‌آید. اثر پیش‌رو سعی دارد ضمن پرداختن به تمامی ابعاد بهائیت و نیز نقد عالمانه، طرحی نسبتاً جامع پیش روی خوانندگان و علاقه‌مندان قرار دهد. اثر حاضر توسط دو فاضل ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین حمید فلاحی و مهدی فاطمی‌نیا پدید آمد و به زیور طبع آراسته شد. امید آنکه گامی مؤثر در راستای روشنگری جامعه اسلامی برداشته شده و پژوهشی مفید در اختیار قرار گرفته باشد.

محمد تقی فعّالی

ادیاچه |

ایجاد ادیان و فرق ساختگی یکی از ترفندهای مرسوم دولت‌های استعمارگر برای به انحراف کشاندن دین‌داری صحیح بوده است. هدف از این تلاش جایگزین کردن ادیان الهی و مشوش ساختن چهره الهی آنها برای دست یافتن به استعمار فرهنگی و اقتصادی کشورهای هدف به ویژه جوامع اسلامی است.

در عصر قاجار به سبب فقدان احزاب سیاسی، مطرح شدن حرکت‌ها نیازمند چاشنی مذهب بود. لذا سوء استفاده از عنصر مذهب از سوی بیگانگان و از سوی دیگر فشارهای روزافزون و طاقت‌فرسای اقتصادی آن عصر و بی‌پند و باری کاخ‌نشینان و نیز غفلت دولت‌مردان از امور جامعه، مردم را به بستوه آورده بود. در این وضعیت کوچک‌ترین بارقه امید خلاصی از جور و زندگی در حکومت رهبر صالح عادل، باعث می‌شد که خیل مذهبی‌ها هر دعوت و ندایی را اجابت کنند و بازار ادعای مهدویت از سوی سودجویان رونق گیرد.

علی محمد شیرازی، معروف به «باب» از کسانی است که در این زمان مدعی مهدویت شد و بایی‌گری را بنا نهاد.

بهائیت زائیده بایی‌گری است و بابت مولود شیخیه است. عقاید شیخیه تلفیقی از عقاید تشیع با گرایش صوفیانه و اندیشه‌های حکمای یونانی و اسلامی است. این ادعا در سایه عقاید باطنی‌گرایی، رشد و نمو یافت و در

قالب باییت ادامه یافت و در نهایت در روندی متفاوت به بهائیت مبدل شدند. در ادامه کار به جایی رسید که با ادعای پیامبری به دین مستقلی بدل گشت و بخاطر همسویی با خواسته‌های پیگانگان مورد حمایت آنها قرار گرفت و توانست پیروانی را گرد خود جمع کند.

بیداری عالمان شیعه همواره سبب ناکامی سیاست‌های شوم استعمارگران، از جمله گسترش این تفکر خرافی در ایران بوده است. در برهه‌ای از زمان معاصر، امام خمینی رحمته الله علیه علم مبارزه با این فرقه را به دوش گرفت و به بیداری اذهان عمومی در مقابل خطر نفوذ بهائیان در دستگاه حکومتی وقت و تسلط بر منافع مملکت پرداخت:

دین شما مردم مسلمان در معرض مخاطره و هجوم قرار گرفته است؛ دولت شما می‌خواهد به دست بهائی‌ها و اسرائیلی‌ها شما را از بین ببرد. بدانید که دولت شما به دو هزار نفر بهائی، هر یک پانصد دلار کرایه طیاره داده که به لندن بروند، جمع شوند و علیه قرآن و پیغمبر شما تصمیم بگیرند. دولت شما در یک معامله فروش روغن و مواد نفتی از شرکت نفت به «ثابت پاسال» بهائی، پنج میلیون تومان استفاده رسانیده است که با این پول، مخارج اعزام بهائی‌ها به لندن و تبلیغات بهائی تأمین بشود. به مردم بگویند: از مالیاتی که دولت شما از شما مسلمان‌ها می‌گیرد، این مخارج را می‌کند، و یهودی و اسرائیلی و بهایی را تقویت می‌کند.

با بررسی دقیق ماهیت این فرقه به دست می‌آید که بهائیت در واقع تشکیلات سیاسی محضی است که برای تأمین منافع استعمارگران پایه‌ریزی شد و با استفاده از نام دین، در پی جذب مسلمانان برآمد. بکارگیری تشکیلات ملی و محافل محلی این گروه برای جاسوسی در نقاط مختلف دنیا شاهدهی بر این مدعا است. در این نوشتار سعی شده است برخی از کاستی‌های موجود در متون مشابه، از جمله موضوعات زیر مورد بررسی و توجه بیشتری قرار گیرد.

- برخورداری از جامعیت در بررسی و نقد مسائل اساسی بهائیت؛
- مستند بودن نقل قول‌ها به کتاب‌های اصلی و مرجع بهائیت؛

- توجه به مبانی مسلم اسلامی و استفاده از منابع دست اول و مهم در نقدها؛
- تحلیل عملکرد شخصیت‌های بهائی و برجسته‌کردن رفتارهایی که در
مورد شخصیت‌ها و یا در زمینه‌ها و علل شکل‌گیری این جریان، از سوی
نویسندگان دیگر کمتر به آن پرداخته شده است؛

- بررسی و بیان دسیسه بهائیان در بکارگیری احادیث ساختگی و یا
دست بردن در متن برخی از روایات برای اثبات عقاید نادرست خود از
دقت‌های ویژه این نوشته است؛

- فاش کردن تزویرها و دروغ‌هایی که برای تشویش اذهان عمومی از آن
بهره جسته‌اند و برخلاف آن رفتار کرده‌اند؛

- بررسی تناقضات و اختلافات درونی این فرقه؛

- توجه دادن مخاطب به فعالیت‌های بهائیت در فضای مجازی؛

- نشان دادن اجماع مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - در مخالفت با تفکر
نادرست بهائیان در ضمن نقدها.

کتاب پیش‌رو در چهار فصل تحقیق و تدوین شده است. در فصل اول رهبران
بائیت و بهائیت معرفی و روش و منش آنان تحلیل و بررسی خواهد شد. چون
هدف اصلی این کتاب نقد و بررسی فرقه ضاله بهائیت است، به بیان تاریخچه
مختصری از علی محمد شیرازی بسنده می‌شود. همچنین در این فصل اقدامات و
فعالیت‌های این جریان و تشکیلاتی که در راستای اهداف شوم خود بنا کرده‌اند،
بیان خواهد شد. در فصل دوم عقاید و باورهای بهائیت بیان و پندارهای آنان در
مورد برخی از اصول عقاید مانند توحید، خاتمیت، مهدویت و قیامت مورد تحلیل
و بررسی قرار خواهد گرفت. در فصل سوم این کتاب؛ تعالیم اجتماعی آنان که
اساس فکری این فرقه را تشکیل می‌دهد با دقت و باریک‌اندیشی در بوته نقد
قرار می‌گیرد. در چهارمین فصل، احکام آنان بیان و تحلیل و بررسی خواهد شد.
به امید آن‌که مورد توجه حق‌جویان قرار گیرد و برای آنان که در پی حقیقتند
چراغ راهی شود. **إن شاء الله.**

حمید فلاحی

مهدی فاطمی‌نیا

فصل اول

رهبران، پیدایش،
اقدامات و تشکیلات

پس از غیبت حضرت مهدی علیه السلام خلاء وجود ظاهری حضرت سبب شد، عده‌ای سودجو مدعی مهدویت شوند. این ادعاها که اختلاف و تفرقه را در میان مسلمانان به همراه داشت، خواسته اصلی قدرت‌های استعمارگر برای تسلط بر فرهنگ و اقتصاد جوامع اسلامی بود. لذا از سوی آنان مورد حمایت کامل قرار می‌گرفت. ادعای مهدویت علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی نوری از جمله پدیده‌های همسو با اهداف استعمار، در عصر قاجار بود که پیدایش دو جریان باییت و بهائیت را به همراه داشت.

در این فصل ضمن بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری بهائیت، رهبران، تشکیلات و اقدامات این جریان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

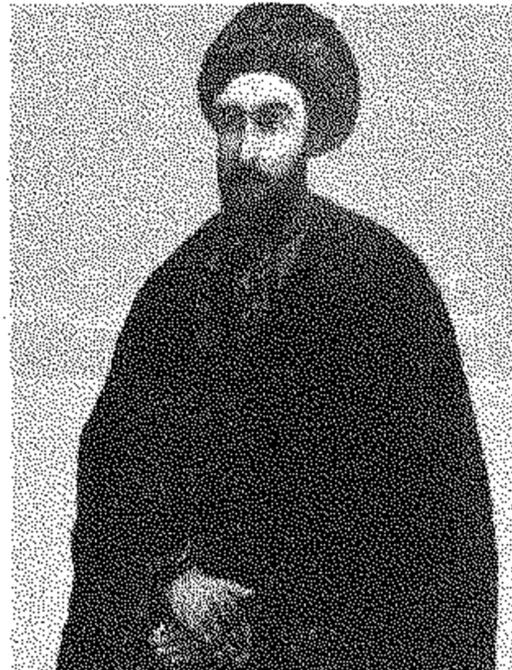
● علی محمد شیرازی معروف به باب

علی محمد شیرازی که به «باب» معروف است در محرم سال ۱۲۳۵ قمری در شهر شیراز به دنیا آمد. وی که از خانواده تجار بود، پدر خود را هنگام طفولیت از دست داد و تحت تکفل دایی اش قرار گرفت. برای تحصیل علم به مکتب‌خانه ملایی به نام «شیخ عابد» رفت که از پیروان و شاگردان مکتب شیخیه بود.^۱ بنا بر

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار، ص ۵۹.

نقل مورخان بهائی، علی محمد به همراه دایی اش به بندر بوشهر رفته و از بسن پانزده سالگی به شغل تجارت مشغول شد.^۱

علی محمد از همان دوران توجوانی دارای شخصیتی غیرعادی بود. به همین سبب به کارهای عجیب و مضحک دست می زد. برخی مورخان بهائی نقل می کنند: او در بوشهر در طول روز ساعاتی را بر روی بام رفته و برای مدتی به آفتاب سوزان خیره می شد. همانند مرتاضانی که در خیال تسخیر خورشید و ماه هستند اما جز اختلال فکری شان حاصلی ندارد.



■ الف) سفر به عتبات (کربلا)

باب، پس از تلمذ شش ساله^۲ در مکتب «شیخ عابد» - از پیروان شیخیه - به خاطر دل بستگی به این مکتب، در سال ۱۲۵۷ قمری برای تکمیل معلومات خود به کربلا رفت و در درس سید کاظم رشتی، شاگرد و جانشین شیخ احمد احسائی - رهبر فرقه شیخیه - حضور یافت و برای مدتی شاگرد وی شد.^۳

البته بایی ها و بهائیان از آنجا که باب را دارای علم لدنی می دانند، داستان هایی ساخته اند و حضور باب را در درس سید کاظم رشتی، نوعی ظاهر نمایی مصلحتی می دانند. نمونه ای از این داستان سرایی ها در دیانت بهائی، از این قرار است:

در موقع زیارت کربلا حضرت باب، سید کاظم رشتی را ملاقات فرمودند و در این ملاقات سید کاظم چنان احترامی برای حضرتش قائل شد و آن چنان ذوق و شوقی از خود بروز داد که معمولاً برای هیچ کس

۱. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۱۹؛ محمدعلی فیضی، حضرت نقطه اولی، ص ۸۵.

۲. مطالع الاتوار، ص ۶۲.

۳. محمدعلی فیضی، حضرت نقطه اولی، ص ۷۴.

۴. اسدالله مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۹۷؛ اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۱۱.

مجری نمی‌داشت و موجب حیرت فوق‌العاده شاگردان وی می‌شد...^۱
و باز در جایی دیگر از تاریخ خود می‌آورند:
تا سید باب به محضر سید رشتی ورود فرمودند با این‌که حضرت «باب»
جوانی بود بیست و چهار ساله و سید رشتی مردی پنجاه ساله، این تاجری
محقر و آن عالمی موقر، درس را احتراماً له، موقوف نمود و توجه تلامیذ را
به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت چنان احترامات
فائمه و تکریمات لائقه از مورود نسبت به وارد ظاهر می‌شد که همگی
در شگفت و حیرت افتادند... و غرض سید کاظم رشتی از این مسائل و
اذکار آن بود که به طلاب بفهماند حضرت «باب»، قائم موعود و مهدی
منتظر است...^۲

■ (ب) ادعای باییت

سید کاظم رشتی بر مبنای اعتقادات شیخیه و بینش خودش در مورد مهدی
موعود علیه السلام و اعلام ظهور نزدیک باب، سخن‌ها گفته و در بین شاگردانش موضوع
باییت را کاملاً آماده کرده بود. او در حضور مریدانش اعلام می‌کرد که به زودی
«رکن رابع» یا همان باب امام زمان ظهور خواهد کرد.

در همین بین، سید کاظم مُرد و قبل از آنکه کسی از مریدانش اعلام جانشینی
نماید، علی محمد شیرازی خود را جانشین او معرفی کرد. سال ۱۲۶۰ قمری
(پنجم جمادی الاولی) ادعای باییت را با این شعار که «من رکن رابع و باب
امام زمان هستم و هر کس اعتقادی به او دارد باید ابتدا با من بیعت کند» اعلام
کرد.^۳ هم‌زمان برخی از شاگردان سید کاظم رشتی مدعی جانشینی وی شدند و
هر کدام پیروانی را دور خود جمع نمودند.

■ (ج) ادعای مهدویت

علی محمد شیرازی که خود را باب امام زمان معرفی کرده بود با کمال تعجب مدعی
مهدویت شد و خود را امام زمان و مهدی موعود علیه السلام خواند. او چنین اعلام کرد:

۱. ویلیام هاچر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۲۰.

۲. اسدالله مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، ج ۲، ص ۲۸۳۱.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، ص ۱۱۹.

من همان قائم موعودی هستم که هزار سال منتظر او هستید.^۱ ... نام مرا در اذان و اقامه داخل کنید و بگویید: اشهد ان علی محمداً بقیه الله.^۲

بهائیان معتقدند که علی محمد باب ادعای مهدویت را در مکه کنار خانه خدا و در میان زائرین اعلان کرده است.^۳ این نقل، منحصر در کتاب‌های تاریخی بابی‌ها و بهائیان است و هیچ مورخ دیگری این ماجرا را تأیید نکرده است و هیچ شاهدی بر این نقل وجود ندارد. اگر چنین ماجرای حقیقت می‌داشت لا اقل عده محدودی از حضار باید آن را بازگو می‌کردند. یا اینکه در منابع تاریخی ذکر و در جهان اسلام منعکس می‌شد، در صورتی که هیچ منبع موثقی این دروغ بهائیان را تأیید نکرده است.

صبحی مهتدی از نزدیکان و کاتبان خصوصی عباس افندی - رهبر دوم بهائیان - در این زمینه می‌نویسد:

«در سال ۱۲۲۰ خورشیدی که به او سید علی محمد می‌گفتند و بازرگان زاده بود از شیراز برخاست و خود را برگزیده پیشوای دوازدهمین شیعیان خوانده و در این زمینه سخن‌ها بر زبان راند و سرانجام بی‌پرده گفت: من همان کسی هستم که شما چشم به راه او هستید و پیشوای دوازدهمین شماست».^۴

■ (د) حروف حی یاران باب

پس از این ماجرا گروهی به او پیوستند و از آن‌جا که تعدادشان به همراه باب به نوزده نفر می‌رسید بر اساس حروف ابجد به «حروف حی» معروف شدند.

علی محمد باب برای گسترش اهدافش یاران خود را برای ابلاغ ادعای باب یا موعود بودن، به مناطق مختلفی از کشور (خراسان و شرق کشور) فرستاد. البته انتخاب این نقاط بر اساس احادیثی بود که مضمونشان برافراشته شدن پرچم یاران امام زمان علیه السلام در این مناطق است.

۱. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ص ۱۸؛ عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار، ص ۳۲۰؛ محمدعلی فیضی، نقطه اولی، ص ۱۴۲.

۲. اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۱۳؛ مطالع الانوار، ص ۱۲۲.

۳. نقطه اولی، ص ۱۴۲.

۴. فضل الله مهتدی، خاطرات صبحی، ص ۲۷۱.

در آن زمان مشکلات معیشتی و فقر اقتصادی و فرهنگی گریبان‌گیر مردم بود. آنان جریان ظلم و جور حاکمان و جنگ‌های ایران و روسیه و شکست ایران از کفار را از علائم ظهور امام زمان علیه السلام می‌دانستند. از این رو ادعای باب را که توسط فرستاده‌اش ملاحسین بشرویه‌ای به آنها رسیده بود، باور کردند. البته بیشتر افراد این طبقه، بی‌سواد و از روستاییان ساده‌دل بودند. در این ایام علی محمد باب



یا به عبارتی امام زمان خیالی و موهوم، کسی که می‌بایست جهان را از ظلم ظالمان نجات بخشد و بر تمام جهان حکومت کند، در زندان به سر می‌برد. برخی از مردم مناطق مذکور برای نجات مراد خود، مسلح شده و به ملاحسین بشرویه پیوستند و با نیروهای حکومتی درگیری می‌شروع کردند و بسیاری از آنان قلع و قمع شدند. البته در همین زمان در مناطق دیگری مثل زنجان و تبریز نیز توسط برخی دیگر از یاران باب فتنه‌هایی برپا شد.^۱

■ هـ) اولین توبه باب در شیراز (پیامبر فلک شده)

پس از این ماجرا به دستور «حسین خان» - والی فارس -، باب را از بوشهر به شیراز آوردند و در خانه خودش حبس کردند. بنا به دستور وی نشستی با حضور برخی از علما و روحانیون و باب برپا گردید.^۲ باب در جواب پرسش‌های آنان به سخنان عربی غلط و خنده‌آور روی آورد و وقتی از او پاسخی در این باره

۱. احمد کسروی، بهائی‌گری، ص ۳۷.

۲. دیانت بهائی، ص ۲۴؛ زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، فرید گلیایگان، ص ۱۰۸ - ۱۰۳؛ اعتضاد السلطنه، فتنة باب، ص ۱۶ - ۱۵؛ فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۴۴۵.

خواستند وی گفت: «صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند بود. ولی چون من خواستم، خدا گناهش را بخشید و آزادش گردانید»^۱.

حسین خان دستور داد پاهای باب را به فلک بسته و چوب زدند و بعد از این، باب را به مسجد آوردند و در آنجا بالای منبر رفت و از ادعای خود توبه کرد و بیزاری جست.^۲

نیسل زرنندی از مهم‌ترین مورخان بهائی می‌نویسد که روز جمعه علی محمد شیرازی بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند.

لعنت خدا بر کسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم.

لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند.

لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند.

لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند.

لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیر المومنین و سایر ائمه علیهم السلام بداند.^۳

... او در پاسخ به سؤال امام جمعه شیراز گفت: «من نه وکیل قائم موعودم و نه واسطه بین امام غایب و مردم هستم».^۴

بعد از این جریان، مدتی در خانه خود در شیراز حبس بود تا اینکه در فارس مرض وبا منتشر شد. «منوچهر خان» والی اصفهان وی را به آنجا دعوت کرد و باب مدتی در آنجا و تحت حمایت والی اصفهان بود. تا اینکه منوچهر خان فوت کرد. برادرزاده او نامه‌ای به میرزا آقاسی - وزیر شاه - نوشت و در این زمینه دستور خواست. عده‌ای از علما و روحانیون نیز نامه‌ای در همین مورد به میرزا آقاسی نوشتند که پاسخ وی چنین است:

خدمت علمای اعلام و فضیلت ذوی العز و الاحترام مصدع می‌شود که در

۱. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، سمندری، ص ۲۴؛ زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الاسواب، فرید گلیایگان، ص ۱۰۸-۱۰۳؛ اعتضاد السلطنه، فتنه باب، ص ۱۶-۱۵؛ فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۴۴۵.

۲. میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، ص ۸۸.

۳. مطالع الانوار، ص ۱۳۲.

۴. همان، ص ۱۳۰.

باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضال مضل است بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیٰ حضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه - روح العالمین فداء - شود تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت کرده بلکه دعوی نبوت کرده، زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رای در مقابل با آن که آیه شریفه ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است، کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آن که ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ چه رسد به قرآن آن ناسدان که به جای «کهیعض» مثلاً «کافها جیم، دال» نوشته و بدین نمط مزخرفات و اباطیل ترتیب داده. بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این طایفه شیخی را مداومت بر جرس و بتک است جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشئه حشیش است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده. من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد. اما کسانی که با او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرتند، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها را مورد تشبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد.

■ (و) ادعای پیامبری و الوهیت باب

علی محمد باب در مسجد شیراز توبه کرد و بعد از آن، مدتی در خانه خویش گوشه گیر شد. اما با این وجود دعاوی خویش را از یاد نبرد و هر روز با رنگی جدید بر اراده رسیدن به اهداف و هواهای نفسانی خویش می افزود. البته در این مدت از حمایت های مخفی برخی عوامل استعمار که به دلگرمی و امیدواری او می انجامید، بی نصیب نماند و روز به روز ادعاهای بیشتر و عطش قدرت و شهرت او افزون تر می گشت. بر اساس نصوصی که در کتاب های وی موجود است این

۱. احمد کسروی، بهائی گری، ص ۳۰؛ فریدون آدمیت، همان، ص ۴۴۵.

۲. رک: کتاب خاطرات پرنسس دالگورکی.

بار علی محمد شیرازی ادعای پیامبری کرد و ایمان و اطاعت از خویش را بدون هیچ دلیل و معجزه‌ای خواستار شد. وی در بیان چنین می‌نویسد:

در هر زمان خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت محمد رسول الله کتاب را «بیان» و حجت را ذات حروف سبع (وی خود را حروف سبع می‌داند) قرار داده است.^۱

و در جای دیگر از این کتاب می‌گوید:

نفوسی که به عیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد بعینه همان ظهور بوده به نحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده به نحو اشرف احدی از نصاری از دین خود برنگشته کل به رسول الله ایمان آورده و به کتاب او تصدیق نموده و همین قسم، اگر مومنین به رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم و بیان همان رسول الله صلی الله علیه و آله هست به نحو اشرف در آخرت و این کتاب (بیان) بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مومنین به قرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم ایمان ایشان عند الله مردود است.^۲

باب بر ادعاهای قبلی اش بسنده نکرد و از پیامبری نیز گذشته و ادعای ربوبیت و خدایی نمود چنان‌که در لوحی به نام هیکل الدین گفته است:

شهد الله انه لا اله الا هو الملك ذو الملاکین و انّ علی قبل نبیل ذات الله و کینونیه.^۳

در این جمله، «علی قبل نبیل» به معنای «علی محمد» است. کلمه «نبیل» در عرف بهائیت مساوی با اسم محمد است، چون معتقدند در حروف ابجد، نبیل و محمد یکی است. از این رو است که مدعی می‌شود: علی قبل از نبیل، ذات خداوند و هستی اوست. و بدین سان خود را ذات خداوند سبحان معرفی می‌کند.

۱. علی محمد شیرازی، بیان عربی، ص ۳.

۲. علی محمد شیرازی، بیان فارسی، ص ۵۵.

۳. همو، تفسیر دو آیه از هیکل الدین، ص ۵.

سیر تصاعدی ادعاهای علی محمد باب و گسرد آمدن افرادی به دور او، هر انسان فهیم و آگاهی را متعجب می‌کند که چگونه افکار متشطط و علم بدون تهذیب، یک طلبه معمولی را به سوی سوق می‌دهد که ابتدا ادعای باییت و نیابت از امام زمان عجله نموده و سپس مدعی نبوت و رسالت از جانب خداوند می‌گردد و بالاخره کار به جایی می‌رسد که خود را همان ذات پروردگار می‌داند؟ در مورد این ادعاهای گوناگون علی محمد شیرازی، یکی از نویسندگان سابق در بهائیت که به اسلام برگشته است چنین می‌نویسد:

این شخص در سنه ۱۲۶۰ هجری ادعای ذکریت کرد (یعنی مفسر قرآن) در ۶۱ هـ ادعای باییت کرد (یعنی نایب امام غایب) در ۶۲ هـ داعیه مهدویت کرد، در ۶۳ هـ داعیه نبوت کرد، در ۶۴ هـ داعیه ربوبیت کرد، در ۶۵ هـ داعیه الوهیت کرد، در ۶۶ هـ تمام دعاوی خود را منکر شده توبه کرد و توبه نامه نزد ناصرالدین شاه فرستاد.^۱

■ (ز) تبعید باب به قلعه چهریق

همزمان با ادعاهای باب، برخی از پیروان او مانند ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروش در مازندران و ملا محمد علی زنجانی در زنجان و سید یحیی دارابی در یزد، جنگ و خون‌ریزی به راه انداختند که از این حوادث در تاریخ به تلخی یاد شده است. از این رو به خاطر جلوگیری از رفت و آمدهایی که برخی از مردم با باب داشتند، وی را به ماکو و بعد به قلعه چهریق تبعید کردند. زندانی شدن باب و تلاش یارانش برای نشر ادعاهای او سبب هیجان توده مردم شد و بدین جهت باب را موقتاً از قلعه چهریق به تبریز آوردند. در تبریز مجلسی با حضور باب و برخی از روحانیون و ناصرالدین شاه که در آن زمان مقام ولایتعهدی را داشت، ترتیب داده شد. در این جلسه گفت‌وگوی بسیاری درباره ادعاهای علی محمد باب صورت گرفت و باب در این مجلس همانند قبل به سخنان بی‌مغز و ادعاهای گزاف و بدون دلیل روی آورد و سخنان خود را با کلمات عربی پر از غلطی، تکرار کرد.

۱. عبدالحسین آیتی، کشف العیال، ج ۲، ص ۴۴.

گزارش این نشست تاریخی در کتاب‌های مختلفی ذکر شده است و حتی مورخان بنام بهائی نیز متن این جلسه مناظره را در کتاب‌های خود آورده‌اند. گزارش این نشست در نامه میرزا ناصرالدین (ولیعهد) به محمد شاه قاجار سندی معتبر محسوب می‌شود.

متن نامه ناصرالدین ولیعهد به محمد شاه قاجار از این قرار است:

هو الله تعالی شانه. قربان خاک پای مبارکت شوم. در باب «باب» که فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفت و گو نمایند. حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد... اول حاجی محمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گویی من نایب امام هستم و باهم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیامبری توست، گفت بلی حبیب من... نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست است، اطاعت من بر شما لازم است به دلیل «ادخلوا الباب سجداً» و لکن این کلمات را من نگفته‌ام آن که گفته است، گفته است. پرسیدند: گوینده کیست؟ جواب داد: آن که به کوه طور تجلی کرد: «روا باشد انا الحق از درختی / چرا نبود روا از نیکبختی» منی در میان نیست اینها را خدا گفته است، بنده به منزله شجره طور هستم آن وقت در او خلق می‌شود الآن در من خلق می‌شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تا کنون انتظار او را می‌کشیدند منم آن که چهل هزار علما منکر خواهند گشت پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء منکر خواهند گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست! ملا مرتضی قلی گفت: بسیار خوب تسوا از این قرار صاحب الامری اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد و موارث انبیا از قبیل زره داود و نگین سلیمان و ید بیضای با آن جناب خواهند بود، کو عصای موسی و کو ید بیضاء؟

جواب داد که: من مأذون به آوردن این‌ها نیستم. جناب ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی.

بعد از آن پرسیدند که: از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات والارض كما خلق هذه العصا آیه من آیات، اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند تاء سموات را به فتح خواند! گفتند: مکسور بخوان آن گاه «الارض» را مکسور خواند.

امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توأم تلفیق کرد و عرض کرد: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و المساء. «باب» خجل شد.

بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست حضرت فرمود: آیه انفسنا. مأمون گفت: لولا نسائنا. حضرت فرمود: لولا ابنائنا. این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما؟ ساعتی تأمل نموده جواب نگفت. بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتن نتوانست؛ حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند ندانست و سر به زیر افکند، باز از آن سخن‌های بی‌معنا آغاز کرد که همان نورم که به طور تجلی کرد، زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است، این غلام گفت: از کجا که آن شیعه تو بوده. شاید نور ملا مرتضی قلی بوده؛ بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفت و گو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را خوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه و بازگشت و از غلط‌های خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلط‌ها نکند و الآن محبوس و مقید است، منتظر حکم اعلیٰ حضرت اقدس همایون شهر یاری - روح العالمین فداء - است، امر امر همایونی است، انتهى.

این بار نیز بسان قبل، علی محمد باب از ادعاهای خود انابه و استغفار نمود و بنا شد توبه نامه‌ای با دست خط خودش بنویسد. متن این توبه نامه در یکی

۱. زعم الدوله نریزی، مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء، فرید گلیاگانی، ج ۳، ص ۱۳۷؛ احمد کسروی، بهائی‌گری، ص ۳۳.

از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخی معتبر بهائیت به نام «کشف الغطاء» از ابوالفضل گلپایگانی درج شده است. گفتنی است، علت درج توبه نامه باب در این کتاب بدین جهت بوده که بهائیان، استقامت حسینعلی بهاء و دست برداشتن او از ادعاهایش را در برابر مخالفت‌ها و مشکلات پیش آمده، می‌ستودند و از این نظر وی را بر علی محمد باب برتری می‌دادند.

■ (ح) دومین توبه باب

متن زیر، نامه‌ای است که علی محمد شیرازی آن را برای محمد شاه قاجار فرستاده است، وی در این نامه ضمن ابراز پشیمانی و توبه از ادعاهای گزاف خود، از شاه درخواست عفو و گذشت نموده است:

فداک روحی الحمد لله كما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده.
بخمد الله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع و رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده.

شهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است، ولی قلبم موفق به توحید خداوند جل ذکره و بنت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسان مقرر بر کل ما نزل من عند الله است.

امید رحمت او دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که متوط به ادعائی باشد، استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی الامر. و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حجت الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که

این دعاگو را به الطاف و عنایت بساط و رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند. والسلام^۱

دور کردن باب از چشم مردم و به زندان افکندن وی توسط حکام زمان باعث شد تا برخی نسبت به تبلیغات پیروان علی محمد باب حساس شوند و او را نشناخته بر همان موعود آخر الزمان منطبق کنند و یا نایب آن حضرت بدانند. آنان چهره‌ای در شأن یک امام معصوم از این مرد جاهل ساخته بودند و او را مظلوم عالم و همان قائم منتظر معرفی کردند. حضور آشکار از این روی به پیشنهاد علما و حکام، مجلسی ترتیب داده شد و در آن سؤال‌هایی مطرح گردید تا وی پاسخ بدهد. آنچه در این مجلس گذشت و سخنان بی‌ارزش و مضحک باب از حافظه تاریخ محو نشده است، و اگر در معرض قضاوت و اطلاع عموم قرار می‌گرفت، چهره جهول و کذاب وی برای مردم بیشتر آشکار می‌گردید و عده‌ای ساده دل فریفته سخنان یاران علی محمد شیرازی نمی‌شدند.

با وجود فتوای علمای اسلام بر ارتداد علی محمد شیرازی، محمد شاه قاجار و صدر اعظم او حاج میرزا آقاسی در برخورد با «باب» و «بایبان» آسان می‌گرفتند. تا اینکه شورش بابی‌ها در بسطام و زنجان در سال‌های اولیه سلطنت ناصرالدین شاه موجب شد تا بار دیگر باب را به تبریز آورده و در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۴ قمری او را به همراه یکی از مریدانش به نام «میرزا علی محمد زنوری» برای اعدام به یک گروه سرباز نصرانی (ارمنی) سپردند. سربازان برای اجرای حکم، آن دورا با طناب بستند و در مقابل دیواری تیرباران کردند. تفنگ‌های آن ایام از نوع «سرپر» بود و به هنگام شلیک دود فراوانی تولید می‌کرد. پس از اجرای حکم و هنگامی که دود حاصل از شلیک فرو نشست، سربازان و مأموران دولتی ناظر بر اجرای حکم، با صحنه جسد بی‌جان «میرزا علی محمد زنوری» و جای خالی «باب» روبه‌رو شدند. این امر برای دقایقی موجب هراس مأمورین شد. به طوری که خیال کردند «باب» واقعاً امام زمان بوده و به آسمان عروج کرده است. اما این بیم و هراس لحظاتی بیشتر دوام نیاورد و اندکی بعد «علی محمد

۱. بهائی‌گری، ص ۳۶؛ ابوالفضل گنایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص ۲۰۵.

باب» را در حالی که در یکی از اصطبل‌های ارگ تبریز پنهان شده بود، یافتند. آری طناب او بر اثر شلیک گلوله پاره شده بود. او با بهره‌گیری از فضای به وجود آمده از شلیک تفنگ‌های «سرپر» از محل گریخته و در مستراح پنهان شده بود. به دنبال این حادثه کنسول روسیه در تبریز خواستار عفو «باب» می‌شود. اما این درخواست اجابت نگردید و او بار دیگر در مقابل جوخه آتش ایستاد و اعدام شد. جسد وی نیز برای عبرت عموم به خندق شهر انداخته شد. اما بهائیان مدعی هستند که جسد علی محمد باب توسط شخصی به نام سلیمان خان افشار از خندق تبریز ربوده شد و به کارگاه حریر بافی حاج احمد میلانی منتقل و از آنجا به تهران حمل گردید و پس از گذشت زمانی حدود شصت سال به شهر حیفا در فلسطین اشغالی انتقال یافت.^۱

■ (ط) ادله باب بر دعاوی خویش

۱. بیان: بایان و بهائیان همواره کوشیده‌اند تا معجزات و کراماتی را برای باب اثبات کنند همچنان‌که در کتاب ظهور الحق آمده:

اما خوارق عادات به قدری از ایشان (باب) دیده شده که احدی از دوست و دشمن متکرر نتواند شد و اغلب این طایفه، کرامات عدیده مشاهده نموده‌اند.^۲

اما علی محمد باب نوشته‌های خود را که پر از غلط‌های ادبی است، یگانه حجت و دلیل خود دانسته و هرگونه معجزه‌ای را که به او نسبت دهند رد می‌کند و در کتاب بیان چنین می‌نویسد:

من استدلال بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکلم عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزه بغیرها فلا حاجة له؛^۳ هر کس به غیر کتاب خدا و آیات بیان (کتاب علی محمد باب) استدلال کند هیچ دلیلی ندارد و کسی که معجزه‌ای به جز آن بیاورد هیچ حجتی ندارد.

و باز در بیان عربی می‌گوید:

۱. سایه روشن بهائیت در ایران، ص ۳۳؛ دیانت بهائی، ص ۸۱.
 ۲. اسدالله مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۴؛ میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، ص ۸۱.
 ۳. علی محمد شیرازی، بیان فارسی، ص ۲۱۰.

ثم الثامن، لا تستدلنّ الاّ بالآيات فان من لم يستدلّ بها فلا تذکرن معجزه دوزنها؛ هشتم آن که به جز آیات به چیز دیگری استدلال نکنید و دلیل میاورید (در اثبات حقانیت من) و همان کسی که به غیر آیات استدلال کند او دانشی ندارد و هیچ معجزه‌ای جز آیات (من) ذکر مکنید. علی محمد کزگویی‌های عربی فارسی خود را با قرآن کریم مقایسه نموده در حالی که مضامین و معانی بلند و فصاحت و بلاغت قرآن، همه دانشمندان و ادیبان جهان را متحیر نموده است. اکنون به برخی از یافته‌های باب توجه نمایید تا حقیقت امر روشن گردد. وی در بیان می‌نویسد:

ولتعلمنّ خطّ الشکسته (!) فانّ ذلک ما یحبّه الله و جعله باب نفسه للخطوط (!) لعلکم تکتبون؛^۱ باید خط شکسته یاد بگیرید که این همان چیزی است که خدا دوست می‌دارد و آن را باب خودش برای خط‌ها قرار داده، شاید که بنویسید.

علی محمد چون مدعی بابت بوده و ضمناً خط شکسته را هم به نیکویی می‌نوشت در این جا خواسته است تا مقام بایی‌گری را به خط مزبور نیز عطا کند و آن را باب خطوط قرار دهد. شاید مردم در نگارش بدین خط رغبت کنند و به قول وی «خط الشکسته» را بیاموزند. البته فراموش کرده که در عربی به شکسته منکسر می‌گویند و واژه فارسی را هم نباید با الف و لام عربی همراه نمود.^۲ در بخش دیگری از نوشته‌های باب چنین آمده است:

حمد مستجلل متجال و مستجمل متجام، و مستیهی متباه و مستعظم متعاض و مستنور متناور و مستکبر متکاب و مستقهر متفاح و مستظهر متظاه و مستعزز متعاز و مستکمل متکام...^۳

جای شگفت است؛ کسی که حتی توان درست نوشتن چند جمله عربی هم ندارد چگونه در مقابل علما و مردم ادعای بابت، مهدویت، پیامبری و الوهیت می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید:

۱. همان، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۶.

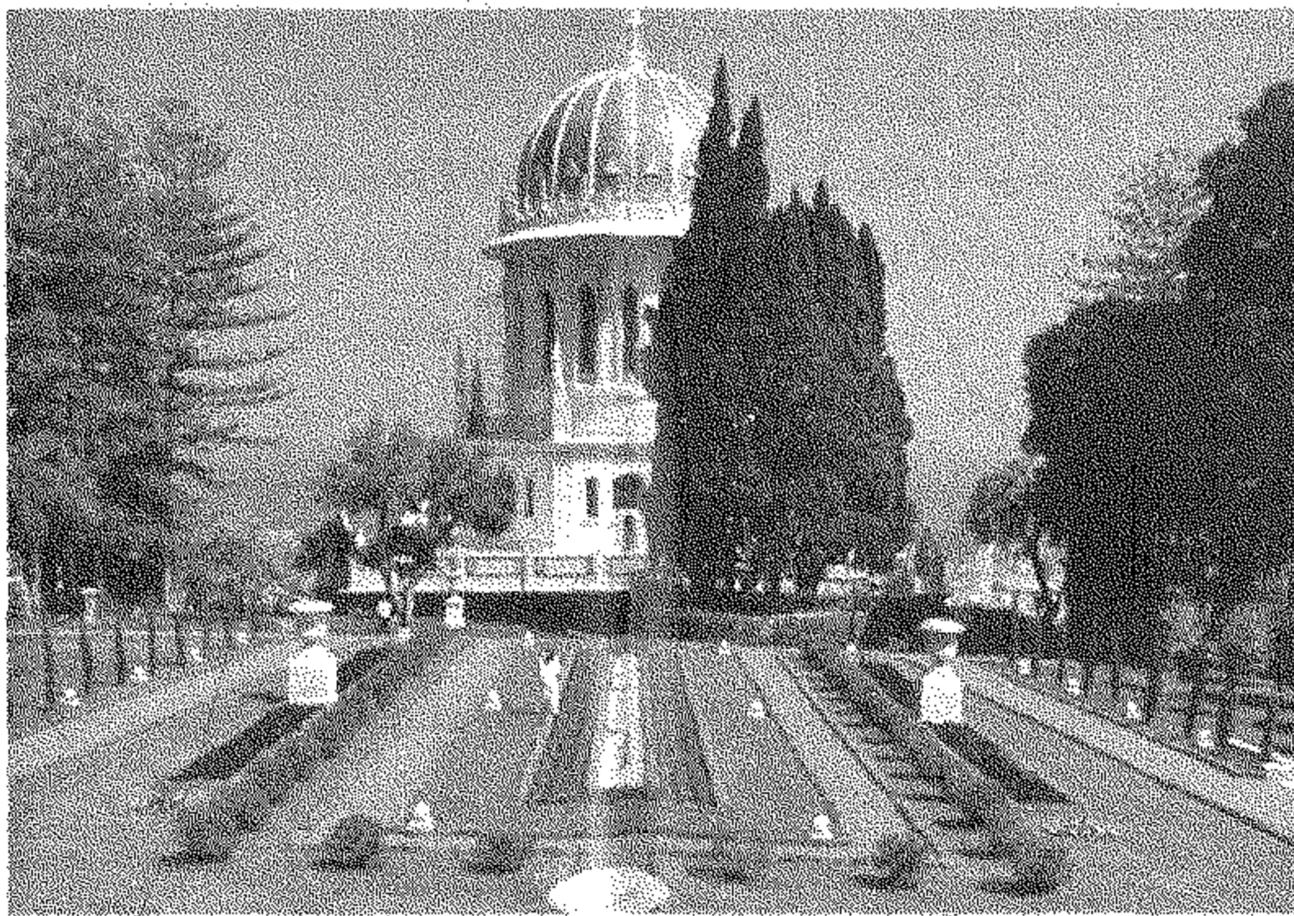
۳. مصطفی حسینی طباطبایی، ماجرای باب و بهاء، ص ۶۵.

۴. علی محمد شیرازی، لوح پنج‌شان، ص ۵۲.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛ و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر این که با زبان قوم خود سخن گفته است تا همه چیز برای قوم مشخص گردد.

مگر نه آن که هر پیامبری باید با زبان قوم خود سخن بگوید؛ لذا چند پرسش به ذهن می‌رسد. اینکه چرا آیات بیان به زبان عربی نازل شده است؟ حال که زبان، عربی است چرا با این همه غلط فاحش؟ آیا برگزیده خدا نمی‌تواند به زبان مردم سخن بگوید؟!

۲. حواس پنج‌گانه: «نقطه‌الکاف» نوشته یکی از بهائیان معروف است. در آن داستانی از گفت و گویای باب و برخی از روحانیون نقل شده است و آن را یکی از ادله باب بر ادعای خود می‌داند. باب در این جلسه این گونه ایراد کرده است: چون چشم و گوش و بینی و دهان با خود چهره، پنج می‌شود و باب نیز طبق حساب ابجد، پنج است و هاء که حرف اول کلمه هویت و به عدد ابجد پنج است، پس من «مهدی» یا «باب» آنم.



مقام اعلی (محل دفن نمادین پیکر باب)

نقطه الکاف گفت و گوی ملا محمد مامقانی و باب را چنین آورده است:
شنیدم شما ادعای باییت نموده اید. فرموده بلی. عرض کردند که باب چه
معنا دارد؟ فرمودند: کلام شریف «انا مدینه العلم و علی بابها» را چگونه
فهمیدی؟ آیا نظر نکردی به وجه خود که چهار مشعر دارد و در یک صفحه
واقع است که پنج می شود به عدد باب که مطابق هاء هویت است. اما
آن چهار مشعر: اول چشم می باشد که حاکی از مقام فواد است و حامل
آن رکن توحید می باشد و مقام مشیت است. دوم مشعر گوش می باشد که
حاکی از رتبه عقل و حامل رکن نبوت و مصداق اراده است. سوم مشعر
شامه است حاکی از مقام نفس است و مطابق ولایت است و حامل مقام
قدر. چهارم مشعر دهان است که حاکی از مقام چشم و مقام رکن شیعه و
مطابق برکن فضا می باشد و خود صفحه وجه این پنج می شود.^۱

این، دلیل کسی است که ادعای مهدویت و باییت می کند. اگر انبیای عظام و
اولیای دین با تمام معجزات و کراماتی که داشته اند چنین سخنی می گفتند مطمئناً
الآن خبری از ایمان به خدا و دین شان نبود.

■ (ی) باب در نگاه بهائیان

علی محمد شیرازی نزد بهائیان «نقطه اولی»، «رب اعلی»، «حضرت باب» و
«مبشر بهاء» نامیده می شود. بهائیان ادعاهای گوناگون وی را مصادره به مطلوب
و به نفع خود تأویل و تفسیر می کنند و آمدن او را مقدمه ای برای آمدن حسینعلی
نوری (بهاء) می دانند.

حسینعلی بهاء - رهبر فرقه ضاله بهائیت - در مورد باب در یکی از الواح
خود چنین می نویسد:

در سنه ستین (۶۰) حضرت مبشر «علی محمد شیرازی» - روح ما سواه
فداه - به روح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین (۸۰) عالم به نور جدید
و روح بدیع فائز گشت.^۲

۱. میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، ص ۸۶.

۲. حسینعلی نوری (بهاء)، مجموعه الواح، ص ۲۹۱؛ محمدعلی قاضی، دروس الدیانه در عقاید و احکام، ص ۱۲.

■ (ک) بشارتی بی اساس

باب در حالی بشارت دهنده موعود دیگری است، که خود به نام موعود اسلام اعلام حضور کرده بود. علاوه بر این، شماری از ویژگی های بیان شده برای مهدی موعود علیه السلام قابل انطباق بر علی محمد باب نیست، از جمله:

۱. جهانی کردن دین اسلام؛ همان طور که در عقاید مسلمین مطرح است امام زمان علیه السلام برای زنده کردن دین جدشان - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - قیام می کنند تا اسلام تنها دین بشریت گردد. امام صادق علیه السلام می فرمایند: ... [مهدی موعود] از میان ملت ها و آیین ها اختلاف را برمی دارد و دین اسلام بر همه حاکم می گردد.^۱

۲. بسط عدالت؛ از ویژگی های شخصیت مهدی موعود علیه السلام این است که بساط ظلم و ستم را برچیده و عدالت را در تمام دنیا برقرار می کند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد ایشان می فرمایند: مهدی، زمین را پر از عدل و داد می کند هم چنان که از ظلم و جور پر شده است.^۲

۳. حاکمیت اخلاق و عقل؛ در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام مردم دنیا در سایه تعلیم و تربیت آن حضرت به مرتبه بالایی از اخلاق و عقلانیت می رسند. امام باقر علیه السلام می فرماید:

هنگامی که قائم ما قیام کند، دستش را بر سر مردم می گذارد و اخلاق آنان را تکامل بخشد هم چنین نیروهای عقلانی توده ها را تمرکز دهد و خردها و دریافت های خلق را به کمال رساند.^۳

ویژگی های دیگری مانند امنیت اجتماعی، توسعه اقتصادی و زدوده شدن کینه ها و اختلافات در روایات، مربوط به عصر ظهور وجود دارد که هیچ یک از آنها در زمان علی محمد باب تحقق نیافت. از این گذشته، باب به خیال تحقق بخشیدن به این ویژگی ها مدعی بایبیت و مهدویت شد و چون موفق نشد، همه امور را به منجی خیالی دیگری سپرد. بنابراین مبشریت باب از آمدن بهاء، از اساس، سخنی بیهوده و سست است.

۱. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴.

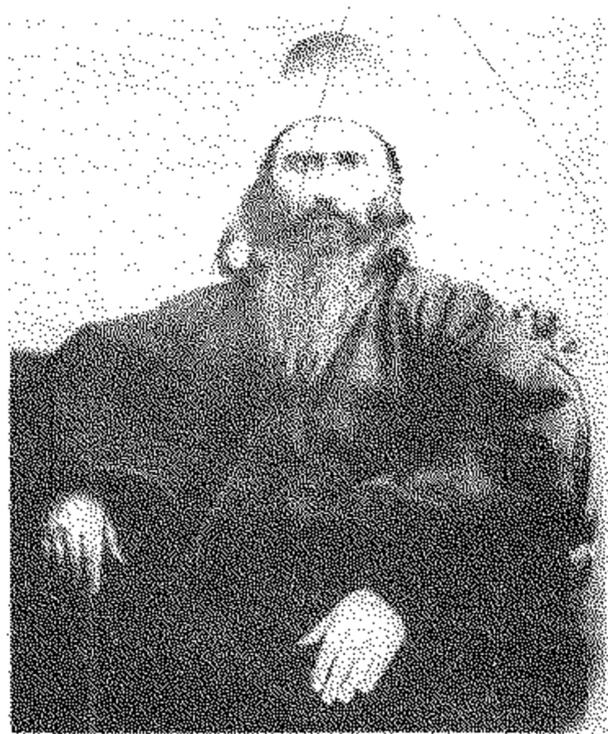
۲. شیخ صدوق، بحوث حول المهدی، ص ۲۵۹.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

● میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء

میرزا حسینعلی تاکری نوری، ملقب به «بهاء» یا «بهاء الله» فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی معروف به «میرزای بزرگ» است.

وی در اوایل ماه شعبان سال ۱۲۳۳ قمری در خانواده‌ای که از خدمت‌گزاران دربار حکومت مازندران بودند^۱ در تهران متولد شد. او در سال ۱۲۶۰ توسط ملا حسین بشرویه‌ای (از مبلغان آیین بابی) در جرگه پایان وارد شد.



■ الف) سوء قصد به جان شاه

پس از عزل و قتل میرزا تقی خان امیرکبیر، بابی‌ها در نیاوران شمیران^۲ مصمم به کشتن ناصرالدین شاه شدند و چون تیراندازان قابل‌نی بودند نتوانستند به درستی نشانه‌گیری کرده و شاه تنها دچار خراشیدگی در کتف گردید.

پس از این سوء قصد، حکومت شروع به دستگیری بابیان نمود. حسینعلی که یکی از اعضای این فرقه و عامل اصلی این توطئه بود از ترس جان به وسیله ملک میرزا آقاخان صدر اعظم نوری که با او نسبت داشت برای مدتی پنهان شده و مخفیانه زندگی می‌کرد. تا این که حاج علی خان مراغه‌ای حاجب الدوله پس از تلاش بسیار او را پیدا کرد و به تهران آورد. حسینعلی در آخر شوال ۱۲۶۸ قمری زندانی شد و چهار ماه در زندان به سر برد.

■ ب) رد پای بیگانگان

حسینعلی نوری با دخالت‌های مستقیم سفیر روس «پرنس دالگورگی»^۳ و

۱. مهدی بامداد، رجال نامی ایران، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. شمیران از شهرستان‌های استان تهران است که در ناحیه شمال استان قرار دارد و کاخ نیاوران در آن واقع شده است.

۳. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندر، ص ۵۰.

خویشاوندانی که در دربار شاه داشت، از اتهام سوء قصد به جان شاه تبرئه شد و ملا شیخ علی به عنوان عامل این کار معرفی و مجازات شد. البته این نوع از دخالت‌های بیگانگان در جریان‌های مختلف فرقه‌ای بی سابقه نیست. چنان‌که دست‌های خود را در انتقال «علی محمد شیرازی» از شیراز آشکار کردند.

عنایت دولت روس به حسینعلی نوری هر چند مانع اعدام او شد، ولی حکومت ایران به دلیل سوء سابقه و ارتباط او با دولت روسیه، وی را به بغداد تبعید کرد. سفیر روس برای اینکه از سلامت بهاء مطمئن باشد شخصی را همراه او مأمور کرد تا رسیدن به بغداد از او محافظت نماید.

در تاریخ آمده است: سفیر روس از او خواست که به روسیه برود و دولت روسیه از او پذیرائی خواهد کرد. اما نپذیرفت. هنگام سفر تبعید نیز نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود.^۱

■ ج) فرار به کوه‌های سلیمانیه

با اجتماع عده‌ای از بایبان در بغداد و پیوستن «یحیی صبح ازل» در کسوت درویش به ایشان زمینه فعالیت بایبان در بغداد فراهم گشت.

بنابر نصوص و مدارکی که در نقطه الکاف وجود دارد^۲ باب یک سال قبل از مرگ خود در نامه‌ای جانشینی خود را به «میرزا یحیی صبح ازل» محول کرده و سفارش نمود خود را از انظار مخفی دارد تا کسی متوجه او نگردد. به همین علت در کارهایی که نیاز به دخالت مستقیم خود یحیی بود حسینعلی را به عنوان وکیل برگزید. با گذشت مدتی از اقامت بایبان در بغداد و ملاحظه نحوه فعالیت‌ها و سخنانی که میرزا حسینعلی بر زبان می‌آورد بایبان او را به داشتن افکار خاص متهم کردند. در این شرایط، «حسینعلی» برای فرار از اتهامات ابتدا در تکیه در اویش نقشبندی و سپس به کوه «سرکلو» نزدیک سلیمانیه در ناحیه کردستان عراق رفت و گوشه عزلت برگزید و با اسم درویش محمد ایرانی نزدیک دو سال در آن جا

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۷۴.

۲. به نقل از: اعتضاد السلطنه، فتنه بابیه، ص ۱۴۷.

بود. تا اینکه میرزا یحیی (به گفته میرزا حسینعلی «مصدر امر») گناهِش را بخشید و او را به بغداد فراخواند.^۱

حسینعلی با آمیختگی دو ساله‌ای که با درویش داشت هفت وادی را با الگو گرفتن از مراتب هفت‌گانه سلوک عرفا و مخصوصاً عطار به رشته تحریر درآورد.

■ (د) تبعید به استانبول و ادرنه^۲

بایبان در طول مدتی که در عراق (به ویژه کربلا و نجف) حضور داشتند مشکلات زیادی برای مردم آن دیار ایجاد کردند. حسینعلی نوری از آن دوران این‌گونه بیان می‌کند: «در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند».^۳ این اعمال قبیح و همچنین رفتارهای خلاف اسلام و نیز ظاهر غیر اسلامی‌شان سبب خشم و نفرت مسلمانان شد. تا اینکه می‌گساری و جشن و سرورهایی که در اول محرم به مناسبت تولد علی محمد شیرازی برپا می‌کردند، خشم مسلمانان و مخصوصاً شیعیان را که در آن ایام سوگواری ماتم سید و سالار شهیدان بودند به اوج خود رساند و زمینه اخراج زودتر آنها از بغداد را فراهم آورد.

در سال ۱۲۷۹ قمری که میرزا بزرگ خان قزوینی، کنسول ایران در بغداد شد، با همراهی مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از مخالفان بابیه پس از نه ماه مکاتبه با دربار عثمانی امکان تبعید بایبان از بغداد به استانبول فراهم شد.^۴

■ (ه) باغ رضوان، آغاز ادعای «من یظهره اللهی»

تبعیدی‌ها یک روز قبل از حرکت در باغ نجیب پاشا در خارج شهر ساکن شدند. در آن روز میرزا حسینعلی با انشای الواحی، مقدمات استقلال خود را از دستگاه باب و صبح ازل فراهم کرد و بنا بر نقل بهائیان، دعوت خود به عنوان «من یظهره الله» را برای تعداد اندکی از بایبان آشکار ساخت.^۵

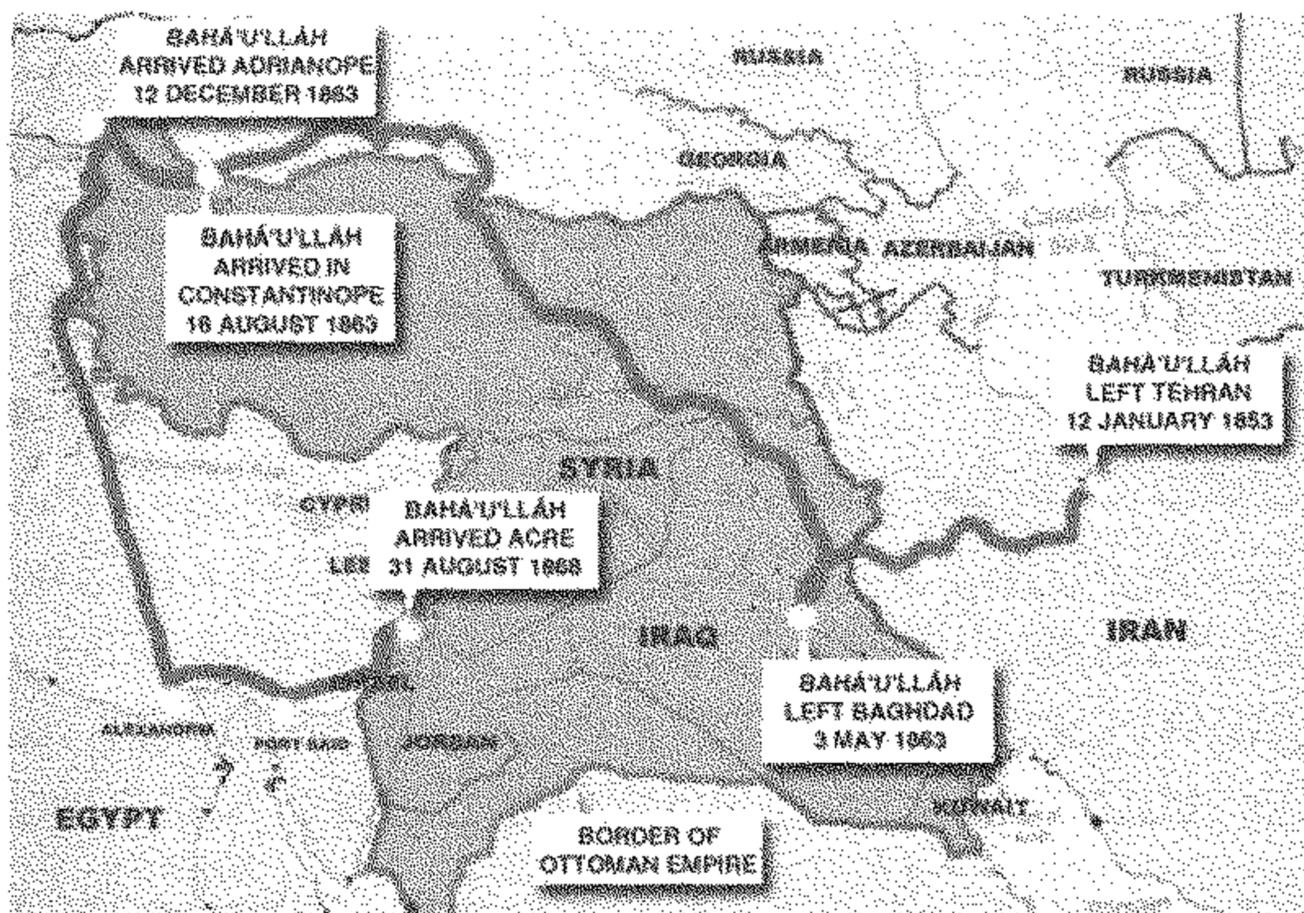
۱. همان، ص ۱۵۸.

۲. استان ادرنه، در شمال غرب ترکیه و در مجاورت مرزهای ترکیه با بلغارستان و یونان قرار دارد.

۳. اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۳۸.

۴. اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۱۵۹.

۵. دیانت بهائی، ص ۵۶.



نقشه فوق با اطلاعات گرافیکی، مرزهای تقریبی ایران و امپراطوری عثمانی را در سال ۱۲۲۹ هجری شمسی و مسیر تبعید حسینعلی نوری را مشخص می‌کند.

■ (و) «ادرنه» آغاز تفرقه و انشعاب

بایان پس از ورود به استانبول، دو سه روز اول در مهمان‌خانه، و سپس به مدت چهار ماه در جای وسیع‌تری در پایتخت عثمانی اقامت گزیدند تا این‌که با فرمان سلطان آنها را در «ادرنه» جای دادند.

در زمان اقامت در «ادرنه» یا به گفته بهائیان «ارض السر»، میرزا حسینعلی دعوت خود را علنی ساخت و پیروان باب را به سوی خود دعوت کرد و صبح ازل را فاقد صلاحیت اعلام کرد.

با علنی شدن ادعای میرزا حسینعلی اختلاف بین دو برادر به اوج خود رسید که در آغاز نیز با نزاع و درگیری‌های تن به تن همراه بود. هنوز هم کارزار فرهنگی این دو گروه ادامه دارد.

حاصل این اختلاف ایجاد دو گروه به نام بهائیان و ازلیان شد. پیروان میرزا حسینعلی نوری با لقبی برگرفته از این فخره دعای سحر شیعیان

«اللهم انی استئک من بهائک باههه و کل بهائک بهی، اللهم انی استئک ببهائک کله» خود را «بهائی» نامیده و پیروان میرزا یحیی صبح ازل به دلیل انتصاب و حمایت از او به «ازلیان» معروف شدند.

■ زنگکا، پایان راه

اختلاف بین دو برادر با سر و صدای بسیار در ناحیه مرزی «ادرنه» همراه بود و سبب گردید تا دولت عثمانی، آنها را از یکدیگر جدا کند. آنها پس از پنج سال اقامت در این شهر با فرمان سلطان عبدالعزیز در پنجم ربیع الآخر ۱۲۸۵ میرزا حسینعلی با ۷۳ تن از پیروانش به زنگکا و میرزا یحیی با ۳۷ نفر از ازلیان به جزیره قبرس تبعید شدند.^۱

میرزای تبعید شده پس از ۷۶ سال زندگی و چند سال اقامت در زنگکا در ساعت ۵ بامداد مطابق دوم ذی القعدة ۱۳۰۹ از دنیا رفت.

از مهم ترین آثار میرزا حسینعلی می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ایقان (که هدف مباحث آن اثبات پیامبری باب است)؛
- هفت وادی (با تاثیر از صوفیان و با الهام گرفتن از هفت شهر عطار)؛
- اقدس (در بیان احکام بهائیت)؛
- مجموعه الواح (شامل نامه ها و مکاتبات بهاء به اشخاص مخصوصاً سلاطین ایران و اروپا است)؛
- کتاب عهدی (وصیت نامه بهاء).

■ ح) ادعاهای بی اساس

اول: امی بودن میرزا حسینعلی نوری: در آثار بهاء و پیروانش موارد بسیاری وجود دارد که حکایت از امی بودن بهاء دارد. بهائیان در مورد نگار خود قائلند که وارد بر هیچ مکتبی نشده و درسی نخوانده است و آنچه بیان کرده کلامی است قدسی و آسمانی. اشراق خاوری می گوید:

۱. زنگکا شهری بندری است که در شمال فلسطین اشغالی قرار دارد.

۲. اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص ۱۷۱.

مظهر الهی باید نور الهی باشد و نورانیتش از خود او باشد نه از غیر، مثل
این آفتاب که نورش از خود اوست.^۱
در اقدس میرزا حسین علی ادعا می‌کند که وارد مدرسه‌های نشسته و بحثی را
مطالعه نکرده است؛

انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا
الامی الی الله؛^۲ به درستی که ما داخل در مدرس‌ها نشدیم و بحث‌ها را مطالعه
نکردیم. بشنوید آنچه این امی به وسیله آن شما را به سوی خدا می‌خواند.
اشراق خاوری نیز مدعی است:

بهاء الله در مدرسه داخل نشد، معلمی نداشت، کمالاتش بذاته بود. همه
نفوسی که او را می‌شناختند این مسأله را به خوبی می‌دانستند.^۳
با کمی تأمل و مطالعه در زندگی حسینعلی نوری و نکته‌هایی که در لابه‌لای
نوشته‌های بهائیان وجود دارد می‌توان به نادرستی این ادعا پی برد.

حسینعلی نوری فرزند میرزا عباس نوری ملقب به میرزا بزرگ مازندرانی
است. پدر حسینعلی مستخدم دولت بود و در آخر کار، مأمور مالیه مازندران شد.^۴
طبق نقل برخی از کتب بهائیان، [میرزا عباس] وزیر حکومت مازندران
بوده است.^۵ واضح است شخصی که نشو و نمو او در دربار بوده است باید با
سواد آشنا باشد. چرا که سواد آموختن و در مکتب‌خانه تحصیل کردن، یکی از
امتیازهایی بوده که وابستگان به دربار از آن برخوردار بودند و عامه مردم از آن
نصیبی نداشتند. پس کسی که در چنین محیط و شرایطی بوده نمی‌تواند از نعمت
فراگیری علم محروم باشد.

عبدالحسین آیتسی در مورد درس آموزی میرزا حسینعلی نوری در دوران
کودکی می‌نویسد:

در سن صباوت چون به خواندن و نوشتن پرداخت بر اهمیت خود بیفزود

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۷۹.

۲. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۲۹.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، همان، ص ۳۷۹.

۴. زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، ص ۲۳۲.

۵. دیانت بهائی، ص ۴۵.

و در انظار جلوهای غریب نمود و چون به حد بلوغ بالغ گشت به مجامع و مجالس وزراء و بزرگان و علماء و امرا و ارکان دولت خود را به نطق و بیان و عقل و وجدان معرفی فرموده.^۱

- عزیزه نوری، خواهر حسینعلی نوری در جواب نامه عباس افندی ادعای امی بودن پدرش را دروغ دانسته و به درس خواندن و معاشرت زیاد او با عرفا و حکما استناد کرده می نویسد:

جناب میرزای ابوی [میرزا حسینعلی نوری] که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشتند پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نایل آیند چنان که اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذیشان و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفا و حکما را دیده و اغلب علائم و آثار شهور را شنیده و فهمیده تا این که امر الهی کالشمس فی رابقه النهار آشکار شد و مطلب از سر به چهار رسید و کار به «من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر» انجامید.^۲

واضح است که این گونه سخنان از جانب کسی که بیشتر عمر خود را در کنار برادر بوده و حرکات و رفتار او از دیدش مخفی نبوده است، گواهی متقن بر رد ادعای امی بودن میرزا حسینعلی نوری است.

در قسمتی دیگر از این جوابیه آمده است:

کسی که از بدایت عمر از صرف و نحو و معانی و بیان آگاه، و از دواوین شعرای عرب و عجم با اطلاع، از کتب تواریخ و سیره با بهره، و از مطالب حکما و عرفا مستحضر، شب و روز با عرفا و دراویش محشور و در نظم و نثر نویسی معروف و مشهور بعد از اعلای کلمات بدیعه و اعلان نفحات

۱. عبدالحسین آیتی، الکواکب الدریه، ج ۱، ص ۲۵۷ - ۲۵۶.

۲. عزیزه نوری، تنبیه الناسین، ص ۵.

قدسیه مصاحبت و مؤانست تمام اوقات با بزرگان دین که هر یک در محاوره علمی با یک دنیا برابر بودند داشته؛ چنین کنسی بعد از چهارده سال ممارست در کتاب بیان و کلمات حضرت اعلی و توقیعات مبارکه بیاید ادعای زبان فطرت نماید احمق آن شخصی است که به این دعوی گوش دهد.^۱

در لابه لای نوشته‌های بهائیان مطالبی وجود دارد که با ادعای حسینعلی نوری و اعتقاد بهائیان در مورد امی بودن پیامبرشان در تعارض است. ویلیام هاچر برای توصیف غرق نشدن بهاء در مناسبت دنیوی و دل خوش نکردن او به مشغله‌های زمینی می‌نویسد:

بهاء الله در عین حیرت و تعجب اعضای خانواده و بستگان از اشغال منصب والد خود بعد از فوت او سر باز زد و سال‌های بعد را وقف تنظیم امور اموال و املاک وسیع خانوادگی و پرورش و تعلیم جوانان فامیل و شرکت وسیع در امور خیریه نمود.^۲

امر پرورش و تعلیم جوانان از عهده کسی بر می‌آید که خود دارای سواد و علم آموخته باشد تا بتواند به دیگران هم بیاموزد. در جای دیگر از همین کتاب برای تضعیف میرزا یحیی صبح ازل برادر بهاء و نفی جانشینی باب از او و اثبات توانمندی‌های بهاء ناخواسته امی بودن پیامبر خود را رد کرده است:

او کلاً تحصیلات خود را زیر نظر ایشان انجام داده بود و برای مدتی به عنوان کاتب شخصی در خدمت بهاء الله بوده است.^۳

دوم: «من یظهره الله» بودن حسینعلی نوری: ادعای مظهریت دارای سابقه‌ای دیرینه است، موسی از ظهور عیسی و ایشان نیز از ظهور حضرت ختمی مرتبت سخن به میان آورده‌اند و بشارت به ظهور منجی بعد از خود داده‌اند. باب که بسیاری از آموزه‌های خود را از شریعت‌های گذشته مخصوصاً اسلام اقتباس کرده در قسمتی از کتاب خود بشارت ظهوری را می‌دهد و از آن موعود

۱. عزیه نوری، تنبیه الناصحین، ص ۱۲-۱۳.

۲. دیانت بهائی، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۵۲.

به «من یظهره الله» تعبیر می‌کند و این بیان تنها باعث ادعای میرزا حسینعلی نشد بلکه هشت نفر دیگر نیز ادعای «من یظهره اللهی» کردند.

بهایان من یظهره الله بودن بهاء را این گونه بیان می‌کنند:

باری حضرت اعلی - روحی له الفداء - در جمیع کتب خویش بشارت به ظهور بهاء الله داد که در سنه تسع ظهور عجیبی ظاهر می‌شود... یعنی ظهور رب الجنود خواهد بود... این بود که چون حضرت بهاء الله در بغداد یوم رضوان اظهار امر فرمود جمیع با بیان معترف شدند مگر قلیلی^۱.

دلایل نادرستی این ادعاها از این قرار است:

- باب برای ظهور «من یظهره الله» زمان مشخصی را تعیین کرده و آن را بر اساس عدد و حروف ابجد از لفظ «غیاث» و «مستغاث» که حدود ۲۰۰۰ سال می‌شود بیان کرده است:

چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نماند الا آن که کل مبدل به نور می‌گردند. همین فضل را از من یظهره الله طلب نموده که این است فضل اعظم.^۲ مطابق اعداد ابجد، ظهور «من یظهره الله» در عدد لفظ «غیاث» ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان است و مطابق عدد لفظ «مستغاث» ۲۰۰۱ سال پس از ظهور باب واقع خواهد شد و بنابر آنچه در بخش دیگری از بیان علی محمد شیرازی نوشته است ظهور «من یظهره الله» را نزدیک دو هزار سال بعد از عصر خود دانسته است و میرزا حسینعلی نوری در حالی ادعای «من یظهره اللهی» کرد که نوزده سال بیشتر از گفته باب نگذشته بود.

بهایان برای این که بتوانند این مدت کوتاه را توجیه نمایند خطای بزرگ تری را مرتکب شده‌اند و سخن نادرست خود (بر پا شدن قیامت با ظهور موعود) را شاهد بر ادعای باطل خویش گرفته و قیاس نمودند:

نفوسی که خود مقرر و معترفند آن پنجاه هزار سال در یک طرفه العین

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷۸-۲۷۷.

۲. علی محمد شیرازی، بیان فارسی، باب هفدهم از واحد دوم، ص ۷۱.

گذشت و وقایع عظیمه قیامت تحقق یافت انکار می کنند که نمی شود عدد مستغاث نوزده سال منقضی شود.^۱

باطل بودن این توجیه آشکار است و جالب این که بهاء الله برای مدعی بعد از خود وقت معینی را مشخص کرده و می گوید: هر کس قبل از این زمان ادعایی بکند دروغگو است. او حق هرگونه تأویل و برداشتی را برخلاف ظاهر عبارت سلب کرده است:

من يدعی امرأ قبل اتمام الف سنه كامله انه كذاب مفتر... و من یاول هذه الآیه او یغیرها بغیر ما نزل فی الظاهر انه محروم من روح الله و رحمته التي سبقت العالمین.^۲

به نظر می رسد دقت زیاد بهاء الله در این خصوص به سبب عبرت از تأویل نادرستی است که در کلام باب از سوی خودش و دیگر بهائیان صورت گرفته است. مطالبی که علی محمد شیرازی در مورد «من ینظره الله» بیان کرده است هیچ انطباقی با حسینعلی نوری ندارد.

علی محمد شیرازی به پیروانش سفارش می کند کودکان را توبیخ نکنند و بعد از بلوغ هم بیش از پنج ضربه به آنان نزنند تا اگر من ینظره الله در میان آنها باشد باعث رنجش و آزردهی خاطر او نشود. در حالی که میرزای نوری در آن وقت نه تنها دوران کودکی و نوجوانی را سپری کرده بود بلکه دو سال از صاحب بیان (علی محمد شیرازی) بزرگ تر بوده است.

حال چگونه میرزای نوری می تواند مشمول این سفارش باشد!

نهی شده کل را که طفل قبل از آن که به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن، زیاده از پنج ضربه خفیف تجاوز نکنند آن هم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند... ثمره این اوامر این است لعل بر آن نفسی که کل از بحر جود و متوجه می گردند (یعنی من ینظره الله) حزنی وارد نیاید، زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنان

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۳۸۳.

۲. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۱.

چه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را.^۱
علی محمد شیرازی توقیعی نگاشت و دستور داد تا آن را در مکتب‌خانه‌ها
نصب کنند تا شاید من یظهره الله آن را بخواند.

هو الایهی، الله لا اله الا هو العزیز المحبوب له ما فی السموات وما فی الارض...
علی أن البیان و من فیه هدیه منی الیک موقناً علی أن لا اله الا أنت...^۲
مسلم است باب در زمانی این توقیع را برای «من یظهره الله» نوشت که میرزای نوری
این دوران را پشت سر گذاشته بود و حتی بنا بر ادعای خویش، پای در مکتب‌خانه‌ای
نگذاشته و درسی نخوانده است. پس این مطلب هم قابل انطباق بر او نیست.
برای عملی شدن دستورها و نقشه‌های علی محمد شیرازی - به ویژه آنچه در
مورد پادشاهان بابی مطرح کرده - زمان زیادی لازم بود نه آن که هنوز احکام
باب جای خود را باز نکرده توسط بهاء نسخ شود.

حاصل آن که: علت ادعاهای بی پایه و اساس میرزای نوری آن بود که با
رنگ معجزه دادن به سخنان خود و یا مستند کردن ظهورش به گفته‌های شخصی
که تمامی حرکات و گفتارش جای هزاران سؤال و انتقاد دارد، دل عده‌ای از
ساده‌دلان را به سوی خود جذب نماید. او با این دسیسه‌ها برخی از جاه‌طلبانی
را که طمع رسیدن به مقام و منصب دنیایی دلشان را ربوده است، به پیروی از خود
وامی داشت تا شاید به اهدافی که بیگانگان برایش ترسیم کرده بودند دست یابد.
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

■ (ط) گوشه‌ای از اعمال قبیح و خودپرستی حسینعلی نوری

در ادامه برای شناساندن چهره واقعی میرزای نوری و نشان دادن اعمالی که
برای رسیدن به ریاست بدان‌ها دست زد، نکاتی را از اسنادی که نزدیکان او
از او داده‌اند بیان می‌شود:

۱. او با فرستادن نامه به مناطق مختلف و با دادن وعده و وعید، سعی در
جذب قلب‌ها داشت.

۱. علی محمد شیرازی، بیان فارسی، باب یازدهم از واحد ششم، ص ۲۱۷.

۲. عریه نوری، تنبیه الناصب، ص ۵۹.

۲. جمع‌آوری اوباش و اراذل ایران که به گفته عزیه نوری: «به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده و جز آدم کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته... و این کار برای قطع کردن هر نفس بود که در غیر رضای حسینعلی برآید یا غیر از محبت او در دلش خطور کند. و این کار باعث فراری شدن عده زیادی از مخالفان او به نقاط مختلف از جمله کربلا و نجف شد و عده‌ای را شبانه کشتند و جسدهایشان را به دجله انداختند... و در توصیف این جنایات‌ها گفته‌اند:^۱

اگر حسینعلی، مظهر حسین علی است هزار رحمت حق بر روان پاک یزید^۲ از آنجا که ادعای حسینعلی بر پایه سخنان علی محمد شیرازی بنا شده بود و او را به عنوان مبشر ظهور خود معرفی می‌کرد مسلماً پیدا شدن سفارش‌ها یا مطالب مخالف ادعای او، باعث بدنامی و جدا شدن پیروانش می‌شد. لذا جمع‌آوری الواح و نوشته‌های باب بهترین راه برای پاک کردن صورت مسأله بود.

عزیه نوری سرّ فرستادن عده‌ای برای جمع‌آوری آثار و نوشته‌های علی محمد را این‌گونه بیان می‌کند:

اولاً: مداومت و ممارست به آن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا به همان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد. ثانیاً: خطب و مناجات و آیات به لسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل آن کلمات گذراند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده می‌شود. ثالثاً: آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالابصار جلوه نماید. رابعاً: اتم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت صمره است و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده به کلی از میان خلق مرتفع شود.^۳

۱. عزیه نوری، همان، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان.

به شهادت تاریخ اولیای الهی خود را به عنوان شخصی ناچیز در مقابل ذات مقدس الهی معرفی می‌کردند. حتی از سخنانی که بوی خودپسندی داشته باشد نیز پرهیز می‌کردند.

برخلاف سیره اولیای الهی، میرزای نوری نه تنها مفاهیمی چون تواضع برایش بی‌معنا بود بلکه غرور و خودپسندی نفس در او باعث شد تا خود را خدای قادر معرفی کند. مردم را با الفاظی مانند اغنام (گوسفندان)، امه (کنیزان) و بندگان خطاب می‌کرد.

در این گفتار برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

- قبولی اعمال را در گرو رضایت شخص خودش دانسته و می‌نویسد:
قل روح الاعمال هو رضایی و علق کل شیء بقبولی؛ بگو روح اعمال رضایت من است و همه چیز وابسته به قبول من.

- سفارش به انجام حدود و احکام با عشق به جمال خویش؛
قد تکلم لسان قدرتی من جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی آن اعملوا حدودی حباً لجمالسی؛^۱ به تحقیق زبان قدرت من در جبروت عظمت من در حالی که مخلوقاتم را مخاطب قرار داده بود تکلم کرد تا حدود و دستورات من را عمل کنید به خاطر دوست داشتن جمال من.

- خود را به عنوان زیباترین گل وجود توصیف کردن؛
ای بلدان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گل‌ها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار.^۲

- حسینعلی نوری محل سکونت خود را در بغداد به عنوان محل طواف و انجام اعمال حج قرار داده است^۳ و محل دفنش را در عکا به عنوان قبله بهائیان، معرفی کرده است.

با توجه به موارد فوق به خوبی معلوم می‌شود که بهاء به جای سفارش خدای واحد تعالی، سفارش به پرستش خود نموده است.

۱. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۱.
۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۷.
۳. حسینعلی نوری، دریای دانش، ص ۳۰.
۴. عبدالحمید اشراق خاوری، همان، ص ۶۸.

- روز ظهور بهاء آغاز قیامت است و حکم پنجاه هزار سال را دارد و جالب این که این مدت در یک طرفه العین می گذرد. در حالی که تمام این وقایع عظیم و شرایط روز قیامت که در قرآن کریم آمده است اتفاق افتاده است.^۱

● عباس افندی (مبین فرقه بهائی)

میرزا عباس یا عباس افندی پسر ارشد میرزا حسینعلی نوری در سال ۱۲۶۸ قمری در محله عرب‌های تهران متولد شد. او در بین بهائیان به «غُصْنِ اعْظَم» و عبدالبهاء مشهور است.^۲



با درگذشت حسینعلی نوری میان فرزندانش بر سر ریاست و جانشینی پدر اختلاف شدید افتاد. سه برادر که از مهد علیا - زن دوم میرزا حسینعلی - بودند و عباس افندی، پسر اولین همسر بهاء معروف

به «نوا»؛ در نهایت عبدالبهاء به سبب زیرکی‌اش توانست گوی سبقت را از برادران خود ربوده و بهائیان را متوجه خود کند و زمام امور را در دست گیرد. از این رو پیروان عباس افندی را «ثابتین» و دنباله‌روان آن سه برادر (میرزا محمدعلی ملقب به غصن اکبر، میرزا بدیع‌الله و میرزا ضیاء‌الله) را «ناقضین» نام نهادند. با تبعید میرزا حسینعلی، عباس افندی به همراه پدر عازم عراق شد و در ادامه تبعید، همراه او بود.

با رخ دادن انقلاب عثمانی در سال ۱۹۰۸م و فروپاشی حکومت، بهائیان از سیطره مأموران عثمانی رهایی یافتند^۳ و فضا برای ادامه فعالیت این فرقه فراهم آمد. با بروز این تغییر و تحولات، عبدالبهاء موقعیت

۱. همان، ص ۳۸۳.

۲. مهدی بامداد، رجال نامی ایران، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳. همان.

را مناسب دید و سفرهای تبلیغی خود را به نقاط مختلف آغاز کرد. سرانجام عباس افندی پس از هشتاد سال زندگی و تلاش در راه رواج فرقه ضاله بهائیت و مقابله با اسلام در ۲۷ ربیع الاول سال ۱۳۴۰ در حیفا از دنیا رفت. او در کوه کرمل جنب مقبره منسوب به علی محمد شیرازی دفن شد.

■ الف) سفرها و اهداف آن

عبدالبهاء در نخستین مرحله در سال ۱۹۱۰ میلادی به مصر، سویس، لندن، پاریس و بار دیگر مصر مسافرت نمود. در سال ۱۹۱۲ میلادی با حرکت از مصر به طرف آمریکای شمالی دومین دور سفرهای خود را شروع کرد. او در اواسط همان سال وارد نیویورک شد. پس از فعالیت‌های زیاد در بسیاری از شهرهای آمریکا در اواخر همان سال به اروپا رفت و در ۱۴ دسامبر وارد لیورپول شد.

سیر و سیاحت‌های عباس افندی در سال ۱۹۱۳ میلادی به آلمان، اتریش، مجارستان و بسیاری از بلاد اروپا ادامه یافت؛ تا اینکه در اواسط این سال از راه مصر به حیفا بازگشت.

سفرهای عبدالبهاء از رمضان ۱۳۲۷ قمری برابر با ۱۹۱۰ میلادی تا محرم ۱۳۳۲ قمری به مدت دو سال و سه ماه به طول انجامید.

آنچه عباس افندی در سر می‌پروراند ایجاد یک جامعه جهانی بهائی بود. او برای دست یافتن به این هدف بزرگ می‌بایست کمر همت را بسته و فعالیت‌های خود را گسترش می‌داد. با بررسی و تحلیل گفت‌وگوها و سخنرانی‌های عبدالبهاء در محافل مختلف کشورهای دیگر می‌توان اهدافش را این‌گونه تشریح کرد:

- تبلیغ و گسترش آیین بهائی و جلب افکار عمومی؛ عبدالبهاء در این راستا جهد بسیار نموده و اقدامات فراوانی انجام داد. در این مجال برای نمونه به مواردی اشاره می‌شود:

■ استفاده از قدرت رسانه‌ها و صاحبان قلم

عباس افندی برای انعکاس چهره‌ای زیبا و خلاف واقع از آیین ساختگی بهائیت،

در پی استفاده از تأثیر رسانه‌ها بر افکار عمومی برآمد که گفت‌وگوهای او با روزنامه‌نگاران شاهی بر این مطلب است.

روز ۳۰ آوریل علاوه بر جمعیت احباء... چند نفر از روزنامه‌نگاران نیز حاضر گشته و سؤالاتی از حضور مبارک می‌نمودند و در جواب آنها بیانات مشروح... فرمود.^۱

□ بهره‌گیری از نفوذ روحانیون و کشیشان مسیحی

در این جلسات که معمولاً در کلیساها برگزار می‌شد عبدالبهاء با معرفی آیین بهائی به عنوان دینی موافق با ادیان دیگر و برجسته کردن تعالیم بهائیت بی‌آنکه سخنی در مورد عقاید و باورها یا احکام آیین خود به میان آورد سعی در جذب کشیشان مسیحی داشت تا با استفاده از نفوذ آنها جای پایی برای خود باز کند. میرزا عباس در یکی از سخنرانی‌های خود در جمع مسیحیان بیان می‌کند:

امروز به جای تورات از انجیل جدید یعنی بیانات حضرت بهاء الله می‌خوانم.^۲

□ استفاده از نفوذ اندیشمندان غربی

عباس افندی برای الغاء و گسترش تفکرات خود با برخی صاحبان اندیشه دیدار کرد تا از نفوذ آنان بهره گیرد. ملاقات او با اشخاصی نظیر مستر پراون و دیگران شاهد بر مدعاست.



حضور در جمع نژادهای مختلف از جمله سیاه‌پوستان و استفاده از فضای تبعیض نژادی موجود و نفی و ردّ اینگونه تبعیض‌ها به جهت جذب سیاه‌پوستان.

— دیدار با سیاستمداران و پادشاهان: این گونه ملاقات‌های عبدالبهاء بیشتر

۱. محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۷.

به عنوان معامله‌ای سیاسی برای پیش‌برد اهداف و تأمین منافع دو طرف بود. استعمارگران با وعده‌های حمایت خود بهائیان را به صورت نیرویی برای جاسوسی در اختیار قرار می‌گرفتند. شرح کامل این ماجرا در بخش ارتباط با بیگانگان خواهد آمد.

دیدار با شاهزادگان و ایرانیان مقیم خارج؛ با بیرون راندن میرزا حسینعلی نوری از ایران و تبعید او به عراق، ادرنه و سپس عکا و فضای موجود ضد بهائی حاکم بر ایران، امید برگشتی برای آنها به ایران وجود نداشت. لذا عباس افندی در این سفرها با دیدار ایرانیان خارج از کشور از جمله اعضای سفارت ایران، دانشجویان ایرانی مقیم خارج و مخصوصاً شاهزادگانی که در اروپا مشغول تحصیل یا خوش‌گذرانی بودند در پی بهره‌گیری از این فرصت و تاثیر گذاری بر ذهن و فکر آنها بود تا بتواند جای گاه بیشتری برای عقاید خود در بین مردم ایران باز کند و یا زمینه بازگشت مجددش به ایران (که آن را «ارض مقدس» می‌خواندند) فراهم آورد. گوشه‌هایی از این ملاقات‌ها در نوشته‌های بهائیان منعکس شده است.

در ماه ذی‌القعدة از سال ۱۳۲۹ از لندن به پاریس عزیمت فرمودند... جمعی از بزرگان و اعیان و شاهزادگان ایران به اروپا سفر نموده و در پاریس به سر می‌بردند بعضی از آنها مشرف گشته و از عظمت و بزرگواری آن حضرت... متحیر می‌گشتند.^۱

در بخشی دیگر از همین کتاب در مورد ملاقات عباس افندی با شاهزادگان ایرانی آمده است:

اعضای سفارت ایران و رجال و شاهزادگان ایران غالباً مشرف می‌شدند و حضرت عبدالبهاء به دیدن آنها تشرف می‌نمودند.^۲

ساخت مشرق‌الاذکار: عباس افندی در این سفرها به دنبال ساخت و تأسیس مشرق‌الاذکار بود. او با این کار ضمن ایجاد نمادی برای جامعه بهائی در کشورهای مختلف، محلی برای اجتماع بهائیان و مرکزیت امور تبلیغی‌شان فراهم می‌ساخت.

۱. همان، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۶۹.

اولین سنگ مشرق الاذکار آمریکا، روز اول می ۱۹۱۲م حضرت عبدالبهاء به دست مبارک در قریه زیبای ویلمیت قسمتی از زمین را حفر فرمودند تا سنگ اول مشرق الاذکار آمریکا را بنا نهند.^۱

■ (ب) نفاق عباس افندی

هر چند مدعیان دروغینسی مانند علی محمد شیرازی و حسینعلی نوری ادعاهای گوناگونی داشته و خود را از مرحله باب امام تا مقام الوهیت ارتقا داده‌اند. بررسی زندگی عبدالبهاء به عنوان یک سر سپرده این آیین نشان دهنده نفاق و دورویی او در برخورد با دیگران است:



تظاهر به اسلام: عبدالبهاء در حضور مسلمانان چهره‌ای اسلامی از خود نشان داده است. او برخلاف باورهای خود یا شرکت در نمازهای جماعت و جمعه مسلمانان حیفا و دیگر نقاط، خود را پای بند به موازین اسلامی جلوه داده است. عبدالحسین آیتی در این باره می‌نویسد:

در روز سه‌شنبه دوم جمادی‌الاول ۱۳۳۹هـ به مصر (قاهره) تشریف فرما شده... من جمله شیخ محمد بخت مفتی دیار مصر به زیارت آن حضرت در اوتسل مزبور نائل شده، آن حضرت به اعاده زیارت در منزل مفتی تشریف برده در همان روز که جمعه بود نماز جمعه را در مقام سیده زینت ادا فرموده.^۲

اشراق خاوری درباره حضور عباس افندی در نماز جمعه مسلمانان

می‌نویسد:

حضرت مولی الوری برای صلوة ظهر جمعه جامع تشریف بردند.^۳

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. میرزا عبدالحسین آیتی، الکواکب الدریه، ج ۲، ص ۲۰۰.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، ص ۴۸۹.

شرکت عباس افندی در آیین نماز جمعه مسلمانان و شرکت در فریضة جماعت آنها در حالی است که نماز بهائیان کاملاً متفاوت با نماز مسلمانان است و حکم جماعت هم در آیین شان نسخ شده است. از آنجا که تقیه در آیین بهائی مردود دانسته شده و کسی حق تقیه ندارد امکان حمل کار او بر تقیه وجود ندارد.

نفاق عبدالبهاء در برخورد هایش به اندازه‌ای بود که گروهی از فرقه‌های مسلمین و نصاری در مراسم تشییع او شرکت کرده و قرآن تلاوت می نمودند. حتی عده‌ای که تحت اشراف مفتی اهل سنت حیفا بودند نیز در تشییع او شرکت کردند.^۱

شرکت عده‌ای از مسلمانان در تشییع شخصی بهائی که از دیدشان فرقه‌ای خارج از اسلام است و آنان را طاهر نمی دانند ثمره ظاهر فریبنده‌ای بوده است که عبدالبهاء از خود به عنوان یک مسلمان یا حداقل موافق اسلام نشان داده است.

مخفی کردن عقاید عبدالبهاء در برخورد با صاحبان اندیشه و یا کسانی که عقاید او را باور نداشتند (مخصوصاً غریبان)، عقایدی مانند اعتقاد به پیامبری یا الوهیت میرزا حسینعلی را پنهان داشته و از او به عنوان یک معلم بزرگ بشری یاد می کرد و به مبلغان بهائی سفارش می کند:

در انجمن‌ها جمیع از تعالیم جمال مبارک بحث کنید، زیرا الیوم در صفحات غرب این تاثیر دارد و اگر سؤال نمایند که در حق حضرت بهاء الله چه اعتقاد دارید بگویید آن حضرت را اول معلم عالم و اول مربی عالم در این عهد می دانیم.^۲

■ انتقال نمادین جسد علی محمد شیرازی

بنا به گفته بهائیان^۳ یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای زندگی عبدالبهاء و مهم‌ترین وظیفه‌ای که پدرش بر دوش او نهاده بود انتقال جسد علی محمد شیرازی به حیفا

۱. همان، ص ۴۹۶.

۲. مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۴۷.

۳. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۸۱.

بود. از این رو در بیستم مارس ۱۹۰۹ میلادی با حضور گروهی از یاران شرق و غرب، تابوتی چوبی که توسط عبدالبهاء تهیه شده و حاوی جسد علی محمد شیرازی بود در دامنه کوه کرمل به خاک سپرده شد.^۱

با رجوع به کتب تاریخی و آنچه خود بهائیان نقل کرده‌اند صحت این امر بعید به نظر می‌رسد. زیرا بعد از اعدام علی محمد شیرازی، بدن او سه روز و به نقل بهائیان دو شبانه روز درون خندق بوده است: «باری جسم او را دو روز و دو شب در میدان انداختند».^۲ بر این اساس جسدی که این مدت در داخل خندق، رها باشد طعمه حیوانات و لاشخورها می‌شود.

این کار نمادین عبدالبهاء و در اختیار گرفتن جسد علی محمد شیرازی و ساخت مقبره و تقدیس او برای تحقق اهدافی از جمله جلب نظر بایان و جلوگیری از حرکت‌های مخالفان نسبت به راه‌اندازی مرکز بهائیت بود.

● شوقی افندی (ولی امر)

شوقی افندی ملقب به شوقی ربانی متولد ۱۲۷۷، نوه دختری عباس افندی و رهبر سوم فرقه بهائیت است. جایگاه وی در بین بهائیان عنوان «ولی امر الهی» است و هر گونه مخالفت با او را مخالفت با بنیان‌گذار بهائیت (حسینعلی بهاء) و مخالفت با خدا می‌دانند.^۳



وی نقش زیادی در تشکیلاتی کردن جامعه بهائیت

که از آن به عنوان «نظم اداری» یاد می‌کنند، ایفا کرده است.

شوقی زبان انگلیسی را در اوان کودکی آموخت. او تحصیلاتش را در دانشگاه آمریکایی «بیروت» و پس از آن «آکسفورد» لندن ادامه داد. بر این اساس بسیاری از کتاب‌ها و الواح بهائیت را به زبان انگلیسی ترجمه کرد.

۱. محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۹۲.

۲. میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، ص ۲۵۰.

۳. رک: ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه پریش سمندری، ص ۱۶.

شوقی در طول دوران ریاستش بر بهائیان، در صدور، توسعه و بنیان نظم اداری فرقه بهائیت آن در قالب تشکیلات ملی و محلی، نقش بسیاری داشته است. او به پشتیبانی و حمایت همه جانبه از این محافل که از زمان عبدالبهاء پایه‌ریزی شده بودند، پرداخت. البته در این مدت فعالیت‌هایی را تحت عنوان «نقشه‌های چند ساله» در آمریکا و اروپا به اجرا درآورد.

■ الف) شوقی و جانشینی عباس افندی

عباس افندی در مورد پیروی از شوقی بعد از خودش چنین نوشته است:
اوست (شوقی) ولی امر الله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطلاعت او نمایند و توجه به او کنند من عصی امره فقد عصی الله و من اعرض عنه اعرض الله و من انکره فقد انکر الحق این کلمات را مبادا کسی تاویل نماید.^۱

جالب اینجاست که عبدالبهاء در حالی سخن از عدم جواز تاویل سخنان خود می‌گوید که خود تمامی ادعاها و دلایل بهائیت را با توجه به تاویل‌گرایی از آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام و کتب آسمانی دیگر طراحی نموده است. عبدالبهاء برای تداوم امور بهائیت بعد از خود، وصایا و الواحی را به جای گذاشت. او در آن نحوه فعالیت مؤسسات مرکزی را به واسطه دو موسسه اصلی یعنی «موسسه ولایت امری» و «بیت‌العدل اعظم» به صورت اجمالی مطرح نموده است. در کتاب دیانت بهائی چنین آمده است:

ولایت امر بهائی تنها مقام مسئول برای تبیین و تشریح تعالیم بهاء الله به نوه ارشد عبدالبهاء، شوقی افندی ربانی تفویض گردید، هم‌چنان‌که به موجب عهد و میثاق بهاء الله عبدالبهاء به عنوان مرکز منصوص و مبین آیات الهی منصوب شد، شوقی افندی نیز به عنوان نفس مقدسی که همه امور مومنین، کلیه مسائل مربوط به معتقدات بهائی به ایشان ارجاع گردد معرفی و تعیین شدند.^۲ بنا به وصیت و آنچه که در الواح صادره از عباس افندی (عبدالبهاء) مشاهده می‌شود بعد از وی ۲۴ نفر از فرزندان ذکور باید نسل به نسل، متصدی مقام ولایت

۱. همان، ص ۹۸.

۲. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سحدری، ص ۸۴.

امری در بهائیت گردند. البته عبدالبهاء این گونه وصایت را فضلی از جانب خدا دانسته است و به واسطه آن بر امت‌های دیگر فخر و مباهات می‌کند. وی در این زمینه می‌نویسد:

و در هر دوری اوصیا و اصفیا، دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب، دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب روسای اسیاط بودند و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد [ﷺ] دوازده امام بودند. و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند و برابر جمیع، زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید. این نفوس مقدسه در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند یعنی سلطنت ابدیه می‌کنند.^۱ سپس در لوحی دیگر وصیت می‌کند:

ای احبای الهی باید ولی امر الله، در زمان حیات خویش «من هو بعده» را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس... و تقوای الهی و علم و فضل و... باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امر الله مظهر الولد سر ایبه نباشد... باید غصن (فرزند) دیگر را انتخاب نماید... جمیع باید در ظل او باشند و در تحت کلم او...^۲

اما برخلاف تصور عبدالبهاء و آرزوی او برای موروثی شدن مقام ریاست در خانواده‌اش، شوقی افندی از بین تمام خانواده عبدالبهاء شخصی عقیم و مقطوع النسل از کار درآمد. پس از مرگ عبدالبهاء، شوقی با کمک و همراهی برخی از زنان عباس افندی بر جای وی نشست. شوقی قبل از مرگ پدر بزرگ خود - عبدالبهاء - در لندن بسر می‌برد. او در دارالفنون بالیول آکسفورد مشغول تحصیل بود.^۳ پس از شنیدن خبر مرگ عباس افندی از لندن به عکا بازگشت. وی که در آن زمان ۲۵ سال سن داشت به عنوان جانشین عبدالبهاء و «ولی امر بهائیت» منصوب شد. او سپس به اروپا برگشت و به جای خود عمه‌اش ضیاییه خانم - ورقه علیا - را برای رتق و فتق امور منصوب کرد.^۴

۱. عباس افندی (عبدالبهاء)، مفاوضات، ص ۴۶ و ۴۵.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، ص ۴۶۷.

۳. ر.ک: دکتر اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، ص ۲۹۸.

۴. ر.ک: عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، ص ۵۴۹.

با اجرای مرگ عبدالبهاء و جانشینی شوقی، همانند جانشینی خود عبدالبهاء هندان به روال طبیعی صورت نگرفت و اختلاف‌های شدیدی به وجود آورد. تا جایی که باعث پراکندگی برخی از دوستان و نزدیکان عبدالبهاء از جمله صبحی مهدی گردید. وی به عنوان «کاتب وحی» و «واسطه بین حق و خلق» در میان بهائیان مشهور بوده است. او در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

پس از عبدالبهاء نیز گفت‌وگو بسیار شد، گروهی از بزرگان بهائی از این کیش برگشتند و دسته‌ای سرگردان ماندند و گروه بسیاری به دنبال شوقی - دختر زاده عبدالبهاء که خود را جانشین نیایش می‌دانست - افتادند. شوقی از راه مردمی برگشت و دورویی را پیشه خود ساخت و در پی آزمندی و گردآوردن دارایی افتاد.^۱

ب) ویژگی‌های شوقی

صبحی مهدی از دوستان دوران جوانی شوقی بود. وی پس از عمری خدمت به ستگاه بهائیت مورد بی‌مهری آنان قرار گرفت و به افشای برخی زوایای پنهان بن تشکیلات پرداخت. وی شوقی را در ایام جوانی از نظر جنسی، فاسد و مجنس‌باز معرفی می‌کند و می‌نویسد:

در میان نواده‌های عبدالبهاء در روزهای نخست من با شوقی آشنا شدم و او دارای سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم! خوی مردی کم‌داشت و پیوسته می‌خواست با مردان و جوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند.^۲

او در ادامه، قساوت و بی‌مهری‌های شوقی را نسبت به خانواده‌اش چنین ت کرده است:

مادرش بیمار شد بر بالینش نیامد تا بدرود زندگانی گفت، پس از چندی پدرش نیز که روزگاری در بستر ناتوانی افتاده بود درگذشت و چون ناشناسان به خاک سپرده شد.^۳

۱. فضل‌الله مهدی (صبحی)، پیام پدر، ص ۲۷۳.

۲. همان، ص ۳۶۷.

۳. همان، ص ۴۱۴.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که روش شوقی در روابطش با غرب و اروپا (به خاطر تحصیل در آنجا) نسبت به بهاء و عبدالبهاء کمی متفاوت و بیش از آنها بود. او «با زنان انگلیسی و آمریکایی هم، روابط پنهانی داشت که البته نقش این زنان در تصمیم‌گیری‌های وی بسیار زیاد بوده است»^۱.

■ ج) روش زندگی شوقی

شوقی افندی در روش زندگی خود روحیه دوگانه‌ای داشت. در ایران یک شکل بود و در اروپا به شکل دیگری؛ یعنی همانند ثروتمندان و خوش‌گذران‌ها می‌زیست. صبحی مهندی در این زمینه می‌نویسد:

سالی چند ماه در سوییس به خوشی بی‌آن‌که با کسی از پیروانش دیدن کند روزگار می‌گذراند و برای زمستان سری به حیفا می‌زند تا در اروپا است، زندگی و روش کار و چگونگی آمیزش با مردم مانند یکی از پول‌داران اروپایی است، ولی همین که پا به حیفا می‌گذارد خود را دگرگون می‌کند، کلاه سیاه بر سر می‌گذارد و جامه دراز می‌پوشید.^۲

شخصیت شوقی عاری از هر گونه تعصب خانوادگی و وطنی بود. به طوری که از مهر ورزیدن نسبت به پدر و مادر و خانواده‌اش دریغ می‌کرد. او برای وطن خود و کشور ایران چندان اهمیتی قائل نبود.

شوقی در لوحی پیرامون مردم ایران چنین توهین می‌کند:

افراد ملت ایران که به قساوتی محیر العقول و شقاوتی مبین به تنفیذ احکام و لاه امور و روسای شرع اقدام نمودند و ظلم اعتسافی مرتکب گشتند، که به شهادت قلم میثاق در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیای حتی برابره آفریقا نشد و در سنین متوالیه آسایش و برکت آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمره مقطوع گشت...^۳

■ د) مرگ شوقی

شوقی در نوامبر ۱۹۵۷ معادل ۱۳۳۶ شمسی، زمانی که برای فعالیت‌هایی معمول

۱. فضل‌الله مهندی، خاطرات صبحی، ص ۶۲.

۲. فضل‌الله مهندی، پیام پدر، ص ۴۱۵.

۳. همان، ص ۴۱۷.

فرقه بهائی به انگلستان رفته بود (بنا به نقل مورخان بهائی) به آنفلوانزا مبتلا شد. او چند روز بعد به علت سکت قلبی درگذشت و به اجداد خود پیوست.^۱ از جانب برخی پیروان بهائی در مورد مشکوک بودن مرگ شوقی و فرضیه قتل، توسط همسر انگلیسی اش - روحیه ماکسول - حرف و حدیث بسیار است. با توجه به اینکه عباس افندی با انتصاب شوقی به ولی امری، تعیین جانشین ولی امر بعدی را بر عهده او گذاشت ولی شوقی بدون معرفی جانشین برای خود از دنیا رفت.

بر اساس پیش‌بینی‌های بهاء و عبدالبهاء قرار بود، بهائیت و ریاست آن در نسل بهاء و شوقی تداوم یابد؛ اما برخلاف تصور آنان شوقی فرزندی نداشت و وصیتی هم از خود بر جای نگذاشت. بهائیان که در زمینه مسائل خود به موسسه بیت‌العدل اعظم مراجعه می‌کردند بعد از شوقی دچار اختلافاتی در جامعه خویش شدند. این در حالی است که مطابق وصیت بهاء و دستور عبدالبهاء می‌بایست در هر زمانی شخصی از نسل عبدالبهاء به عنوان تصدی عنوان ولی امر مرجع امور بهائیان را بر عهده داشته باشد.^۲ اما علی‌رغم این پیش‌بینی، تشکیلات بهائیت بعد از مرگ شوقی افندی فاقد چنین منصبی شد.

۱. رک: ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۹۸.

۲. رک: اشراق خاوری، رساله ابام تسعه، ص ۴۶۷.

زمینه‌ها و علل شکل‌گیری باییت و بهائیت

ویدادهای اجتماعی همواره معلول سلسله‌ای از علل و عوامل است که با هم هنگ شدن با یکدیگر سبب ایجاد پدیده‌ای می‌شوند. شکل‌گیری بهائیت از برون نظام فکری اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست، و در پیدایش آن ملت‌های مختلفی نقش داشته‌اند. اثر پذیری از مکتب شیخیه و تفکرات صوفیانه از اساسی‌ترین عوامل است.

● شیخیه و عقاید زمینه‌ساز

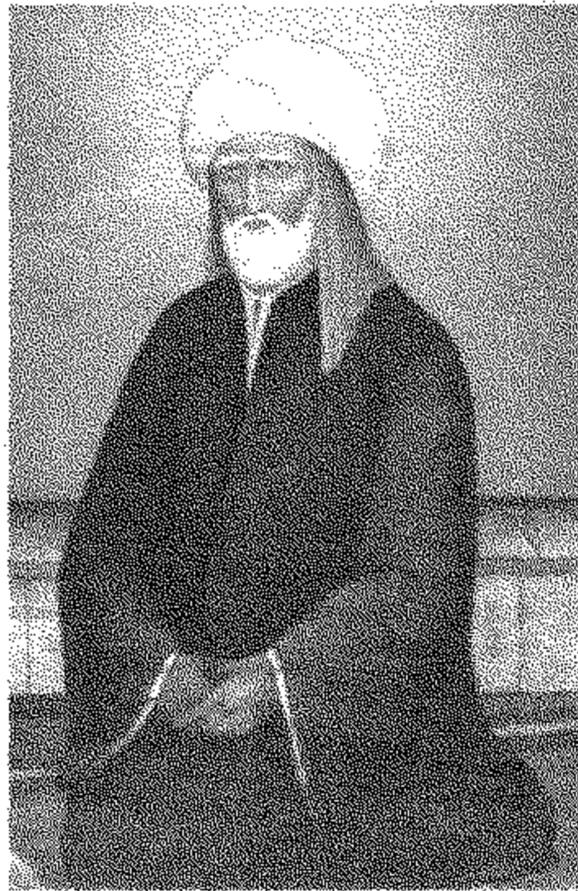
ز دیرباز اندیشوران با مسائلی نظیر حیات جاودانی انسان و معاد جسمانی، مراجع نبی مکرم اسلام و غیبت امام زمان علیه السلام مواجه بوده‌اند و از آن‌جا که با برخی از قواعد عقلی بشر مانند «امتناع اعاده معدوم» و «امتناع خرق و التیام لک» در تضاد کامل بوده، نظریات متفاوتی مطرح شده است. احمد احسائی از جمله کسانی است که در این خصوص مبناها و اصطلاحات جدیدی را بنیان داشت که آبشخور و بستر ادعای اشخاصی مانند علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی نوری را فراهم آورد. این مطلب از نگاه محققین بهائی و یا آنهایی که تعلق خاطری به باییت و بهائیت داشته‌اند دور نمانده، وجود این ارتباط را مدتی کرده‌اند. چنان‌که ادوارد براون^۱ می‌نویسد:

۱- براون در نزد بهائیان از جایگاه والایی برخوردار است و نوشته‌های او در نزد بهائیان معتبر است. در دیانت الهی قسمتی را به معرفی و تمجید از او اختصاص داده است.

میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی کریم خان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست هر دو از این فرقه (یعنی شیخیه) بودند. بنابراین، اصل و ریشه طریقه بابیه را در بین معتقدات و طریق شیخیه باید جستجو نمود. بررسی دقیق زمینه‌ها و علل پیدایش جریان انحرافی بابیت و بهائیت از درون شیعه اقتضا می‌کند، عقایدی که در شکل‌گیری این تفکر و برداشت، نقش داشته مورد بررسی قرار گیرد علاوه بر آن که نوشته‌ای که شواهد این مدعا را به روشنی و درخور بیان کند، در اختیار نیست.

■ الف. نگاهی گذرا به فرقه شیخیه

شیخیه فرقه‌ای از شیعه امامیه است که در اواخر نیمه اول قرن ۱۳ قمری شکل گرفت. علت نام‌گذاری این فرقه به «شیخیه» ائساب به شیخ احمد احسائی و پیروی از عقاید اوست. شیخ احمد فرزند شیخ زین الدین بن شیخ ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر آل سقر مطیرفی احسائی است. او در سال ۱۱۶۶ قمری در احساء^۲ متولد شد. شیخ احمد در سال (۱۱۸۶ق) عازم حوزه علمی بزرگ شیعی در عراق شد و در کربلا در حوزه درس آقا باقر بهبهانی (م ۱۲۰۵ق) حاضر گشت.



از محضر سید علی طباطبایی (صاحب ریاض) و میرزا مهدی شهرستانی و سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء نیز بهره جست. او علاوه بر فقه و اصول و حدیث در طب، نجوم، ریاضی قدیم، حروف و اعداد و طلسمات و فلسفه مطالعاتی داشته است.

۱. میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، با مقدمه فارسی ادوارد بیرون، (۹) بط - فح.
 ۲. احساء؛ در قسمت شمالی بحرین در شمال شرقی جزیره العرب است در سواحل غربی خلیج بصره قرار دارد.

احسائی با بیان عبارت معما گونه و مرموز، موزد خشم علمای متشرع بصره قرار گرفت و با برخورد تند حاکم بصره (شیخ محمد بن شیخ مبارک قطیفی احسائی) از بصره خارج شد و دو سال در انزوای کامل به ریاضت پرداخت. در سال (۱۲۲۱ق) پس از زیارت عتبات، کربلا و نجف به قصد زیارت امام رضا علیه السلام رهسپار خراسان گردید و در یزد بنا به دعوت مردم مدتی اقامت نمود. در ایران فتحعلی شاه توجه خاصی به او مبذول داشت و مستمری ماهانه‌ای را برایش تعیین کرد. در سال (۱۲۳۷ق) به قزوین رفت و میرزا عبدالوهاب قزوینی (دایی قره العین)، که از بزرگان آن دیار بود، محراب و سجاده خود را تقدیم شیخ احمد نمود و در مدرسه صالحیه مشغول تدریس شد. شیخ احمد احسائی بعد از فوت اساتید و مشایخ خود، ادعای کشف، الهام، تفویض، غلو، موهومات و معماها نمود و باعث ایجاد نزاع در مدارس و محافل علمی شد.

هنگامی که شیخ احمد احسائی به قزوین وارد شد، صدها نامه از مراکز علمی شیعه، که در دادخواهی و سؤال از شیخ احمد احسائی بود به خانه شهید ثالث بزرغانی و ملا محمد صالح بزرغانی رسید و شهید ثالث با دعوت از تنی چند از علما مجلس مناظره‌ای را با شیخ احمد برگزار کرد. و این بزرگان سعی در قانع کردن شیخ احمد و منصرف کردن او از عقایدش را داشتند. اما پس از پافشاری احسائی بر عقایدش شهید ثالث حکم تکفیر او را صادر کرد و علمای امامیه در ایران، عراق و سایر مراکز شیعه از حکم شهید ثالث پیروی کردند. صدور این حکم باعث شد تا عده‌ای از شاگردان و اهل علمی، که به او اظهار ارادت می‌کردند از شیخ فاصله بگیرند و فتحعلی شاه نیز از ترس خشم علما و مردم حمایت خود را از شیخ احمد کم کرد.

با برخورد سرد مردم عراق، شیخ احمد که به کربلا رفته بود ناگزیر عازم مکه شد و از آنجا قصد وطن خود را نمود ولی نرسیده به مدینه در قریه هدیه در روز یکشنبه (۲۱ ذی القعدة سال ۱۲۴۱ق) مرد و در قبرستان بقیع دفن گردید.^۱

۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۰۰ و ۵۰۱، اعیان الشیعه، سید محسن الامین، ج ۲، ص ۵۸۹؛ المنجد فی الاعلام، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۷-۶۶۲.

از جمله آثاری که از او بر جا مانده و به چاپ رسیده است عبارتند از: جوامع الکلم، شرح الزیارة الجامعة الکبیره، شرح العرشیه و شرح المشاعر، شیخیه دارای نام‌های دیگری از جمله کشفیه - چون شیخ احمد احسائی ادعا کرده که مطالب خود را از راه کشف و شهود به دست آورده است^۱ و رکنیه - چرا که به شیعه کامل و رکن رابع اعتقاد داشته و آن را جزء اصول دین خود قرار دادند - و پشت سری - شیخیه در احترام ائمه غلو می‌کردند، از این رو توقف کردن برای نماز یا زیارت را در مقابل یا موازی سر امام جایز نمی‌دانستند لذا در مقابل، کسانی که قائل به جواز این مطلب بودند به پشت سری معروف گشتند.) شیخ احمد احسائی به سبب باورهای نادرست و غلو آمیزش از سوی عده‌ای از عالمان و فقیهان تکفیر شد. از جمله، حاج ملا محمد تقی قزوینی معروف به شهید سوم، آقا سید مهدی فرزند صاحب ریاض، حاج ملا محمد جعفر استر آبادی، شرف‌العلمای مازندرانی، شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام، شیخ محمد حسین صاحب فصول، آخوند ملا آقا دربندی، آقا سید ابراهیم قزوینی.^۲

■ ب. معاد

شیعه امامیه با استناد به آیات قرآن^۳ و روایات معصومین معتقدند، در قیامت بدن انسان باز گردانده خواهد شد. خداوند متعال انسان‌ها را بعد از مرگ‌شان در روز قیامت زنده می‌کند و بندگان برای حسابرسی و گرفتن جزا و پاداش اعمال خود در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شوند و در این معاد شخص بعینه با همان جسم و روح به گونه‌ای که اگر کسی او را ببیند او را کاملاً می‌شناسد و می‌گوید این فلانی است حاضر می‌شود. ولی کلام شیخ احمد در مورد معاد گاه چنان غامض است که موهم قائل بودن او به معاد روحانی صرف است و اگر بتوان او را از این اعتقاد میرا دانست باز هم اشکال انکار معاد جسمانی که همان بازگشت بدن است برای او باقی می‌ماند. در حالی که معاد با جسم عنصری از

۱. سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۸۹.

۲. میرزا محمد التکابنی، قصص العلماء، ص ۴۴.

۳. پس / ۷۸-۷۹؛ قیامت / ۴-۳؛ بقره / ۲-۲۸.

امور قطعی در نزد تمام امامیه است و اگر برخی از فیلسوفان نتوانسته‌اند آن را با برهان‌های عقلی ثابت کنند اما از باب تعبد آن را پذیرفته‌اند.^۱

شیخ احمد معتقد است: انسان دارای دو جسد؛ عنصری و هورقلیایی است و در قبر جسد عنصری از او جدا شده و با جسد هورقلیایی در قیامت برانگیخته خواهد شد. ظاهراً هورقلیا از کلمه عبری «هبل قرنیم» گرفته شده که «هبل» به معنای هوای گرم، تنفس و بخار است و «قرنیم» به معنای درخشش و شعاع و ترکیب این دو به معنای تشعشش بخار است.^۲ در جهان اسلام اصطلاح هورقلیا اولین بار توسط سهروردی مطرح شد.^۳ و مقصود از هورقلیا در کلام شیخ اشراق اقلیم هشتم است، تمام عالم جسمانی به هفت اقلیم تقسیم می‌شود و عالمی که مقدار داشته باشد و خارج از این عالم باشد اقلیم هشتم یا عالم مثال نام دارد.^۴ در مجموع با مراجعه به مطالبی که در این خصوص نگاشته شده، این نتیجه حاصل می‌شود که مراد از بدن هورقلیایی بدن مثالی است و اگر بدن مثالی در معاد مراد باشد با ظاهر آیات و روایات و دیدگاه غالب در میان علمای اسلام مخالف است. چرا که بر اساس نصوص دینی ملاک در معاد بازگشت بدن است به تعبیر علامه طباطبایی اگر بدنی را که در آخرت به انسان ملحق می‌شود را با بدن سابق او مقایسه کنیم عین آن است نه مثل آن.^۵ و قائل شدن به بدن مثالی سبب تصحیح معاد جسمانی نمی‌شود.

حشر اجساد و موجب تصحیح معاد جسمانی، نه با اتصال نفس به جسم سماوی جهت تخیل متحقق می‌شود و نه با تعلق به فرد برزخی حاصل در قوس نزول می‌توان معاد را تصحیح نمود، بلکه محسور در یوم نشور، نفس است با بدن موجود در دار غرور.^۶

۱. يجب ان يعلم ان المعاد منه ما هو منقول من شرع ولا سبيل الى اثباته الا من طريق الشريعة و تصديق خبر النبوة و هو الذي للبدن عند البعث (الشفاء، ص ۴۶۰).

۲. لغت‌نامه دهخدا.

۳. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴. رک: احمد بن هروی، انواریه، ص ۲۴۴-۲۴۳.

۵. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۴.

۶. سید جلال آشتیانی، شرح زاد المسافر، ص ۱۳۲.

ولی شیخ احمد، حشر در قیامت را به گونه‌ای متفاوت بیان کرده و در تشریح دیدگاه خود می‌نویسد:

ان الانسان له جسمان و جسدان، فاما الجسد الاول: فهو ما تألف من العناصر الزمانية و هذا الجسد كالثوب يلبسه الانسان و يخلعه و لا لذه له و لا ألم و لا طاعة و لا معصيه... و أما الجسد الثاني: فهو الجسد الباقي و هو الطينه التي خلق منها و يبقى في قبره؛ همانا انسان دارای دو جسم و دو جسد است و اما جسد اول: آن چیزی است که از عناصر زمانی تشکیل شده است و این جسد مانند لباسی است که انسان می‌پوشد و بیرون می‌آورد و برای این جسد هیچ گونه لذت و درد یا طاعت و معصیتی نیست... و اما جسد دوم: آن جسدی است که باقی می‌ماند و آن طینتی است که انسان از آن خلق شد و در قبرش باقی می‌ماند.

به اعتقاد شیخ احمد، زمانی که زمین جسد عنصری را تجزیه می‌کند، تمام اجزای جسد پراکنده شده و به اصل خودش ملحق می‌شود. برای مثال، اجزایی که از جنس آتشند به آتش و اجزایی هوایی به هوا و آنچه از آب تشکیل شده به آب زمین ملحق می‌شود. از نظر شیخ احمد، جسمی که بعد از تجزیه اعضای بدن باقی می‌ماند همان انسانی است که کم و زیاد نمی‌شود و در قبر باقی خواهد ماند. و گمان کسانی که می‌گویند انسان در قبر معدوم شده باطل است، زیرا جسم لطیف در قبر موجود است و چون از عوارض دنیا جدا شده قابل رؤیت نیست. شیخ احمد این جسم لطیف را، که در قبر باقی می‌ماند، مربوط به سرزمین هورقلیا می‌داند. معتقد است در قیامت انسان با جسم هورقلیایی محشور خواهد شد.

و هذا الجسد الباقي هو من ارض هورقليا و هو الجسد الذي فيه يحشرون و يدخلون به الجنة او النار...^۱ و این جسدی که باقی می‌ماند از زمین هورقلیا است و آن جسدی است که در آن محشور می‌شوند و با آن داخل در بهشت یا آتش می‌گردند.

این عبارات ثابت می‌کند که شیخ احمد احسانی بر معاد انسان با جسم مثالی

۱. شیخ احمد بن زین الدین الاحسانی، شرح الزیارة الجامعة الکبیره، ج ۴، ص ۲۰-۱۹.
۲. همان.

یا برزخی و یا هورقلیایی اعتقاد دارد. همچنین شیخ احمد در خصوص جسد عنصری و ارتباط آن با فلک قمر معتقد است: جسد عنصری بشری از عناصر چهارگانه‌ای که زیر فلک قمر قرار دارد، تشکیل شده است. فلک قمر هر شیئی را فانی کرده و به اصل خود ملحق می‌کند. برگشتش به صورت آمیخته (امتزاج) و استهلاک است... و جسد دوم که جسد اصلی است و از عناصر هورقلیا تشکیل شده است، درون جسم محسوس پوشیده شده و مرکب روح است. جسد دوم به همان صورت دنیایی خود در قبر باقی می‌ماند. این جسد از عناصر برزخ بوده، از عناصر برزخ به بهشت دنیا و آتش دنیا تعبیر می‌کنند و لطیف است... همان گونه که جسد عنصری از احکام و لوازم دنیا است و از آن خارج نمی‌شود، هم چنین جسم دوم برزخی است و مشمول احکام برزخ است. پس همانند جسم عنصری، که از احکام و لوازم دنیا خارج نمی‌شد، جسد دوم نیز از احکام برزخ خارج نمی‌شود. این مطلب نیز تأکیدی است بر این که جسد اول، که از عناصر دنیا است در قبر از بین می‌رود و معاد با آن جسدی که از عناصر عالم برزخ که همان عالم مثال است، رخ می‌دهد. شیخ احمد وقتی می‌خواهد از این اشکال که ظاهر کلامش مخالف با نظر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است و انسان آن گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۱ از قبر برانگیخته خواهد شد، رهایی یابد، دچار تناقض در گفتار شده و می‌گوید:

آنچه من گفته‌ام همان است که اکثر مسلمانان می‌گویند چرا که آنان می‌گویند اجسادی که محسور می‌شوند همین اجسام دنیایی است لکن از تیرگی‌ها و اعراض عاری گشته است... «فتبعث صافیة و هی بعینها» پس در حالی که خالص شده است مبعوث می‌شود و این جسد عین همان جسد است... و اگر این جسد را در دنیا وزن کنی و بعد از وزن کردن آن را تصفیه کرده تا جسم عنصری از آن خارج شود و فقط جسد هورقلیا را که باقی می‌ماند وزن کنی به اندازه دانه خردلی از وزن آن کم نشده است، چرا که تیرگی جسد اولی عرض است و اعراض بر وزن اضافه نمی‌کنند و اگر

خارج شوند هم باعث کم شدن وزن نمی‌شود «فان الجسد الذی فی الدنیا مری بهینه هو المحشور بعد التصفیه. یعنی اینکه؛ پس به درستی که همان جسدی که در دنیا قابل رویت است بعد از تصفیه بهینه محشور می‌شود.^۱ ولی حقیقت آن است که نظر او مخالف ظاهر آیات و نظر اکثر عالمان اسلامی است. دلیل تکفیر او از سوی برخی از علما نیز همین نظر نادر و مخالف با عقیده صحیح بوده است. شیخ احمد در جاهای مختلف دیگری به صورت اجمالی بحث معاد را بیان کرده و بر مکلفین، اعتقاد به برگشت ارواح به بدن‌ها را در روز قیامت واجب می‌داند:

يجب أن يعتقد المكف أن وجود المعاد یعنی عود الارواح الی اجسادهم یوم القیامه... ای عود الارواح الی اجسادها کما هو فی الدنیا و يجب الايمان بهذا؛^۲ واجب است مکلف اعتقاد به معاد داشته باشد یعنی برگشت ارواح به اجساد در روز قیامت... یعنی برگشت ارواح به اجسادشان همان‌گونه که در دنیا بوده‌اند و ایمان به این واجب است.

حاصل آنکه: شیخ احمد احسائی در مسأله معاد قائل به معاد در جسد هور قلبیایی است و منکر معاد با بدن عنصری است و اگر سخنی نیز درباره معاد جسمانی بیان کرده، با تأثیرپذیری از فلاسفه بوده و یا برای کاهش سیل تکفیراتی است که از سوی علما متوجه او شده بود.^۳

■ دیدگاه شیعه درباره معاد

آیات قرآن و احادیث اسلامی گواه آن است که معاد انسان‌ها هم جسمانی است و هم روحانی. مقصود از معاد جسمانی این است که بدن در سرای دیگر محشور گردیده و روح بار دیگر به آن ملحق می‌شود و پاداش‌ها و کیفرها و لذات و آلامی که جنبه جزئی و حسی دارند و تحقق آنها بدون بدن و قوای حسی امکان‌پذیر نیستند، تحقق می‌یابد. مقصود از معاد روحانی این است که علاوه بر پاداش و کیفرهای حسی و لذات و آلام جزئی جسمانی، یک رشته پاداش‌ها و

۱. شیخ احمد بن زین الدین الاحسائی، همان، ج ۴، ص ۲۱-۲۲.

۲. همو، حیاة النفس، ص ۳۷.

۳. سید محمد حسن آل طالقانی، الشیخیه نشأتها و تطورها و مصادر دراستها، ص ۲۶۳-۲۶۹.

کیفرهای روحی و غیر حسی نیز برای صالحان و تبهکاران در نظر گرفته می‌شود که روح در درک و دریافت آنها نیاز به بدن و قوای حسی ندارد. مانند درک رضوان خدا، که قرآن پس از شمردن پاداش‌های حسی می‌فرماید: «بزرگ‌تر از هر نعمت مقام رضا و خشنودی خداست و آن به حقیقت فیروزی بزرگ است»^۱ یا اندوه و حسرت جانکاه، چنان‌که می‌فرماید: «امت را از روز غم و حسرت (یعنی روز مرگ و قیامت) بترسان که آن روز دیگر کارشان گذشته است و آنها سخت از آن روز غافلند و به آن ایمان نمی‌آورند»^۲ و نظایر آن.^۳

■ ج. معراج

علمای اسلام با استناد به آیات زیر، معتقد به معراج نبی مکرم اسلام هستند: «پاک و منزّه است خدایی که شبی بنده خود [محمد ﷺ] را از مسجد الحرام به مسجد الاقصایی که پیرامونش مبارک است برد»^۴ و آیه: «آنگاه نزدیک آمد و بر او [بسه وحی حق] نازل گردید، [بدان نزدیکی که] با او به قدر دو کمان یا نزدیک‌تر از آن شد، پس [خدا] به بنده خود وحی فرمود آنچه که هیچ کس درک آن نتواند کرد»^۵.

ولی در کیفیت معراج که جسمانی بوده و یا روحانی اختلاف وجود دارد، اکثر علمای شیعه^۶ بر آنند که در عروج حضرت محمد ﷺ روح و جسد حضرت با هم همراه بوده است.^۷ شیخیه به عنوان یکی از فرقه‌های شیعه اعتقاد به معراج روحانی نبی مکرم اسلام دارند. هر چند شاید بتوان گفت: همانند بحث معاد تفسیری متفاوت از کیفیت معراج ارائه داده است. ولی حقیقت آن است که لازمه بیان آنها نفی معراج جسمانی پیامبر است. برای اثبات این ادعا به بررسی نظر شیخ احمد احسائی پرداخته می‌شود؛

۱. توبه / ۷۲.

۲. مریم / ۳۹.

۳. جعفر سبحانی، منشور عقاید امامیه، ص ۱۹۰-۱۸۹.

۴. اسراء / ۱.

۵. نجم / ۱۰-۸.

۶. به نقل از: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۱.

۷. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱۳، ص ۳۱.

آنچه از ظاهر عبارت‌های شیخ احمد احسانی به دست می‌آید، این است که او در معراج نبی مکرم اسلام همان راهی را پیموده که در بحث معاد از آن بهره‌جسته بود. هر چند که کلامش خالی از تناقض نیست. شیخ احمد برای جواز صعود انسان دو احتمال را مطرح می‌کند:

احتمال اول، کسی که صعود را آغاز می‌کند در هر مرتبه از صعودش از خاصیت‌های آن مرتبه جدا می‌شود. مثلاً، با گذشتن از کرة نار، آنچه از خواص ناری وجود دارد، خارج می‌شود و هنگام عبور از مرتبه هوا، خواص هوایی او گرفته می‌شود و هنگام برگشت آنچه از او گرفته شده بود به او برگردانده می‌شود. اما برای این که به او اعتراض نشود که لازمه سخن او خروج روحانی است می‌گوید:

انا لوقلنا بذلك فالمراد به أعراض ذلك لأن ذوات تلك لوالقاهما بطلت بنيتها و بنيتها باقية و انما مرادنا للجسم بالنسبة الى عالم الكون و الافهو على ما هو عليه؛^۱ اگر ما قائل به این مطلب شده‌ایم پس منظور، از جدا شدن خاصیت‌های هر مرتبه، أعراض آن است. چرا که اگر ذاتیات جسم آن را رها کند اساسش باطل می‌شود در حالی که اساس آن باقی است و همانا مراد ما برای جسم نسبت به عالم کون است و گرنه او بر همانچه که بنا شده، می‌باشد.

احتمال دوم، صورت بشری که دارای مقدار است تابع جسم در لطافت و تیرگی می‌باشد. مانند جبریل هنگامی که در شکل دحیه بن کلیبی وارد می‌شد و جسدهای لطیف و نورانی در حکم ارواح هستند که در آنها تراحمی وجود ندارد. به همین دلیل است که معصوم علیه السلام در یک چشم به هم زدن از شرق به غرب می‌رسد.^۲

در حقیقت، این دو احتمال بیان‌کننده یک مطلب است؛ چرا که در احتمال اول گفته شد جسم هنگام صعودش لطیف می‌شود و این همان مطلبی است که در احتمال دوم نسبت به اجسام لطیف بیان کرد که در حکم ارواح هستند. در هر

۱. سید کاظم رشتی، مجموعه رسائل، ص ۲۶، رساله فی کشف الحق.

۲. همان.

صورت، لازمه سخن شیخ احمد احسائی این است که معراج با این جسم کثیف صورت نمی‌گیرد، چرا که مستلزم خرق و التیام فلک است. ولی در جای دیگر نظری مخالف این مطلب بیان کرده است. می‌گوید: حضرت محمد صلی الله علیه و آله با جسم عنصری دنیایی به معراج رفته‌اند، ولی تیرگی جسم پیامبر را کمتر از اجسام دیگر می‌داند:

صعد النبي صلی الله علیه و آله ليله المعراج بجسمه الشريف مع ما فيه من البشريه الكثيفه و بشيابه التي عليه و لم يمنعه ذلك عن اختراق السماوات و الحجب حجب الانوار لقله ما فيه من الكثافه؛ انبي صلی الله علیه و آله در شب معراج با جسم شریفشان و هر چه از تیرگی که در او بود و با لباس‌هایش صعود نمود و این مطلب «وجود تیرگی‌ها و لباس» مانع از دریدن آسمان‌ها و حجاب‌های نورانی نشد؛ زیرا در ایشان تیرگی‌ها کم است.

از این رو، شیخ احمد می‌گوید: به همین دلیل - کمی تیرگی در جسم پیامبر - است که در زیر آفتاب سایه ندارند. اساساً در اندیشه شیخ احمد، معصومان علیهم السلام از جسم لطیفی در این دنیا برخوردارند.

■ دیدگاه شیعه درباره کیفیت معراج

مشهور و معروف، میان دانشمندان اسلام این است که، پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که در مکه بود، در یک شب به قدرت پروردگار از مسجد الحرام به مسجد الاقصی در بیت المقدس رفت. از آن جا به آسمان‌ها صعود کرد. آثار عظمت خداوند را در پهنه آسمان مشاهده نمود و در همان شب به مکه بازگشت. و نیز مشهور و معروف آن است که سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح توأماً انجام داد.^۱ در مسأله غیبت و نایبان امام زمان علیه السلام؛ با غیبت دوازدهمین حجت حق و آغاز غیبت صفری، که امکان ملاقات امام با همه میسر نبود، چهار تن از بزرگان و پارسایان علمای شیعه با دستور حضرت به عنوان نایب برگزیده شدند. هر چند قبل از آن امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام که مردم را برای عصر غیبت

۱. شیخ احمد احسائی، شرح الزیاره الجامعه الکبیره، ج ۳، ص ۹۲.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۱.

آماده می‌کردند، ارتباط خود را با مردم کم کرده و از طریق وکیلان خود با مردم ارتباط داشتند. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی، ابوالحسن علی بن محمد سمری،^۱ بزرگانی بودند که در زمان غیبت صغری واسطه بین امام و مردم بودند.

با آغاز غیبت کبری، حضرت در نوشته‌ای به آخرین نایب خود اعلام کرد که بعد از این در پس پرده تاریک و طولانی غیبت رفته و برای این که شیادان نتوانند از خلأ عدم وجود امام سوء استفاده کنند، بیان فرمودند: هر کس ادعای دیدار و ملاقات با حضرتش را داشته باشد، دروغ‌گویی بیش نیست.^۲ و چون حکمت اقتضا می‌کرد برای سر و سامان دادن به نیازهای جامعه و پرسش‌های مردم عالمان راستین دین را به عنوان نایبان عام خود معرفی نمودند.^۳

با وقوع این حادثه بزرگ و بی‌نظیر تاریخ بشری؛ عده‌ای سودجو از این فرصت برای رسیدن به اهداف خود بهره جستند و با بهره‌گیری از احساسات شیفتگانی که منتظر امام خود بودند، غائله‌هایی را برپا کردند. بزرگان شیخیه، که در مورد امام زمان آهنگی متفاوت با دیگر بزرگان شیعه می‌نواختند، باعث شدند تا اشخاصی مانند علی محمد شیرازی که شاگرد مکتب سید رشتی بود و حسینعلی نوری با استفاده از این تفکر خاص اهداف خود را دنبال کنند. برای بررسی زمینه‌سازی شیخیه در رشد باییت و بهائیت، به بررسی باورهای بزرگان شیخیه در مورد چگونگی غیبت امام زمان و نایبان او می‌پردازیم.

■ د. امام زمان در هورقلیا

همچنان که در بحث معاد، نظر شیخ احمد در خصوص جسم هورقلیایی مطرح شد ایشان در مورد امام زمان علیه السلام نیز قائل است که حضرت در هورقلیا هستند چنان که در توصیف هورقلیا از او نقل شده است:

امام در هورقلیا بوده و هورقلیا را در اقلیم هشتم می‌داند که سرزمینی

۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۵۳.

۲. همان، ص ۳۹۵.

۳. و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فإنهم حجتی علیکم و أنا حجه الله (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰).

دیگر است و برای خود دارای شهری در مغرب به نام «جابر سا» و شهری در شرق به نام «جابلقا» است و بر دور هر شهر حصارهای آهنین بوده و بر هر یک، هزار هزار درب وجود دارد و در آن به هزار هزار لغت سخن گفته می‌شود که زبان هر یک از صاحبان آن غیر از زبان دیگری است و از هر شهری هر روز هفتاد هزار خارج می‌شوند که تا روز قیامت بر نمی‌گردند و هفتاد هزار داخل می‌شوند که تا روز قیامت بر نمی‌گردند و این داخل شوندگان و خارج شوندگان در بین زمین و آسمان با یکدیگر ملاقات می‌کنند.^۱

شیخ احمد محل اقامت حضرت حجت علیه السلام را در زمان غیبت در هورقلیا می‌داند. اگر حضرت بخواهد وارد این دنیا شوند باید صورت‌های این دنیا را بر تن کنند:

و الحجه فی غیبه تحت هورقلیا من تلک الدنیا فی قریه یقال لها کرعه فی وادی شمروخ و روی انه فی طیبه معه ثلاثین بدلا و کل هذه القرى من تلک الدنیا و هو ظاهر لاهلها و اما اذا اراد ان یدخل فی هذه الاقالیم السبعه لیس صوره من صور اهل هذه الاقالیم و لا یعرفه احد و لا تراه عین رؤیه معرفه حتی تراه کل عین؛^۱ حجت علیه السلام در زمان غیبتش زیر هورقلیا از آن دنیا قرار دارد در روستایی که به آن «کرعه» گفته می‌شود در وادی شروخ و زوایت شده حضرت در آن سرزمین طیبه با او سی نفر از ابدال هستند و تمام این قریه‌ها از آن دنیا است و برای اهلش آشکار است و حضرت هر گاه بخواهد در یکی از اقلیم‌های هفت گانه داخل شود از صورت‌های این اقلیم‌ها را می‌پوشند و هیچ کس او را نمی‌شناسد و هیچ چشمی او را نمی‌بیند تا تمام چشم‌ها او را نظاره کنند.

واضح است محلی با این اوصاف بر فرض وجودش جزء عالم اجسام نیست. بر اساس آنچه خود استدلال کرده‌اند جسم در هر عالمی که قرار می‌گیرد هم سنخ با آن عالم می‌شود. پس امام زمان هم دارای بدن هورقلیایی هستند. حاصل

۱. شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی، اسرار الامام المهدی، ص ۹۵.
۲. همان

آن که، لازمه آنچه از سوی شیخ احمد بیان شده، انکار حیات جسمانی امام زمان و اثبات حیاتی با جسم لطیف برای آن حضرت است که با عالم عنصر سنخیتی ندارد.^۱

سید کاظم رشتی که جانشین شیخ احمد بود، در صدد تبیین آراء استاد خود بوده با استناد به آیه ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۲ امام زمان را از جنس عالم اجسام خارج کرده و می نویسد:

و معنى كونه فى السماء أن بدنه من ذلك السنخ لانه ليس فى الارض لانه ليس من عالم الاجسام و ربما، تقول انه فى عالم المثال و عالم البرزخ نريد به العالم بين الدنيا و الآخرة لعالم الرجعه فانها ليست بكثافة الدنيا و لا بصفاء الآخرة و هو الآن طبيعته و طبيعته اهل الجزيرة الخضراء و مدينه جابلقا و جابرسا و هورقليا؛^۳ معنای آیه شریفه که امام زمان در آسمان است این است که بدنش از آن سنخ است



و او در زمین نیست، زیرا او از عالم اجسام نیست و چه بسا که ما می گوئیم همانا او در عالم مثال و عالم برزخ است و مقصود ما عالمی بین دنیا و آخرت است شبیه عالم رجعت پس آن عالم دارای کدورت های دنیا نیست و به صفای آخرت هم نمی باشد و طبیعت او هم اکنون طبیعت اهل جزیره خضراء و شهر جابلقا و جابرسا و هورقلیا است.

عبارت سید رشتی، صراحت کامل بر حیات هورقلیایی (برزخی) امام زمان دارد. زمانی که امام در آن عالم باشد، برقراری ارتباط با آن حضرت هم ممکن نخواهد بود. پس باید کسانی به عنوان واسطه فیض میان مردم و امام وجود داشته باشند که سید کاظم رشتی از آنها این گونه یاد می کند:

۱. برای آشنایی بیشتر در مورد هورقلیا به رساله شیخ، در کتاب مجموعه رسائل سید کاظم رشتی، ص ۸۳ مراجعه کنید.
۲. ذاریات / ۲۲.

۳. شیخ احمد احسنی، سید کاظم رشتی، اسرار الامام المهدي، ص ۹۵.

فألخواص المخصوصون من الشيعة هم أوتاد الأرض بهذا المعنى فانهم حملوه عنايه الإمام على الرعيه و العالم... و هم الأبدال يعنى ابدال الوصياء عند الغيبه و البعد؛ پس گروهی از خواص مخصوصین از شیعه اوتاد زمین به این معنا هستند پس ایشان حاملان عنایت امام بر رعیت و عالم اند... و ایشان ابدال اند یعنی ابدال اوصیا هنگام غیبت و دوری امام. در نظر سید کاظم برای باب امام، که واسطه امام با مردم و عالم است، دو نوع نشانه وجود دارد:

الف) نشانه‌های اجمالی: نشانه‌های اجمالی باب امام بر کسی منطبق است که راوی حدیث باشد و نسبت به حلال و حرام و احکام الهی آگاهی داشته باشد. ب) نشانه‌های تفصیلی: برای باب امام علایمی است که مربوط به علم یا عمل اوست، اینها عبارتند از:

۱. همه همت و نیت خود را در شناخت خداوند قرار دهد؛ چرا که سبب طاعت و بندگی خداوند می‌شود؛
 ۲. از غیر اهل بیت، علمی را دریافت نکند؛
 ۳. بر فطرت اصیل و اولی خود باقی باشد و آن را به پیروی از شیطان تغییر ندهد؛
 ۴. دلیل برگفته‌هایش از آیات محکم الهی باشد، بر احادیث اهل بیت استناد کند؛
 ۵. تمام اعمال و اقوالش با شریعت نبی مکرم اسلام ﷺ مطابق باشد.
- سید کاظم رشتی، بعد از بر شمردن اوصاف این نایبان آنها را با نایبانی، که توسط حضرت ولی عصر علیه السلام به صورت مستقیم انتخاب شده بودند، یکی می‌داند و می‌نویسد:
- فهؤلاء الابواب حکمهم حکم الابواب المخصوصین المنصوصین، فی کل و مخالفتهم مخالفه اولئک تخرج المخالف عن حد الايمان و تدخل حد الکفر و النفاق و یكون حال المخالفین لهم بالغیبه الکبری کحال المخالفین فی الغیبه الصغری؛ پس حکم این بابها حکم ابواب مخصوص است که در موردشان نص وارد شده در تمام وجوه و مخالفت ایشان مخالفت آنهاست، مخالف آنها از حد ایمان خارج شده و در حیطة کفر و

۱. همان، ص ۹۸-۹۷.

۲. مجموعه رسائل سید کاظم رشتی، رساله حجت البالغه، ص ۳۱۷.

نفاق وارد می‌شوند و حال مخالفین ایشان در غیبت کبری مانند مخالفین «نواب اربعه» در غیبت صغری است.

سید کاظم رشتی با این استدلال که برای باب هر شخصی ذکری غیر از یاد و نام صاحبش معنا ندارد، می‌گوید: واجب است که باب امام تمام ذکر و فکرش متوجه امام باشد و تمام اوقات خود را صرف نشر و تبیین اوصاف و احکام پیشوای خویش کند. پس هنگامی که شخصی را با این اوصاف یافتی یقین بدان که او باب امام است.^۱ با رواج هر چه بیشتر این تفکرات در مکتب سید کاظم رشتی، عقیده برخی از شیخیه با آنچه علمای بزرگ شیعه درباره نایبان امام زمان علیه السلام در عصر غیبت کبری می‌گفتند تفاوت زیادی پیدا کرد و شاگردان این مکتب با دامن زدن به این مباحث و افزودن مطالبی دیگر بر آن، شناخت این انسان کامل و واسطه فیض را جزء ارکان دین قرار دادند. چنان‌که محمد کریم خان کرمانی شناخت باب امام را رکن رابع دانسته و ارکان دین را این گونه بیان می‌کند:^۲

۱. معرفت خداوند متعال؛

۲. شناخت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله؛

۳. شناخت ائمه اطهار علیهم السلام؛

۴. ولایت اولیاء الله که همان رکن چهارم دین است.

کریم خان در مورد چهارمین رکن می‌نویسد:

چون دسترسی به ولی خدا در هر لحظه مقدور نیست، پس باید به خدمت

حجت ولی درآمد که ثقه و امین بوده و متقی و پرهیزگار و شب و روز خود

را وقف نشر دین مولای خود کنند.^۳

کرمانی با برداشت‌هایی که از کلام شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی داشت مسأله امام زمان و رکن رابع را در قالب تشبیهی این گونه بیان می‌کند:

جسد اصلی (غیر عنصری)، بسان روح بخاری است. این روح بخاری جانشین روح ملکوتی است و سایر اعضا (غیر از روح بخاری) عرض هستند و تابع روح

۱. همان.

۲. حاج محمد کریم خان کرمانی، رساله رکن رابع، ص ۱۲.

۳. همان.

بخاری، و در واقع انسان کامل یا همان رکن رابع مانند روح بخاری است و تنها اوست که می‌تواند با روح ملکوتی (امام زمان علیه السلام) ارتباط برقرار کند. وی می‌نویسد: به یقین که هر کس منکر شیعه کامل باشد متصل به او نیست و هر کس متصل به او نباشد میت است از روح الایمان چرا که روح الایمان اول به آن شیعه کامل می‌رسد چنان‌که یافتی و از او منتشر در سایر خلق می‌شود پس معرفت ایشان از ارکان ایمان و شروط اذعان است.^۱

جایگاه این ارکان در نظام هستی از دید کرمانی واسطه فیض و مددهای الهی است که به برکت آنان (با وجود غیبت امام زمان علیه السلام)، این فیض‌ها به سایر مردم می‌رسد و خود ابتدا محل این فیض‌ها قرار می‌گیرند و از درجه قرب بالایی نسبت به حضرت حق برخوردارند.^۲

■ هـ. دلایل ادعای شکل‌گیری بابیه و بهائیت از شیخیه

بر ادعای شکل‌گیری بابیت و بهائیت از آبخور اندیشه‌های شیخیه، شواهدی وجود دارد که بدان پرداخته می‌شود.

□ یک. شاگردی در مکتب شیخیه

بر اساس آنچه نویسندگان بهائی و غیر بهائی نگاشته‌اند، علی محمد شیرازی، به خواسته دائی خود، از شش سالگی تا هشت سالگی در مدرسه «قهوه اولیاء» شیراز، در درس شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی حضور یافت. از این رو، بدیهی است که شالوده تفکرات و عقاید او با وجود استادی شیخی مسلک، بر مرام شیخیه پایه‌گذاری شود. همین امر سبب شد تا در حدود بیست سالگی عازم کربلا شده و در محضر سید کاظم رشتی تلمذ نماید.^۳ و با آشنا شدن با تفکراتی مانند رکن رابع و باب امام زمان، زمینه ادعاهای بعدی او فراهم آمد. چنانکه فاضل مازندرانی می‌نویسد:

در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از

۱. حاج محمد کریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۳.

۲. همان، ص ۲۳۵.

۳. اشراقی خاوری، گنجینه حدود و احکام، فصل سوم از باب ۶۴، ص ۳۹۳؛ رساله ایام تسعه، مطلب سوم از فصل اول، ص ۲۲.

طریق اثنی عشری و عرفان‌های مربوط به شیخ احسائی را بسیار شنیدند و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند. چنانچه از آثارشان مستفاد می‌گردد، در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک‌تر بودند.^۱

□ دو. روی آوردن به ریاضت و اوراد

علی محمد شیرازی تنها در آموختن مقدمات خواندن، نوشتن و تحصیل معارف دینی از شیخیه متأثر نبوده، بلکه در کسب مراحل معنوی نیز بر شیوه شیخ احمد، به انجام ریاضت و ذکر و اوراد اشتغال داشته است. از شیخ احمد، در توصیف حالات روحیش نقل شده است: «هماره خواستار گوشه‌ای از خلوت و مایل به گوشه‌نشینی بوده و کوه و بیابان را بیشتر دوست داشتم. از آمیزش با مردم ترسناک و پریشان بودم».^۲ همچنین شیخ احمد در لسان پیروانش، به ریاضت و جهد در عبادت شهرت داشته است.^۳ علی محمد شیرازی نیز به تصریح «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقا خان کرمانی»^۴ و تأیید نیل زرنندی، هنگام اقامت در پوشهر در هوایی، که آب کوزه هم به جوش می‌آمد، از صبح تا به شام بر بالای بام خانه می‌ایستاد و اوراد و اذکار می‌خواند.^۵ تا جایی که به گفته آواره بهائی علی محمد شیرازی در پوشهر، به سبب همین گوشه‌گیری و بام نشینی و خواندن اوراد و اذکار به «سید ذکر» شهرت یافت. و به گردآوری و رونویسی مناجات‌ها و ادعیه اسلامی پرداخت و کم‌کم دعا نویس و مناجات پرداز شد.^۶

ولی بهائیان که دریافتند، صحنه گذاردن بر عمل ریاضت کشی علی محمد شیرازی، مخالف دعوی امی بودن اوست در بعضی از آثار خود چنین موضوعی را انکار کردند.

۱. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، حرف الف، ص ۱۹۱.

۲. مرتضی مدرسی چهاردهی، شیخ احمد احسائی، ص ۶؛ رساله شرح احوال شیخ اجل احمد احسائی، ص ۹.

۳. دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، سرگذشت شیخ احمد احسائی.

۴. هشت بهشت، ص ۲۷۶.

۵. تلخیص تاریخ نیل زرنندی، ص ۶۶.

۶. عبدالحسین آینی «آواره»، کواکب الدرر، ج ۱، ص ۳۴.

□ سه. شاگردان شیخیه و پیروی از باب

بسیاری از کسانی که به علی محمد شیرازی پیوستند از شاگردان مکتب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بودند.^۱ خود در کتاب بیان به این موضوع اشاره کرده است.^۲ این نشان گر این حقیقت است که سخنان آن دو، زمینه قبول این ادعا را فراهم آورده است. و کسانی که از شیخیه در مقابل آنها ایستادند، در پی اثبات نادرستی این برداشت از سخنان شیخ احمد و سید رشتی بودند.

□ چهار. ادعای بابت

آثار اولیه علی محمد شیرازی، منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقاید شیعه امامیه، مبنی بر دعوی بابت است. ادعای رکن رابع و باب امام زمان بودن از جمله عقایدی است که از سوی سید رشتی بیان شد و جزء اصول اعتقادی شیخیه قرار گرفت، در آثار علی محمد شیرازی نیز انعکاس یافت. چنان که به نقل فاضل مازندرانی، علی محمد شیرازی در اوان ادعاهایش خود را باب معرفی کرده و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را نیز دو یابی می داند که بشارت او را داده اند و ملاحسین بشرویه ای را باب الباب خطاب می کند.

إعلموا یا أهل الأرض أن الله قد جعل مع الباب یابین من قبل [شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی] لیعلمکم أمره علی الحق بالحق من حوله علی الحق مشهودا و أن الله قد قدر لکم فی الباب باباً [ملا حسین بشرویه] علی الإذن لیبلغکم إلی الباب یاذنه؛^۳ ای اهل زمین بدانید که خداوند با باب [علی محمد شیرازی] دو باب [شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی] را از قبل قرار داد تا امرش را از راه حقیقت و بصورت آشکار از اطرافش به شما بشناساند و خداوند برای شما باب البابی [ملا حسین بشرویه ای] مقدر فرمود تا شما را با اذن او به باب برساند.

همچنین علی محمد شیرازی در جواب یکی از پیروانش این گونه بیان می کند:

۱. ملا حسین بشرویه ای، میرزا محمد حسن برادر، ملا علی بسطامی، حاج محمد علی یار فروش، سید حسین بزدی، ملا حسن بجنستانی، میرزا محمد علی قزوینی، میرزا هادی پسر ملا عبد الوهاب قزوینی و ...
۲. علی محمد شیرازی، بیان فارسی باب اول از واحد دوم کتاب.
۳. اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۱.

وَأَنَّ مَا كَتَبَ بِنَايِ بَابِ الْإِمَامِ لَا بَدَّ أَنْ يَكُونَ مَرَاتًا لَهُ فَهُوَ حَقٌّ لَارِيبٍ فِيهِ
 كَمَا أَنَّ الْإِمَامَ هُوَ مَرَاتٌ لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ... وَأَنَّ مَا كَتَبَ أَنَّ السَّيِّدَ رَحِمَهُ اللَّهُ
 عَلَيْهِ مَا ادَّعَى حُكْمَ الَّذِي أَنَا ادَّعَيْتُ وَ لَذَا لَمْ يَظْهَرِ مِنْهُ خَوَارِقُ الْعَادَاتِ
 الْعَامَرِيَّةِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهَا مِنْ فِيمَ الْمُتَكَلِّمِ. أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ فِي حَقِّ مَنْ
 يَجِيءُ بَعْدَهُ بِتِلْكَ الْأَشْعَارِ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ: «يَا صَغِيرَ السِّنِّ يَا رَطْبَ
 الْبَدَنِ / يَا قَرِيبَ الْعَهْدِ مِنْ شَرْبِ اللَّبَنِ» وَإِنْ عَدِمَ خَوَارِقُ الْعَادَاتِ مِنْ
 عِنْدِهِ هُوَ مِنْ أَجْلِ حُكْمِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا لَا يَعْلَمُ النَّاسُ سِرَّهُ وَأَنْتَى
 لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَيُظْهَرُ مِنْ عِنْدِي فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ؛ دَرِ خُصُوصِ طَرَحِ أَيْنَ مَسْأَلَهُ
 كَمَا فِي بَابِ إِمَامٍ مَيِّبَايَسْتِ أَيْنَهُ إِمَامٌ بَاشِدٌ بَايِدُ بَكُوبِمُ كَمَا سَخِنَ دَرِسْتُ وَ حَقِّي
 اسْتِ. چنانچه امام نیز باید که خود آینه خداوند جل جلاله باشد. ولی
 نوشته بودی که «سید رشتی» همانند من مدعی باییت نبود. و از این روی
 کرامات و معجزاتی از او ظاهر نشده پس این امر بر تو مشتبه شده است
 در حالی که تو خود بارها از او شنیده‌ای که می‌گفت: نام «عامریه»، نام
 محبوبه، و اسم سرِّ باطنی را بر زبان نیاور؛ زیرا که من از گوینده آن نسبت
 به محبوبه هر اسانم. [شاید منظور این باشد که فاش کردن اسرار موجب
 رنجش خاطر محبوب می‌شود] و در موارد متعددی از او شنیده‌ام که
 می‌گفت: «ای کسی که صغیر السن، لطیف البدن و قریب العهد به دوران شیر
 خوارگی است» و همانا عدم انجام امور خارق العاده از سوی او بخاطر
 حکم امام علیه السلام است که مردم را بر اسرارش آگاه نسازد و همانا
 اگر خدا بخواهد از جانب خودم فضلی از او را ظاهر خواهم کرد.

بر این اساس، از دیدگاه بایبه و بهائیه، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی
 نه تنها به مقام باییت نائل شده بودند، بلکه به عنوان مبشران ظهور علی محمد
 شیرازی مورد تجلیل و احترام این دو فرقه هستند.

□ پنج. مهدویت نوعی

آنچنان که در بخش عقاید شیخیه بیان شد، بر اساس نظر شیخ احمد در خصوص

جسم هورقلیایی حضرت حجت علیه السلام، و مطرح کردن رکن رابع به عنوان اصلی اعتقادی از سوی شیخیه این نتیجه حاصل می شود که آنها به نحوی مهدویت نوعی را معتقد شده اند، چرا که آنها معتقدند حضرت دارای بدن مادی هم سنخ با این دنیا نیستند. از سوی دیگر، برای رکن رابع اوصاف ویژه ای بیان می کنند که برخی از آنها فقط در حق امامان معصوم علیهم السلام جایز است و بر غیر از آنها قابل انطباق نیست. از جمله واسطه رزق بندگان بودن. از این رو معرفی افرادی خاص (رکن رابع)، به عنوان آینه تمام نمای امام معصوم علیهم السلام آنها را در مقام خود امام قرار می دهد؛ چرا که در اندیشه آنها امکان دستیابی به امام زمان وجود ندارد. از سوی دیگر، این افراد در حد امام هستند و این تداعی کننده مهدویت نوعی یا تجلی امام زمان علیه السلام در اشخاص مختلف است. انعکاس این باور را در سخنان رهبران بابی و بهائی می توان ملاحظه نمود. از این رو، علی محمد شیرازی پس از آن که خود را باب معرفی کرد، ادعای مهدویت خود را نیز آشکار می سازد. حسینعلی نوری نیز امام زمان شیعیان را فردی موهوم خوانده و مدعی است:

هزار سال او آزید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محل معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می نمود فتوای قتل می دادند
الا انهم من عبده الاوهام فی کتاب ربک العظیم الخبیر.^۱

یا در بخشی دیگر می نویسد:

حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرجومه می شمردند و افضل اهل عالم می دانستند روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می شود کافر است و از دین خارج، این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند، تا آن که نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس، از صلب شخص معصوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسر الذین اتبعوا الظنون والأوهام.^۲

۱. میرزا حسینعلی نوری، اقتدارات، ص ۲۴۴.

۲. همان، ص ۲۶۹.

همچنین عباس افندی در لوحی خطاب به فاضل شیرازی تصریح می‌کند که امام زمان در عالم وجود از جسمی برخوردار نیست:

در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حین غیب بود، اما در عالم جسد تحقیقی نداشت، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت داشتند که آن شخص موجود در حین غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حین جسم است.^۱

مطالب بیان شده، حاکی از چگونگی شکل‌گیری فرقه باییت و بهائیت از آبخور اندیشه‌های بزرگان شیخیه است؛ چرا که با شکل‌گیری تفکرات رهبران بابی و بهائی بر اساس آموزه‌های شیخیه و مطرح شدن مباحثی مانند جسد هورقلیایی در بحث معاد و سرایت دادن آن به بحث معراج نبی اکرم اسلام ﷺ و حیات حضرت ولی عصر علیه السلام در زمان غیبت، این نتیجه به دست می‌آید که امام زمان علیه السلام در عالم عنصری نیست و برقراری ارتباط با وجود حضرت میسر نیست. از این رو، باید واسطه‌هایی میان امام و مردم باشند تا فیض الهی از طریق آنها به مردم برسد. و این نایبان دارای امتیازاتی هستند که متفاوت با نایبان عام در بین علمای شیعه است، به همین جهت، شیخیه کرمان شناخت رکن رابع را جزء ارکان دین قرار دادند.

با دامن زدن پیروان شیخ احمد به این اندیشه‌ها، راه برای اشخاصی مانند علی محمد شیرازی و حسینعلی نوری هموار گشت تا ابتدا با مطرح کردن خود به عنوان باب امام زمان، ادعاهای خود را تا امام زمان بودن افزایش دهند؛ چرا که سخنان شیخیه بذر گرایش به مهدویت نوعی را در اذهان آنها کاشت و رهبران بابی و بهائی حتی به ادعای مهدویت هم بسنده نکردند و خود را پیامبری صاحب شریعت معرفی کرده و در توصیف خود چنان مبالغه کردند که خدایان زمینی بابی و بهائی قرار گرفتند.

● فقر اقتصادی و رنج‌های فراوان

مردم ایران در زمان پادشاهان گوناگون رنج‌های فراوان کشیده‌اند. حتی برخی از شاهان آن‌چنان وضعیتی را برای مردم پیش می‌آوردند که تحملش بیش از حد توان بود و برای رهایی از سلطه و رنج شاهان به چاره‌های مختلف پناه می‌بردند. بعد از فروپاشی دولت صفویه و انقراض سلطنت زندیه، ایران دچار بحران‌های شدیدی شد. این بحران‌ها در زمینه سیاسی، به واسطه نبودن حاکمیت مقتدر و متمرکز به اوج خود رسید. به تبع این امر، ضعف مسائل فرهنگی و اقتصادی، بیش از پیش بر مشکلات و رنج‌های مردم می‌افزود. برخی از شواهد تاریخی، رخدادها و حوادث تلخ که در منابع تاریخی آمده است، از این قرار است:

آقا محمدخان برای تثبیت سلطنت خود به جنگ‌های داخلی با مخالفین خود پرداخت. او در این راه به اعمالی دست زد که یادآور حمله مغول‌ها به ایران است. ماجرای قتل عام مردم کرمان و کور کردن آنان است. این حادثه‌ها و ظلم سربازان و مصیبت‌هایی که به وجود آوردند هیچ وقت از حافظه تاریخ و مردمان آن دیار پاک نخواهد شد و آثار منفی آن همواره بر جای است.^۱

جنگ‌های داخلی دیگر به ویژه در زمان قاجاریه بر سر سلطنت و ارثیه هدیه دیگر بود که موجب مصیبت‌های دیگری برای مردم می‌شد. تا جایی که حاکمان با مردم با اجحاف و تعدی برخورد می‌کردند و اموال و ناموس مردم را بر خود حلال می‌دانستند.^۲

جنگ‌های ایران و روسیه از سال ۱۲۱۳ تا ۱۲۴۳ قمری طول کشید. این جنگ‌ها به امضای دو قرارداد تنگین انجامید که حکومت قاجار با دولت روسیه

۱. تمام شهر در اختیار سربازان قاجار بود. هر سرباز او (آقا محمد خان) هر کسی را می‌خواست می‌کشت و هر تجاوزی را می‌توانست انجام دهد و هر چه را می‌خواست، می‌توانست تصاحب کند. مدت قتل و غارت شهر کرمان را بین یک تا سه روز نوشته‌اند و بعد از آن دستور داد تا تمام مردان کرمان را کور کنند... در کرمان جلادان خان قاجار دست و پای افراد را می‌بستند و به پشت می‌خواباندند و با انگشتان خود چشم را از کاسه بیرون می‌آوردند این جلادی و جنایات مقابل چشم زن و فرزندان این قربانیان صورت می‌گرفت. دکتر سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ج ۱، ص ۵۰.

۲. در سال (۱۲۷۵ق) هشتصد سوار از جماعت ترکمانان بر سر قافله زواز مشهد مقدس تاختند، هیچ دقیقه از اسارت و قتل و غارت فرو نگذاشتند. محمد تقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۷۶۳.

امضا کرد و موجب جدا شدن مناطق بسیار مهم و حاصل خیزی (گرجستان، داغستان، باکو، دربند، شیروان، قره باغ، مشکلی، گنجه، مرقان و قسمت علیای تالش، ایروان و نخجوان و تمام نواحی شمال ارس) از ایران و الحاق به روسیه شد. معاهده‌های گلستان (۱۲۲۸ق) و ترکمن‌چای (۱۲۴۳ق) تاثیر فراوانی بر وضعیت اقتصادی مردم ایران داشت.

بر اساس عهدنامه ترکمن‌چای بدترین توهین‌ها به ملت ایران روا داشته شد؛ از جمله قانون «کاپیتولاسیون» یا قضاوت کنسول. پس از آن سقوط شهر تبریز (۱۲۴۳ق) بود،^۲ که خطر بسیار بزرگی برای از دست دادن کشور محسوب می‌شد. همه این‌ها منجر به بسته شدن راه‌های ترانزیت اقتصادی ایران و تسلط کامل روسیه بر اقتصاد ایران و بروز لطمه‌های شدید بر آن گردید.

خانم لمبتون (مستشرق انگلیسی) در این زمینه می‌نویسد:

در اواخر سلطنت فتحعلی شاه به خاطر جنگ‌های طولانی مدت و مصیبت‌بار با روسیه، خزاین تهی گشت و پول در ایران به طور روز افزونی کم و نایاب شد. شکست از روسیه موجب اغتشاشات و بلوا در ایالات گردید و حکومت مرکزی رو به ضعف دم افزونی گذاشت. در ایالات، جمع‌آوری درآمد با شکست مواجه شد و در بودجه نقصان عظیمی رخ نمود. در بعضی از مناطق ناامنی و راهزنی شیوع یافت. در سال ۱۸۳۰م بیماری مسری «وبا» گریبان‌گیر مردم مازندران و گیلان گردید و تجارتی را که از راه بندر انزلی صورت می‌گرفت به نابودی می‌کشانید و در سال

۱. نتایج معاهده گلستان در وضع داخلی ایران، جنگ ده ساله با روسیه همراه با خسارت‌های بسیار برای ایران بوده تلفات سربازان ایرانی دقیق اعلام نشده ولی دویست هزار نفر تخمین زده‌اند. ساکنین مناطق جنگی طبعاً بیش از دیگر مردم صدمه دیدند و بعضاً از هستی ساقط شدند. جمع بسیاری به نقاط دیگر مهاجرت کردند و هستی و زندگی خود را ترک گفتند. همه صدمات جنگ اگر منجر به پیروزی بود فراموش می‌شد و اصولاً قابل تحمل بود اما شکست و پذیرفتن شرایط روسیه متجاوز روحیه ایرانیان را به شدت تضعیف کرده بود مشکلات مالی بیشتر و بیشتر نمود می‌کرد. بعد از پیمان گلستان، امکانات نبود تا با سرعت خرابی‌ها ترمیم گردد. دولت مرکزی برنامه‌ای نداشت تا با کمک مردم و یا عایدات عمومی بازسازی را انجام دهد در نواحی دریای خزر و در خراسان قیام‌هایی علیه دولت ظاهر گردید. روسای ایالات خراسان در مدت قریب ده سال باغی‌گری در پیش گرفتند محمد ولی میرزا برادر بزرگ‌تر عباس میرزا حاکم خراسان نهایت بد رفتاری را با مردم داشت و بر ناراحتی مردم و عدم رضایت آنها می‌افزود. تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. ربک: محمد تقی لسان الملک سیهر، ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۲۸۷.

۱۸۳۱م طاعون جنوب ایران را بلعید در سال ۱۸۳۳م نقصانی در تولید محصولات رخ نمود که مشکلات مملکت را صد چندان کرد. از زمان سلطنت محمد شاه به بعد بحران‌های شدید مالی و اقتصادی به کرات در ایران به وقوع پیوست.^۱

جنگ‌های ایران با عثمانی‌ها و هم‌چنین لشکرکشی محمدشاه قاجار برای فتح هرات و تسلط بر افغانستان و شکست از آنها، از دیگر وقایعی بود که باعث بروز پیامدهای مخرب و هرج و مرج گردید. تا جایی که راه دخالت استعمارگران بیگانه به ویژه انگلیس را بازتر کرده و همه اینها مرهون بی‌کفایتی شاه و صدراعظم او بود.^۲

محمدشاه بسان پدران خود بی‌تدبیر بود و باعث شد تا نتواند آثار مخرب جنگ‌ها را برطرف کند. در زمان ناصرالدین شاه هم، علاوه بر مشکلات موجود، قحطی و بیماری وبا در سطح کشور فراگیر شد.

این‌ها همه سبب شد که در این سال‌ها افراد گوناگونی با طرح ادعاهای مختلف عده‌ای را به دور خود جمع کنند. لسان‌الملک سپهر در این مورد می‌نویسد: و هم در این سال (۱۲۵۷ قمری) (سه سال پیش از ادعای علی محمد شیرازی) یک تن از مردم حیلت اندیش که در صورت به کیش درویشان و در معنا خبر از خوی ایشان نداشت در اراضی گرگان به دعوی کرامت و وصول به مقام ولایت سر بر کشیدند.^۳

او در خصوص ادعای مهدویت شخص دیگری به نام تیمور می‌نویسد:

شخصی به نام تیمور خود را نایب امام غایب علیه السلام نامید و بر مردم اعلام کرد که من به خاطر آن آمده‌ام تا جمیع دول روی زمین را از میان بگیرم و تمامی پادشاهان را مغلوب و مقهور دارم، روز پانزده جمادی الاولی ۱۲۶۸ قمری خروج خواهم کرد.^۴

تحلیلی که می‌توان از این قضایا داشت این است که؛ جدای از دخالت و

۱. آن.ک.س، لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، ص ۲۲۹.

۲. رک: محمد تقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواریخ، تاریخ قاجاریه، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۷۶۷.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۱۸۰.

دست داشتن استعمار در به وجود آوردن فرقه ضاله بهائیت و باییت، رهبران این فرقه‌ها با سوء استفاده از بستر فراهم شده در جامعه در سایه مشکلات طاقت‌فرسا و فقر کشنده آن دوران مردم را اغفال کردند. عده‌ای از مردم که فطرتاً در انتظار منجی بشریت بودند با بروز زمینه‌های فرهنگی به وجود آمده به واسطه نابسامانی اجتماعی، مغفول ادعاهای به ظاهر خوش‌عده‌ای محمد باب و میرزا حسینعلی نوری (بهاء) و وعده‌های دروغین آنها شدند. این ادعاها به صورت غیر مستقیم و توسط عده‌ای از همدستان آنها در بین کسانی طرح می‌شد که فشارهای روانی و اقتصادی، آنان را امیدوار به هر وعده‌ای می‌کرد. چه این‌که دعوت‌کنندگان و رهبران این فرقه‌ها افرادی درس خوانده و با اطلاع از اوضاع روز و در ارتباط با زمام‌داران داخلی و خارجی بودند.

● فقر فرهنگی

پدیده‌های اجتماعی زمانی ظهور و بروز پیدا می‌کنند که زمینه و شرایط مناسب برایشان فراهم باشد. بهائیت نیز هنگامی به وجود آمد که بستر اجتماعی آن کاملاً آماده بود؛ هر چند نقش استعمار را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. استعمار همیشه در کمین نفوذ در بدنه حکومت‌ها و اجرای نقشه‌های خود است. از این رو در ایجاد زمینه مناسب به نفع مقاصد خود از هیچ چیز دریغ نمی‌کند.

فقر فرهنگی عصر قاجار یکی از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری و پیدایش فرقه‌های باییت و بهائیت و... است. به طور قطع دو امر مهم عامل این زمینه‌سازی است:

■ اول) حکومت

همان‌طور که حاکمیت و حاکمان دینی بهترین عامل برای رشد و توسعه فرهنگ دینی در جامعه هستند، حاکمیت غیر دینی یا شبه دینی نیز می‌تواند تاثیر به عکس داشته باشد. و این‌گونه حکومت‌ها برای گسترش و افزایش قدرت خود، از دین، تنها به عنوان ابزاری برای رسیدن مقاصد خود استفاده می‌کنند و تنها بخشی از آموزه‌های سطحی و ظاهری دین را به کار می‌گیرند. نتیجه چنین رفتاری

بروز سطحی‌نگری و استفاده ابزاری از دین در بین مردم می‌شود. عالمان دین برای اشاعه فرهنگ ناب دینی، ناچار به تلاش بیشتری می‌شوند تا بتوانند هم برداشت‌های نادرست از دین را بزدایند و هم فرهنگ ناب را جایگزین کنند. حکومت در زمان قاجار به شدت نیازمند توسعه قدرت و افزایش آن در میان مردم بود. لذا سعی می‌نمود تا از دین به عنوان ابزاری برای گسترش قدرت خود استفاده کند. حاکمان قاجار که ماهیتی قدرت‌طلب داشته و چهره‌ای به ظاهر دینی از خود می‌نمایاندند، با عمل به بخشی از ظواهر دین فرهنگی سطحی از دین را ترویج می‌دادند. به عنوان مثال، محمد شاه و ناصرالدین شاه خودشان را «ظل الله» و خلیفه اسلامی معرفی می‌کردند و اطاعت از فرمان شاه را واجب می‌دانستند.^۱ از طرفی گرایش محمد شاه و وزیرش - میرزا آقاسی - به عقاید صوفیانه، باعث دوری آنها از علمای بزرگ شیعه و رواج افکار صوفیانه و خرافی‌گری شد.^۲ با بررسی تاریخ آن دوره به خوبی می‌توان دریافت که حکومت نقش به‌سزایی در ایجاد زمینه فرهنگی برای پیدایش بائیت و بهائیت داشته است.

■ دوم) برداشت‌های نادرست از آموزه‌های دین

بسیاری از مردم عصر قاجار به سبب عوامل مختلفی از جمله فقر اقتصادی بی‌سواد بودند^۳ و شناخت کاملی از معارف دین نداشتند. جامعه اسلامی از نظر فکری و فرهنگی از تعالیم اصیل اسلامی فاصله گرفته بود. به جای عقاید اصیل اسلامی بیشتر خرافات عامه پسند رایج شده بود.^۴ آنها بسیاری از مفاهیم اسلامی را نادرست تفسیر می‌کردند.

۱. رک: علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۰۳.

۲. رک: همان، ص ۱۳۰.

۳. اکثریت جامعه ایرانی یعنی قریب ۹۷ درصد مردم بی‌سواد بودند. علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۸.

۴. یکی از موضوعاتی که خرافه‌گرایی را در بین مردم نشان می‌دهد ماجرای معجزه گاو است که آقای آدمیت در کتاب خود به نقل از کتاب تاریخ و جغرافیای تبریز می‌نویسد: تا این که بقعه صاحب الامر در میدان صاحب الزمان تبریز معجزه فرمود (۱۲۶۵ق) قضای گاو را برای کشتن می‌برد گاو بند گریخت و به بقعه پناهنده گردید. چون از آن جا یک‌سره به خانه میرزا حسن متولی بگریخت لابد به حیوان زبان بسته الهامی رسیده بود. پس می‌گفتند: حضرت صاحب الامر (عج) معجزه‌ای کرد... همه دکان‌ها پر چراغ و بانگ صلوات بود و تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شد از مالیات و حکم حکام معاف است... و در ادامه می‌نویسد: نادر میرزا که

موضوع مهدویت در شیعه، با فطرت پاک همه انسان‌ها ارتباط دارد. شیعه در دوران غیبت امام زمان علیه السلام کوشش کرده است تا خود را به رشد و تعالی معنوی و فکری برساند و همواره در صدد اصلاح و جبران ضعف‌های فکری خود برآمده است. بنابراین از نظر شیعه، مهدویت و انتظار، هر کدام مفاهیمی سازنده و دارای کارکردهای مثبتی مانند ظلم‌ستیزی و ضد خرافه و جهل هستند. شیعه، هیچ‌گاه نمی‌تواند برخلاف آموزه‌های متعالی اسلام، آموزه‌ای را ترویج دهد. زمانی که تلقی و درک درستی از مفهوم مهدویت نباشد، مدعیان گوناگونی تلاش می‌کنند تا اندیشه‌های باطل خود را به عنوان فرهنگ صحیح مهدویت جایگزین نمایند. در زمان قاجار که بسیاری از مردم تفسیر درستی از موضوع مهدویت نداشته و از مفهوم انتظار تنها سکوت در مقابل ظلم را فرا گرفته بودند. لذا فرقه‌هایی همچون «بائیت و بهائیت» خود را به عنوان منجی و موعود شیعه معرفی کردند. البته روحانیت اصیل شیعه در این جا بیکار ننشستند و مردم را از این گونه انحرافات بر حذر می‌داشتند. در این میان برخی از روحانی‌نماهایی که به دنبال منافع نفسانی خویش بودند، با دستگاه حاکمه همکاری کرده و به رواج فرهنگ‌های غلط و خرافات می‌پرداختند. نبود امکانات و همراه نبودن حاکمیت و محدودیت علمای شیعه مانع از نشر فراگیر فرهنگ ناب دین و زدودن جهل در بین مردم می‌شد. افرادی هم مانند امیرکبیر برای اصلاح وضعیت موجود همواره با موانعی روبه‌رو بودند. نخست، حاکمیت که به دنبال قدرت بیشتر و استبداد سلطنتی خود بود و دیگری وجود همین روحانی‌نماهایی که به نام دین و مذهب با هر گونه پیشرفت و تمدنی مخالفت می‌کردند. آدمیت در این زمینه می‌نویسد:

از صنف روحانیان، مردان دانا و استوار، روشن بین و پرهیزکار برخاستند. اتفاقاً امیر با این کسان همکاری داشت، جانب آنان را نگاه می‌داشت و از

ناظر این صحنه نمایش بود می‌نویسد: آن گاه گاو را میرفتاح برده بود، حلبی از بافته کشمیر بر او انداخته، فوج فوج همی رفتند و به رسم آن حیوان بوسه همی زدند و قیعه آن حیوان به تبرک همی ربودند. بزرگان بدن جای چراغدان‌ها و پرده‌ها به نذر همی بردند، تا به جایی که سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و پیاویختند آن جا خدام و فراش‌ها بگماشته، مردم نواحی فوج با چاوشی به زیارت همی آمدند. همه روزه معجزه دیگری همی گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گنگ به زبان آمد و فلان لنگ پای گرفت. از قضای ایزدی گاو بمرد اما مردم دست بردار نبودند. «فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۴۲۸».

استقلال دستگاه قضایی شرعی که در دست آنان بود، پشتیبانی می‌کرد. در واقع سیاست عمومی امیر در کاستن قدرت روحانی متوجه امام جمعه‌ها و شیخ الاسلام‌ها می‌گردید که در افکار قاطبه مردم نفوذ داشتند، مروج کهنه‌پرستی و نادانی بودند، سرای آنان مصون و جای تحصن بود.^۱ با وجود چنین وضعیتی (فقر فرهنگی و اقتصادی) اگر کسانی مانند علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی (بهاء) ادعای منجی‌گری و مهدویت نمایند طبیعی است که عده‌ای از مردم گرد آنها جمع شوند و فریب وعده‌های آنان را بخورند.

● انگیزه درونی؛ قدرت طلبی

حب جاه و مقام و شهرت از جمله امور نفسانی است که از زمان آدم علیه السلام تا به حال انگیزه اصلی بسیاری از دشمنی‌ها با انبیا و صلحا بوده است. چنان‌که نمرود پیمان آتش برافروختند و ابراهیم علیه السلام را درون آن انداختند و شهداها کاخ‌های عظیم ساختند. در حالی که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿تَلْسُكُ الدَّارُ الْآخِرَةَ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾؛^۲ ما این دار (بهشت ابدی) آخرت را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکش ندارند مخصوص می‌گردانیم.

برخی انسان‌ها برای دست یافتن به جاه و مقام، بر اسب سرکش نفس سوار و در راه نیل به مقصود خود از آلوده شدن به هر جنایتی پرهیزی ندارند. در اندیشه آنها هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

با بررسی زندگی رهبران بهائی به ویژه میرزا حسینعلی نوری می‌توان دریافت که به دست گرفتن زمام رهبری پابیان یکی از انگیزه‌های او برای تشکیل این فرقه بوده است.

عزیه نوری - خواهر میرزا حسینعلی - می‌نویسد:

بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه روز به معاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف

۱. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۴۲۸.

۲. قصص / ۸۳.

داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می‌کاشتند. از همان وقت ایشان را سودای جهان‌گیری در دل و هوای گردون‌سریری در سر بود.^۱

و طراحی نقشه قتل ناصرالدین شاه از نسوی میرزا حسینعلی نوزی در همین راستا بوده است. گمانش این‌که اگر به شاه ایرانی زیانی رساند زمانه او را به سریر سلطنت می‌نشانند.^۲

اقدامات و حشیانه بهاء: میرزا حسینعلی، زمانی که تابع محض و سرسپرده برادر خود یحیی صبح‌ازل (جان‌شین علی محمد شیرازی) بود برای ثابت کردن ارادت خود به برادرش یحیی، دختر جوان خود را آراسته و برای کنیزی پیشکش برادر می‌کند.^۳ اما زمانی که هوای ریاست را در سر می‌پروراند با نوشتن نامه به شهرهای مختلف و بذل و بخشش‌های فراوان اقدام به جذب پایان می‌کند و مانع از ارتباط پیروان بابی با صبح‌ازل می‌شود.

پیامبر بهائیان برای رسیدن به مقصود خود پا را فراتر گذاشته و با به خدمت گرفتن اوباش، هر نفسی که برخلاف میل او برمی‌آمد را قطع می‌کرد. هر سری را که در آن سودایی غیر از او داشت، می‌برید تا برادر خود را به حاشیه براند. عزیه نوری در توصیف این جنایت‌ها می‌نویسد:

همینکه ایشان [میرزا حسینعلی] بر سر کار نخستین‌شان آمدند... [با] جمع‌آوری ارقلاش و اوباش‌های ولایت ایران... که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده جز آدم‌کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمر کردار را به دور خود جمع نمودند... اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خون‌خوار به عزم اعتاب شریف به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر عزیمت نمودند، سید اسماعیل اصفهانی را سز بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند، آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند...^۴

۱. عزیه نوری، تنبیه النائمین، بخش ۲، ص ۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. همان، ص ۱۲.

● سایه شوم استعمار

در زمانی که ایران عرصه استعمار غارت‌گران بود و تمام منابع و سرمایه‌های این ملت به یغما می‌رفت، سرزمین ایران چون درّی گران‌بها میان استعمارگران روس و انگلیس قسمت شده بود. شمال در تصرف روسیه و جنوب آن در اختیار انگلیس‌ها قرار داشت. دولت ایران مانعی بر سر راه این غارت‌ها و چپاول‌ها به شمار نمی‌آمد بلکه وحدت مردم ایران بود که در سایه مذهب تشیع و رهبری علمای بزرگ دین حاصل شده و عامل اصلی در مقابله با استعمارگران بود.

ظهور نهضت‌هایی مانند نهضت دلیران تنگستان در مقابله با نیروهای نظامی انگلیس و مخالفت با امتیازهای مختلفی از جمله امتیاز رویترو و تنباکو که در پی واکنش علما و مردم بود خواب راحت را از چشم غارت‌گران ربوده بود.

در طول تاریخ مبارزات ملت ایران، حضور علما در مبارزه با استعمار به قدری برجسته است که تاریخ قاجاریه گوشه‌ای از این حضور را این گونه ثبت کرده است:

روز جمعه هفدهم ذی‌قعدة جناب آقای سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر

استرآبادی و آقا سید نصرالله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و

سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان

و امراء ایشان را پذیره کردند. در روز شنبه هجدهم جناب ملا احمد نراقی

کاشانی که از تمامت علمای اثنا عشریه فضیلتش بر زیادت بود به اتفاق

حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد

پسر حاجی ملا احمد که او نیز قدوة مجتهدین بود از راه برسید... و این

جمله مجتهدین که انجمن بودند به اتفاق فتوا راندند که هر کس از جهاد با

روسیان باز نشیند از اطاعت یردان سربرنافته، متابعت شیطان کرده باشد.

سیاست‌مداران استعمار که مانع اصلی رسیدن به مقاصد خود را مذهب و

رهبری علمای دین یافتند برای از بین بردن عنصر اصلی وحدت، از سیاست مذهب

علیه مذهب استفاده کردند. آنها با ساختن فرقه‌های جعلی و انحرافی یا مطرح

کردن مدعیان دروغین و ایجاد اختلاف و تفرقه بین مذاهب اسلامی مبارزه‌های

خود را با اسلام آغاز کردند. در وصیت‌نامه‌ای منصوب به پتر کبیر آمده است:

اگر چه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با مردم سنی دارند از هر لشکر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آنها بهترین وسیله است با این همه بر شما واجب است همواره به هر وسیله‌ای که می‌توانید دوگانگی را در بینشان سخت‌تر کنید و نگذارید که با هم هماهنگ شوند.^۱

استعمارگران برای مبارزه با ملت ایران و از بین بردن اسلام و دور کردن مردم از علما و روحانیت اقداماتی را در ایران و در سایر کشورهای اسلامی انجام دادند که به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:

□ استخدام کلیسا و اربابان آن

استعمارگران با استفاده از موقعیت موجود در ایران جهت تقویت اقلیت مسیحی و رونق بازار کلیسا از هیئت‌های مبلغین مسیحی استفاده کردند. آنها از این راه می‌خواستند ملت ایران را در دام مسیحیت گرفتار کرده و زمینه تسلط بر آنها را فراهم آورند.

فیلیپ دوم - پادشاه اسپانیا - کشیشی به نام «پریسمون مورالس» را به دربار سلطان محمد خدابنده‌لو فرستاد. یکی از خواسته‌های او در این سفر از شاه اعطای آزادی به پیروان مذهب کاتولیک در سراسر ایران بود.^۲

هلند، انگلستان، پرتغال و آلمان نیز هیئت‌های مسیحی را به دربار ایران فرستادند. یک هیئت ۲۵ نفری از سوی دولت انگلستان به ریاست «سراتونی شرلی» و به همراهی برادرش در سال ۱۰۰۶ ق به دربار شاه عباس صفوی آمد.^۳ «آنتونیو دو گره‌آ» که ریاست هیئت اسپانیایی را بر عهده داشت ضمن ملاقات با شاه عباس خواستار ساختن کلیسا و آزادی کامل تبلیغ مسیحیت در ایران می‌شود. «آنتونیو» در ترسیم این ملاقات می‌نویسد:

شاه ما را به حرم سرای خود برد... [و گفت:] من حاضرم در ایران کلیسایی سازم و بسیار مایلم که همه عیسویان از زن و مرد به کشور من

۱. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۶۵.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، ص ۱۹۰.

۳. همان، ص ۱۹۱.

بیایند ولی روحانیون ما به این کار راضی نمی‌شوند و مرا منع می‌کنند و می‌ترسم اگر دست به چنین کاری زدم مرا بکشند. اگر شما حاضرید که من با وجود چنین خطری به آنچه می‌خواهید اقدام کنم حرفی ندارم.^۱

متأسفانه پادشاهان صفوی نیز به خاطر کسب قدرت و جذب نیرو برای رویارویی با امپراتور عثمانی حاضر به پذیرفتن این هیئت‌ها و اعطای آزادی عمل به مسیحیان بودند. اما استعمارگران از این فرصت استفاده کرده و اهدافی را دنبال می‌کردند:^۲

- مبارزه با اسلام و از بین بردن دین مبین اسلام؛
- تشکیل شبکه جاسوسی؛ مانند «اینتلیجنت سرویس»^۳ که به صورت شبکه‌ای توسط انگلیس در بسیاری از مناطق جهان به راه افتاد.
- ایجاد اختلاف مذهبی میان شیعه و سنی در کشورهای اسلامی و بهره‌برداری از آن به ویژه سوء استفاده از خصومت موجود بین دولت صفویه و عثمانی؛ آنچه باعث نجات ایران از دام مسیحیان شد مقاومت علما و روحانیت بیداری بود که با حضور در صحنه، مانع از رسیدن استعمارگران به اغراض شوم خود شدند. با ورق زدن صفحات تاریخ به دست می‌آید که عالمان روشن ضمیر با مجاهدت و ایثار جان و مال خود از حریم اسلام و کیان میهن اسلامی دفاع نمودند. آنها آرزوی تسلط بیگانگان بر اسلام و مسلمین را چون داغی بر دل‌هایشان نهادند.
- سوء استفاده از اعتقاد شیعیان به امام زمان علیه السلام از اوایل قرن نوزدهم استعمارگران دریافتند زمینه برای ایجاد فرقه‌های جدید در ایران وجود دارد. از این رو اعتقاد و اشتیاق شیعیان به «امام زمان علیه السلام» را وسیله‌ای برای اختلاف و تشکیل فرقه‌های جدید قرار دادند.
- بزرگ‌ترین مشکلی که استعمارگران برای مطرح کردن اشخاصی به عنوان

۱. همان، ص ۱۹۵-۱۹۴.

۲. رک: همان، ص ۲۰۰-۱۹۰.

۳. همان، ص ۱۹۶.

امام زمان علیه السلام با آن روبه‌رو بودند اوصافی بود که توسط اهل بیت علیهم السلام برای یگانه منجی بشریت بیان شده و بر نوکران استعمار قابل انطباق نبود. این حیلۀ نابخردانه باعث ایجاد درگیری و خون‌ریزی‌های زیادی شد از جمله کسانی که با کمک و حمایت بیگانگان خود را منجی موعود نامیدند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: صوفی اسلام؛ شخصی بود از افغانستان که او را به اسم «امام زمان» علم کرده و با لباس زاهدانه و صورتی آراسته بر هودجی نشاندند. سیصد و شصت نفر فدایی، اطراف او گرد آمده و با پنجاه هزار نفر شمشیرزن به طرف خراسان حرکت کردند.^۱

امام زمان ترکمن؛ شخصی به نام «خواجه یوسف کاشغری» به عنوان امام زمان از میان ترکمن‌ها خروج کرد و با بیست هزار جنگجو برای تسخیر ایران به سوی گرگان گسیل داده شد.^۲

باب و بهاء؛ علی محمد شیرازی که پرورش یافته مکتب شیخیه بود با ادعای باب امام زمان بودن و سپس ادعای مهدویت توانست تا حدودی به هدف اربابان استعمارگر خود در ایجاد اختلاف بین مردم شیعه دست یابد. هر چند که با هوشیاری مردم مؤمن و رهبری علما این فتنه ره به جایی نبرد. اما توسط میرزا حسینعلی نوری ادامه یافت و در قالب فرقه بهائیت رشد و نمو نمود.

■ چرا بابیت و بهائیت؟

برای یافتن پاسخ این پرسش و علت تمایل استعمارگران به این دو جریان، باید به تحلیل ایدئولوژی، باورها و تعالیمی که در این آیین‌های ساختگی مطرح شده، پرداخت. در این صورت به آسانی فهمیده می‌شود که این دو جریان انحرافی تا چه میزانی توانستند خواسته‌های استعمارگران را تأمین کنند و اینکه بسیاری از باورهای بایبان و بهائیان، برگرفته از القاءها و نظریات بیگانگان است.

نتیجه مشغول کردن مردم به مکتبی ساخته دست بشر و غیر الهی که جنبه‌های غیر عقلانی آن غالب بر عقلانیتش است این بود که مردم از مراجع تقلید و

۱. همان، ص ۲۰۶.

۲. همان.

علمای راستین خود دور شوند. مردم به تدریج با جدا شدن از دین و دینداری به سوی مقاصد غیر دینی و غربی کشانده می‌شوند.

آئین بهائی از چند جهت در راستای اهداف و همگام با خواسته‌های آنها بود:

الف) عقایدی که همگام با خواسته‌های استعمارگران است عبارتند از:

۱. مسائلی که شیخیه در مورد رکن رابع و مسأله امام زمان مطرح کرد و اختیاراتی فوق بشری که برای باب - واسطه - امام غائب قائل شدند باعث می‌شود تا زمام امور از دست مراجع تقلید که در نزد شیعیان نایبان عام امام زمان هستند خارج شود. این مطلب ابتدا در باییت مطرح شد و سپس میرزا حسینعلی نوری با پررنگ‌تر کردن آن، ادعاهای خود را از این مقام فراتر برد.

۲. اعتقاد بهائیان به پایان نیافتن نبوت و ادامه پیدا کردن سلسله انبیا و مطرح کردن حسینعلی نوری به عنوان پیامبری که به اقتضای عصر خود شریعتی جدید آورده است حرکتی برای مقابله با اسلام بود. تلاش برای مشغول کردن مردم به شخص «میرزا حسینعلی نوری» و دور کردن آنها از حقیقت و وادار کردن مردم به اطاعت بی‌چون و چرا از او، با هدف ایجاد زمینه تغییر موازین اسلام بود.

در آثار میرزا حسینعلی نوری نمونه‌های فراوانی از خودپرستی وجود دارد.

«قل روح الاعمال هو رضایی و علق کل شیء بقبولی؛ بگو روح و باطن

اعمال رضایت من است و همه چیز به قبول من وابسته است»^۱

۳. بهائیت با منسوخ دانستن احکام اسلام خروج کامل خود از شریعت اسلام را آشکار ساخت. این امر زمینه صدور احکام، مطابق با مذاق استعمارگران را فراهم آورد. چنان‌که عباس افندی می‌گوید:

کتاب اقدس که ناسخ جمیع کتب و احکامش ناسخ جمیع الواح که مطابق

نیاشد.^۲

۴. هدف رهبران بهائی از حذف معاد از باور پیروان خود و تأویل بردن قیامت

به ظهور حسینعلی نوری،^۳ معطوف کردن همه همت‌ها به دنیا و غنیمت شمردن دم،

۱. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۱.

۲. گنجینه جنود و احکام، ص ۲۷۲.

۳. برای اطلاع بیشتر رک: علامه مصطفوی، محاکمه و بررسی در عقاید احکام و آداب و تاریخ باب و بهاء، ص ۱۳۸-۱۱۱.

بوده است. از این رو جایی برای تحمل رنج و دردها به امید رسیدن به آسایش در سرای باقی نمی ماند و پذیرش ذلت و خواری بهتر از جهاد و مبارزه است. با رواج این تفکر، ارزش های والای انسانی جای خود را به لذت های حیوانی می دهد و جایی برای اعتقاد توحیدی باقی نمی ماند.

۵. نهی کردن از دخالت در مسائل سیاسی باعث بی خبری مردم از وضعیت جامعه و اعمال حاکمان می شود. در نتیجه استعمارگران می توانند به تخریب فرهنگ و غارت منابع ملت ها اقدام کنند. میرزا حسینعلی نوری فرمان می دهد: لیس لاحد أن يتعرض علی الذین یحکمون علی العباد؛ یعنی: هیچ کس حق اعتراض به کسانی که بر مردم حکومت می کنند ندارد.^۱

رهبران بهائی زبردستان خود را از به زبان آوردن سخنی در مورد سیاست منع کرده و آنها را به مشغول بودن به امور روزمره خود فرامی خوانند.^۲ تا جایی که پا را فراتر گذاشته و این امر را میزانی برای بهائی گری قرار می دهند: میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی خواهد.^۳

۶. برداشتن حکم حجاب و رفع محدودیت در ارتباط جوانان با یکدیگر و برپا کردن مجالس مختلط با عنوان ضیافت و یا شرکت دادن آنها در اردوهای تفریحی، اقدامی برای از بین بردن غیرت مذهبی و سرگرم کردن به لهو و لعب بود تا از ایجاد پرسش و یا رسیدن به واقعیت جلوگیری کنند. در نتیجه افکار انحرافی بهائیت به راحتی در ذهن و فکر جوانان القا می شد.^۴

۷. معرفی سخنان و نوشته های بی محتوای حسینعلی نوری به عنوان وحی و کلام الهی برای در حاشیه قراردادن قرآن مجید و دور کردن مردم از چشمه سار هدایت این کتاب آسمانی صورت گرفت.

۱. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۲۷.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۵.

۳. همان، ص ۳۳۶.

۴. برای آگاهی بیشتر از این گونه مراسم در بین بهائیان رجوع کنید به: مهناز رئوفی، سایه شوم، (مهناز رئوفی) خود یک نجات یافته از بهائیت است.

ب) تعالیم، مطابق با اهداف استعمار: تعالیمی که بهاء به عنوان اصول آیین خود بیان کرده است بهترین شاهد برای فریب‌کاری رهبران این فرقه و دست داشتن در استثمار مردم ناآگاه و ظاهربین است. در ادامه به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. تأکید رهبران بهائی بر کنار گذاشتن تمام تعصبات وطنی، مذهبی و جنسی و معرفی حب وطن و مذهب به عنوان ویران‌کننده بنیان انسانی، نمونه‌ای از این تعالیم است، عبدالبهاء می‌نویسد:

تعصب دینی و تعصب سیاسی و تعصب جنسی و تعصب وطنی هادم بنیان انسانی است.^۱

ترویج این مطالب در واقع، گرفتن عرق و غیرت مذهبی مردم و خنثی کردن آنها در مقابل تمام امور از جمله دین و وطن است. در آموزه‌های اسلام (برخلاف این آموزه بهائی) حب وطن، نشانه ایمان بیان شده است. مطرح کردن این گونه تعالیم از سوی بهائیان فقط برای بی‌تفاوت کردن مردم در مقابل استثمار بیگانگان و توجیه رفتار خودشان است.

۲. بهائیان، عقل را معیار سنجش گزاره‌های دین قرار داده‌اند؛ آن‌ها نه عقل صریحی که اسلام آن را تأیید می‌کند، بلکه سنجش دین با عقل ناقص و غرض‌ورز خود برای کنار زدن احکامی که مخالف اهداف شومشان است.

حاصل آن‌که: استعمارگران که با وجود آموزه‌های غنی اسلام و سنت به جا مانده از نبی مکرم اسلام ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام او، نقشه‌های خود را نقش بر آب دیدند، بهترین راه برای در هم شکستن سد محکم وحدت مردم مسلمان ایران را سوء استفاده از اعتقاد دینی آنها و ایجاد فرقه‌های انحرافی دانستند. به همین دلیل وقتی آموزه‌های بهائیت را موافق اهداف خود یافتند، در مطرح کردن و ترویج این فرقه انحرافی همت گمارده تا از طریق ایشان بتوانند سایه شوم خود را بر ملل مسلمان بگسترانند و به اهداف پلید خود در به حاشیه راندن اسلام و منزوی کردن مسلمانان دست یابند. این بود که به مبارزه با مظاهر اسلامی نظیر

حجاب و مد لباس از طریق بهائیان پرداختند. در گزارش ساواک از یک محفل
نه نفری بهائیان آمده است:

از آمریکا و لندن دستور داریم در این مملکت مد لباس و یا ساختمان‌ها
و بی‌حجابی، رونق دهیم که مسلمانان نقاب از صورت خود بردارند... در
ایران و کشورهای مسلمان دیگر هر چه بتوانید با پیروی از مد و تبلیغات،
ملت اسلام را رنج دهید تا آنها نگویند امام حسین فاتح دنیا بوده و علی
غالب دنیا. البته بهائیان هم تصدیق دارند ولی نه برای قرن اتم، اتمی که
به دست بهائیان درست می‌شود اسلحه و مهمات به دست نوجوانان ما،
در اسرائیل ساخته می‌شود این مسلمانان آخر به دست بهائیان از بین
می‌روند و دنیای حضرت بهاء الله رونق می‌گیرد.^۱

۱. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، سند شماره ۲/۷۸.

انشعابات و اختلافات

نمونه یکی از شعارها و ادعاهای بهائیت، سازگاری و عدم نزاع و جدال با سایر ادیان است. حسینعلی بهاء در این زمینه می‌گوید:

نزاع و جدال در شأن درندگان ارض بوده و هست. همه، بار یک دارید و برگ یک شاخسار.^۲

اما آیا واقعیت چنین است که بهائیان می‌گویند؟! آیا به راستی هیچ اختلاف نزاعی بین پیروان باب و بهاء و دیگران نبوده و نیست؟

برای پاسخ به این سؤال‌ها حوادث و رویدادهایی که بعد از «علی محمد باب» تاکنون رخ داده است، با استناد به منابع خود آنان، بررسی می‌شود.

بعد از قتل «علی محمد باب»، اختلاف و کشمکش بین پیروان باب آغاز گردید. مهم‌ترین منشأ این اختلاف‌ها، موضوعی بود به نام «من یظهره الله»؛ یعنی کسی که خدا او را ظاهر می‌کند. این موضوع مدعیان بسیاری پیدا کرد.

علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از «بیان»، مریدان خود را به آمدن شخصی به نام «من یظهره الله» بشارت داد. او ایمان آوردن به وی و اطاعت از ستوراتش را واجب شمرده است:

من یظهره الله کتاب ناطق است وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می‌شود

مگر کسانی که به او ایمان آوردند^۱ ... وقت ظهور من بظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست.^۲

البته در ادامه وقت ظهور را تعیین کرده و می نویسد:
اگر در عدد غیاب ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند.^۳
بر اساس ماجرای «من بظهره الله»، مدعیان زیادی پیدا شدند و هر کدام افرادی را دور خود جمع کرده و فرقه‌ای را تشکیل دادند.^۴

از بین این مدعیان، مهم‌ترین کسانی که توانستند افراد بیشتری از بابیان را دور خود جمع کنند، دو برادر به نام‌های میرزا یحیی و میرزا حسینعلی نوری بودند که فرقه‌های ازلی و بهائی را تأسیس کردند. البته بهائیت پس از گذشت چند سال از جانشینی میرزا یحیی تشکیل شد.



ازلیان - پیروان میرزا یحیی - ملقب به «صبح ازل»، «حضرت ثمره»، «اسم الوحید»

هستند. این القاب از سوی علی محمد باب به وی داده شده است.^۵
وی چند سال از برادرش میرزا حسینعلی کوچک‌تر بود ولی زودتر از او به جمع بابیان پیوسته بود. بابیان صبح ازل را جانشین باب می‌دانند. این مسأله در میان تمامی بابی‌مسلم‌ها امری مسلک‌هاست و به آن اذعان دارند.^۶
یکی از نویسندگان بهائی در این زمینه می‌نویسد:

جناب زین پس از آن‌که به حضرت نقطه اولی (باب) مؤمن گشت چون دسترسی به آثار آن حضرت نداشت از اهل بیان جو یا شد که بعد از

۱. علی محمد باب، بیان فارسی، ص ۱۲، به نقل از: نقطه الکاف، میرزا جانی کاشانی.

۲. همان.

۳. همان.

۴. رک: میرزا جانی، نقطه الکاف، مقدمه ادوارد براون، ص ۲۲.

۵. رک: عزیه نوری، تنبیه الناسین، ص ۷.

۶. رک: میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف مقدمه ادوارد براون، ص ۲۲؛ زعیم الدولة تبریزی، مفتاح باب الابواب، ص ۳۳۴-۳۳۳.

شهادت حضرت اعلیٰ به کدام کسی باید توجه نمود؟ در جواب گفته وی، ایشان، اشاره به «یحیی» نموده و او را مرآت نامیده و مطابق حروف اسمش که به حساب ابجد (۳۸) می‌شود به ازل تسمیه‌اش فرمودند.^۱

بنا به نوشته میرزا آقا جانی - مهم‌ترین مورخ بابی - صبح ازل، بعد از باب در شمیران تهران و در نورمازندران به نشر آثار و تعالیم و ترویج مبانی بائیت پرداخت.^۲ از آن‌جا که صبح ازل جوانی ناپخته و کم‌تجربه بود برادرش میرزا حسینعلی بهاء که از او بزرگ‌تر و با سوادتر بود به عنوان پیش‌کار ازل به کارها و امور بابیان پرداخت.^۳

باب، دو سال پیش از اعدام، صبح ازل را به عنوان خلیفه و جانشین خود تعیین کرد و با وی به گفت و گو و نامه‌نگاری پرداخت. هم‌چنین برادر بزرگ او یعنی حسینعلی بهاء را وکیل و حافظش قرار داد. این روال تا کشته شدن باب و تبعید بابیان از ایران به بغداد و استانبول و آدرنه ادامه داشت و همه نامه‌ها نیز به اسم و امضای صبح ازل بود.^۴

● جانشینی صبح ازل

در زمانی که بسیاری از مشاهیر بابیه به علت سوء قصد به جان ناصر الدین شاه دستگیر و در زندان بودند صبح ازل در شهر تورمازندران به سر می‌برد. با شنیدن خبر دستگیری و قتل و شکنجه دوستان خود با لباس مبدل درویشی به بغداد گریخت و در آن‌جا ریاست امور بابیه را بر عهده گرفت.

ادوارد براون مورخ مشهور در بائیت و بهائیت، ماجرای فرار ازل را به طور دقیق نقل می‌کند:



۱. عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، ص ۴۲۸.

۲. رک: میرزا جانی کاشانی، همان، مقدمه فارسی ادوارد براون، ص ۲۱.

۳. رک: محمدعلی فیضی، بهاء الله، ص ۴۰.

۴. رک: زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء الله، ترجمه فرید گلپایگانی، ص ۲۵۱.

بعد از آن که در روز یکشنبه ۲۸ شوال سال ۱۲۶۸ سه نفر از بایبه به قصد قتل ناصر الدین شاه به طرف او تیر افکندند و نتیجه این حرکت آن شد که حکومت، چهل نفر از مشاهیر بایبه را دستگیر نموده و بیست و هشت نفرایشان را در روز چهارشنبه ذی قعدة سال ۱۲۶۸ هـ در تهران با انواع عذاب و شکنجه به قتل رسانیدند. صبح ازل در آن حین در نور بود فی الفور به لباس مبدل به بغداد گریخت^۱

هم چنان که اشاره شد صبح ازل بر اساس نصوص وصایت و الواح علی محمد باب در مقام «من ینظره الهی» ریاست امور باییت را بر عهده گرفت. علی محمد باب چندی پیش از مرگ خود توسط یکی از ملایان و پیروان خود به نام ملا عبدالکریم قزوینی نامه‌ای برای ازل فرستاد و در آن او را جانشین و خلیفه خود گردانید و به همه پیروان بایبه اعلام نمود. بعد از آن همه بایبان او را به عنوان جانشین باب می شناختند.^۲

باب خطاب به میرزا یحیی می نویسد:

اذا انقطع عن ذلك العرش تتلو من آيات ربك ما يلقي الله علي فؤادك
ذكراً من عند الله انه هو المهيمن القيوم، چون عرش از آن منقطع شد آیات
خدای خود را که بر قلب تو القا می کند بر می خوانی که تذکاری از سوی
خدا بوده و او همان خدای گواه و کارگزار است.^۳

حسینعلی برای تأیید وصایت ازل، نوشته‌ها و برخی از لوازم شخصی خود را (لباس، انگشتر، قلمدان و...) برای ازل فرستاد. حتی او را مأمور کرد تا بعد از وی (باب) هشت واحد دیگر بیان را که نیمه تمام مانده بود، بنویسد و تا ۱۹ واحد کامل کند.^۴

میرزا جانی کاشانی، از مورخین مشهور بایبی که قبل از اختلافات ازل و بهاء از دنیا رفته است، می نویسد:

۱. میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، مقدمة فارسی ادوارد براون، ص ۲۱.
۲. رک: دکتر یوسف فطایی، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری بایبی گری، بهائی گری و کسروی گری، ص ۱۶۹.
۳. علی محمد باب، بیان فارسی، ص ۳۲۰.
۴. رک: میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، ص ۱۸ و ۱۵۶.

همین که عرایض جناب ازل به حضرت ذکر (باب) رسید در نهایت مسرور شده لهذا بعدد واحد از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشته جات و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال آن را به جهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص به وصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسند.^۱

بر اساس نقل ها، ازل، بیشتر کارهای خود را به علت ترس از مخالفین و دشمنانش، مخفیانه و به دور از چشم دیگران انجام می داد. او خود را همواره از دید عموم مخفی نگه می داشت و بسیاری از کارهایی که مربوط به بیان بود توسط دستیار و برادرش - میرزا حسینعلی - انجام می گرفت.^۲

■ الف) فوت صبح ازل

میرزا یحیی در سال ۱۳۳۰ قمری در حال تبعید در جزیره قبرس از دنیا رفت. ماجرای پایان زندگی وی، بر اساس نامه ای که پسرش به مورخ مشهور، «ادوارد براون» نوشته حاکی از این است که ازل در قبرس به سختی در فراموشی افتاده و آخر الامر در تنهایی مرده است. بنابراین نقل، وی به آداب اسلامی دفن گردیده است.^۳

■ ب) ازل در نگاه بهائیان

بهائیان برای مشروعیت بخشیدن به استقلال فرقه خود، از «ازلیان» جدا شده و با آنان به شدت عداوت و دشمنی داشته و در صدد تخریب آنان بودند. از وقتی که میرزا حسینعلی بهاء ادعای من یظهري نمود و استقلال خود را اعلام نمود این دشمنی ها هم شروع شد تا جایی که خود بهاء کتابی به نام «بدیع» بر رد عقاید ازلیان و صبح ازل نوشته است. وی در این کتاب برادر خود - ازل - را گاو خوانده است. او خطاب به ازلیان می نویسد: «تعبدون البقر و لاتعرفون».^۴

۱. همان، ص ۱۵۶.

۲. ر.ک: محمدعلی فیضی، همان، ص ۴۰.

۳. ر.ک: دیانت بهائی، ص ۲۵، از یادداشت های آخر کتاب.

۴. حسینعلی بهاء، بدیع، ص ۱۷۲.

او حتی برادر خود را حرام زاده و زنازاده معرفی می کند.^۱ و علت اختلاف خود را با برادرش ازل، رابطه نامشروع و کام گیری او از همسر باب می داند.^۲ بهائیان صبح ازل را فردی خائن می دانند، چرا که معتقدند صبح ازل به هنگام اعلام ظهور بهاء، باید به وی ایمان می آورد.^۳

میرزا یحیی ازل در نظر بهائیان شخصی جبون و دهان بین و متلون المزاج است که به راحتی به طرف اشخاص قوی تر از خود جذب می شده است.^۴

● بهائیه

پس از گذشت چند سال جانشینی ازل، بین او و برادرش میرزا حسینعلی اختلاف هایی رخ داد که منجر به جدایی آنها گردید. در این ایام، ازل در بغداد به سر می برد و در آن جا به امور بایبان می پرداخت. در سال ۱۲۶۹ قمری میرزا حسینعلی - بهاء - برادر خود، را ترک کرده و به سلیمانیه عراق در میان کردها رفت. او مدت دو سال را در آن جا سپری نمود و در این مدت، رابطه خود را با ازل و دیگر بایبان به طور کامل قطع نمود. به طوری که کسی از مکان و موقعیت وی آگاه نبود.^۵

خود میرزا حسینعلی بهاء چنین می نویسد:

سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحوردم ظاهر چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت... تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم.^۶

از این جملات به خوبی روشن می شود که حسینعلی ابتدا در خدمت ازل بوده است. او در ایقان خود را فدایی ازل و باییت می نامد و چنین می نویسد:

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۱، ص ۴۰.

۲. رک: حسینعلی بهاء، همان، ص ۳۷۹.

۳. رک: علی محمد باب، بیان فارسی، ص ۱۲ به نقل از میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف.

۴. رک: ویلیام هاچر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۵۳.

۵. همان، ص ۵۴.

۶. حسینعلی بهاء، ایقان، ص ۱۹۴.

و این عبد در کمال رضا جان برکف حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در یازد.^۱

حسینعلی، بعد از اینکه به میان دوستان بایی خود برگشت در کنار برادر خود، به ادامه فعالیت‌هایش پرداخت. او توانست بسیاری از بایبان را دور خود جمع کند. کم‌کم زمینه برای جدایی او از دستگاه ریاست ازل فراهم آمد و سبب اختلاف شدید بین آنها گردید. شدت این اختلافات به قدری بود که دو برادر به جان هم افتاده و بسیاری از پیروان هم دیگر را به قتل رساندند. با اعلام استقلال حسینعلی بهاء و ادعای من یظهره الهی او جدال و خون‌ریزی به حدی رسید که حکومت عثمانی آنها را از عراق به استانبول و از آن جا مجدد به «آدرنه» تبعید نمودند.^۲

عزیزه خانم، خواهر حسینعلی بهاء، در تنبیه النائین این کشتارها و خون‌ریزی‌ها را به دستور برادرش بهاء می‌داند.^۳

بعد از این همه درگیری خونین بین پیروان این دو برادر، به جایی دور از هم تبعید شدند. میرزا یحیی ازل را به قلعه ماغاسو در جزیره قبرس و میرزا حسینعلی بهاء را به «عکا» در فلسطین کوچ دادند.^۴

زعیم الدوله تبریزی از مورخان همین دوره در زمینه اختلافات بهائیان و ازلیان چنین می‌نویسد:

گروه دوم طبق قرار اول بر ارادت به میرزا یحیی صبح ازل باقی ماند. اعتقاد آنها در مورد صبح ازل آن است که او خلیفه و جانشین پاب است نه بهاء، زیرا بهاء وکیل میرزا یحیی بوده و هیچ‌گونه سمت مستقلی نداشته است. بدین جهت پیروان او (ازل) را بایی ازلی یا بیانی که منسوب به بیانش می‌گویند آن‌گاه آتش جنگ و جدال میان آن دو حزب، روشن و

۱ همان، ص ۱۹۵.

۲ رک: زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، ص ۶-۲۲۴.

۳ رک: عزیز خانم، تنبیه النائین، ص ۷.

۴ رک: زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، ترجمه فرید گلپایگانی، ص ۲۵۱؛ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۲۱۴.

میرزا یحیی از خواب غفلت بیدار شد و دانست که آن کلاه دراز درویشی را که برادرش به سرش گذاشته بود چه کلاهی بوده است، ولی دیگر کار از دست رفته بود. زیرا بهاء به نام یحیی و به عنوان وکالت او قلوب اکثر بایبان را به سوی خود جلب کرده بود. لاجرم یحیی هم قیام کرده در حساب برادر خود مناقشه و مراقبه به کار برد کار به آن جا کشید که آن دو برادر مخفیانه زهر در غذای هم بریزند، پس یحیی چنان که بهائیان گویند در غذای بهاء زهر ریخت و چنان چه از لسان می گویند بهاء در غذای یحیی زهر ریخت و خواست او را با سلاح سفید بکشد ولی هر دو از مرگ نجات یافتند.^۱

● ثابتین و ناقضین

یکی دیگر از ادعاهای بهائیان، عدم تفرقه و جدایی و رد وجود احزاب مختلف در میان آنان است. بهائیان این امر موهوم را فضیلت دین ساختگی بهائیت بر سایر شرایع مقدس گذشته می دانند. یکی از نویسندگان بهائی می نویسد:

در دیانت مقدسه بهائی راه تفرق و پیدایش مذاهب به کلی مسدود است.^۲

حسینعلی بهاء هم در این باره می نویسد:

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم از آن که آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم نعیماً للعالمین.^۳

بروز تفرقه در دین و پیدایش مذاهب به هیچ عنوان از ناحیه خود دین نیست، بلکه علت پیدایش آن، نزاع و اختلافاتی است که به تبع پیروی از هوای نفس برای برخی از پیروان به وجود آمده است.

به هر حال وجود فرقه‌های مختلف در بابیت و بهائیت چنین ادعایی را کاملاً بی اساس و باطل می کند.

همان طور که بعد از مرگ باب بر سر جانشینی وی اختلاف ایجاد شد. بعد

۱. زعیم الدوله تبریزی، همان، ص ۲۴۱.

۲. سید ظلامرضا روحانی، برهان واضح، ص ۹۴.

۳. حسینعلی بهاء، دریای دانش، ص ۹۶.

از مرگ حسینعلی بهاء نیز بین فرزندانیش میرزا عباس افندی ملقب به «غصن اعظم» و میرزا محمدعلی افندی ملقب به «غصن اکبر» بر سر وصایت اختلاف و درگیری به وجود آمد. با اینکه بهاء در الواح خود وصیت کرده بود هر دو فرزند می‌بایست به ترتیب وصایت را بر عهده گیرند، اما عباس افندی بر اساس لوحی که بهاء در کتاب عهدی به جای گذاشته بود خود را جانشین به حق پدر و تنها مفسر رسمی بهاء می‌دانست. متن لوح میرزا حسینعلی چنین است:

قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امر من لدن علیم خبیر؛ یعنی: ما اکبر را بعد از اعظم برگزیدیم و مراد از اعظم، عباس افندی و مراد از اکبر محمدعلی افندی است.^۱

اما میرزا محمدعلی آن را نپذیرفت و قائل بود که نوشته پدر را تغییر داده‌اند و خود او نخستین وصی است. صبحی مهتدی از دوستان عبدالبهاء که از نزدیک با این ماجراها درگیر بوده است در این باره چنین می‌نویسد:

اما پایان بهائی نیز به دو فرقه منقسم می‌شوند: یک دسته آنانی که پس از مرگ بهاء الله به عبدالبهاء (غصن اعظم) توجه نمودند و به ثابتین معروف شدند و دسته دیگر که پیروی غصن اکبر، محمدعلی افندی را کرده، خویش را موحدین نامیدند.

ثابتین به پیروان غصن اکبر ناقضین می‌گویند؛ کنایه از آن که عهد بهاء الله را شکستند و به وصی نخستین او (عبدالبهاء) نگریدند و موحدین، تبعه عبدالبهاء را مشرکین می‌خوانند؛ بدین جهت که عبدالبهاء را در عصمت کبری شریک حق قرار داده‌اند.^۲

گفتنی است که همه بهائیان بر اساس وصیت حسینعلی بهاء، جانشین میرزا محمدعلی را بعد از عباس افندی (عبدالبهاء) مسلم می‌دانستند. اما از آنجایی که وی با عبدالبهاء به مخالفت برخاسته و خود را جانشین اول می‌دانست، وی را ناقض عهد وصیت بهاء خواندند و از جرگه بهائیت طرد نمودند. ویلیام هاچر می‌نویسد:

۱. حسینعلی بهاء، مجموعه الواح بهاء، کتاب عهدی، ص ۴۰۲.
۲. فضل الله مهتدی، خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بانی گری و بهائی گری، ص ۹۲.

نابرداری کوچک تر حضرت عبدالبهاء، میرزا محمدعلی با مقامی که به عنوان مرجع جدید امر بدیع منصوب گردیده بود شروع به ناسازگاری کرد و چون نمی توانست با نص صریح عهد و میثاق پدر بزرگوار خود علناً مخالفت نماید به جست و جوی طرقی برآمد که فعالیت ها و اجرائات حضرت عبدالبهاء را در جامعه بهائی محدود سازد، چون این حيله نیز به شکست انجامید، میرزا محمدعلی سعی خود را معطوف به گردآوری افرادی از میان جامعه بهائی به دور خود نمود.^۱

به هر حال، میرزا محمدعلی نیز توانست تعدادی از پیروان بهائی از جمله برخی نزدیکان پدر خود و خویشاوندان را به دور خود جمع کند و فرقه ای جدای از برادر خود را تشکیل دهد.^۲

علی رغم این که بهائیان شعار مسالمت و صلح و صمیمیت با پیروان همه ادیان و مذاهب را می دهند با رقیبان خود بسیار بدرفتاری می کردند و به هیچ وجه یکدیگر را تحمل نمی کردند.

صبحی مهتدی که نقل کننده برخی از این بدرفتاری ها است می نویسد:

ما بین این دو دسته بیرون از اندازه تصور، تقار و کدورت است... خود عبدالبهاء نیز از مواجهه و ملاقات محمدعلی افندی بی اندازه احتراز داشت... عبدالبهاء راضی نبود که از بهائیان ثابت کسی با محمدعلی و پیروانش ملاقات کند و اگر کسی چنین می کرد از او دلگیر می شد و او را از خود می راند و این گناهی بود که قابل آمرزش و عفو نمی بود.^۳

در این راستا میرزا محمدعلی ساکت نمی نشست و در کارهای برادرش اخلاص می نمود. بنا به گفته زعیم الدوله، وی کتاب هایی به فارسی و عربی نوشت و در هند به چاپ رساند. او در آن اظهار داشته بود عباس و پیروانش از دین بهاء خارج شدند. او برادر را تکفیر کرده و با لحنی شدید به او حمله می کند.^۴ بعد از این همه نزاع و جدال بین بهائیان (که منشأ آن وصیت خود بهاء بود)،

۱. ویلیام هاچر، دیانت بهائی ترجمه سمندری ص ۷۸.

۲. ر.ک: همان، ص ۷۹.

۳. فضل الله مهتدی، همان، ص ۱۸۲-۱۸۴.

۴. ر.ک: زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الابواب، ترجمه فرید گلیایگانی، ص ۳۱۵.

عبدالیهاء در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت. حال چند سؤال متصور می‌شود: چرا حسینعلی بهاء فرزندش - محمدعلی - را به عنوان ولیعهد بعد از عبدالیهاء معرفی کرد؟ بهاء به عنوان مدعی پیامبری و الوهیت چگونه بی‌خبر از آینده بود و روی چه اساسی تعیین این وصایت را که هیچ ثمره عملی ندارد مطرح کرد؟ با وجود این که مقام وصایت در بهائیت به زعم خود آنان موقعیتی بسیار حساس و در صدر امر بهائیت است، چرا میرزا بهاء، محمدعلی افندی را که به قول خودشان شخصی کاملاً حیل‌گر و کذاب است وصی دوم خود تعیین کرده است؟

● انشعابات پس از مرگ شوقی

عباس افندی در الواح و وصایای خود درباره جانشینان پس از شوقی و ولایت امر در نسل او تاکید کرده است وی در کتاب مفاوضات چنین آورده است:

در هر دوری، اوصیا و اصفیا، دوازده نفر بوده‌اند. در ایام حضرت یعقوب، دوازده پسر بودند. و در ایام حضرت مسیح دوازده خواری بودند و در ایام حضرت محمد صلی الله علیه و آله دوازده امام بودند و لکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند دو برابر جمیع^۱.

در لوح دیگری نیز می‌نویسد:

ای احیای الهی باید ولی امرالله در زمان حیات خویش «من هو بعده» را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شیخص معین باید مظهر تقدیس و... باشد لهذا اگر ولد بکر (فرزند پسر) ولی امرالله مظهر الولد سرآیبه نباشد... باید غصن (فرزند) دیگر را انتخاب نماید...^۲.

رهبران بهائی مسلک، برخلاف انتظار عبدالیهاء همگی از جهت فرزند ذکور، مقطوع النسل بوده‌اند.^۳ از این رو بعد از مرگ شوقی افندی، موضوع رهبری بهائیان دچار تشطط، دسته‌بندی، انشعاب و افتراق شد.

گفتنی است پس از مرگ عبدالیهاء مهم‌ترین موضوع مورد بحث محافل

۱. عباس افندی، مفاوضات عبدالیهاء، ص ۴۶.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه، ص ۴۶۸.

۳. در مورد حسینعلی بهاء باید گفت، فرزندان وی قبل از بهائیت به دنیا آمده‌اند.

بھائی، انتخاب عده‌ای از دوستان و سران بھائی با عنوان «ایادی امرالله» بود که شش سال پس از آن که شوقی به سمت چهارمین پیشوای بھائیت برگزیده شد، آنان را تعیین نمود.^۱

میرزا حسینعلی بھاء در الواح و وصایای خود پیرامون تشکیل هیئتی دائمی جهت خدمت به بھائیت و مساعدت ولی امر، سخنانی گفته بود.^۲ بھائیان از این بحث استفاده کرده و در صدد جبران ماجرای مقطوع‌النسل بودن شوقی و معضل ولی امری برآمده و سعی کردند که با تعیین ایادیان امرالله ماجرای ولایت امری را به فراموشی بسپارند. اما ایادی امرالله فقط دو وظیفه حفاظت و تبلیغ بھائیت را بر عهده داشته‌اند. این افراد را شوقی انتخاب نموده است. وی در این زمینه می‌گوید:

ایادی امرالله را باید ولی امرالله تعیین و تسمیه کند.^۳

همچنین عبدالبھاء در این باره می‌نویسد:

وظیفه ایادی امرالله نشر نجات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و... این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است.^۴

شروع ماجرای ایادیان امرالله زمینه‌ای شد برای پیدایش اختلاف و انشعابات دیگری در جامعه بھائیت. از این رو بعد از مرگ شوقی افندی بین شخصی که رهبر ایادیان بود به نام «چارلز میسن ریملی» و دیگر ایادیان به رهبری همسر کانادایی شوقی - ماری (روحیه) ماکسول - اختلاف شدیدی به وجود آمد.

«چارلز میسن ریملی»، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۲۵۳ شمسی در یکی از شهرهای ساحلی رودخانه می‌سی‌سی‌پی آمریکا به دنیا آمد. وی از جمله شناگردان کلیسای «ارتدوکسی» بود. میسن ریملی که در میان طرفدارانش به «ولی عزیزالله» و «ولی امر ثانی» معروف است خود را پنجمین پیشوای بھائیت معرفی کرد. او مدعی شد که از طرف چهارمین پیشوای بھائیت به این سمت تعیین شده است. او از طرف بھائیان آمریکا و

۱. رک: اسماعیل راتین، انشعابات در بھائیت، ص ۱۹۵.

۲. رک: دکتر اسلمنت، بھاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۹۱.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۳، ص ۸.

۴. دکتر اسلمنت، همان، ص ۲۹۲.

دیگر طرفداران شوقی مورد حمایت قرار گرفت. وی در اعلامیه‌ای می‌نویسد:
... ولی عزیز امرالله یعنی شوقی افندی ریائی مرا به ریاست هیئت بین‌المللی
جهانی انتخاب و تسمیه فرمودند...^۱

از سال‌های آخر دوران عمر شوقی افندی زمزمه‌های مخالفت بر سر جانشینی
وی بلند شد. پس از مرگ شوقی، اکثریت اعضای گروه ایادی امرالله با این
انتصاب مخالفت کرده و با بی‌اعتنایی ریاست او را قبول نکردند. این بود که
تشکیلاتی جداگانه علی‌رغم رهبری وی به وجود آوردند.

رهبری این مخالفان را همسر شوقی، «روحیه ماکسول» به عهده داشت. وی
توانست اکثریت بهائیان را متوجه خود سازد و با کمک دیگر ایادیان امرالله،
نظام جدیدی از رهبری بهائیان با نام «بیت‌العدل اعظم» ایجاد کند.

پس از مرگ شوقی افندی، همواره بین ایادی بهائی این سؤال مطرح بوده که
ولی امر بعدی چه کسی است؟ چرا که به اعتقاد آنان ایادیان بدون ولی امر فاقد هر
گونه اختیارات اداری‌اند. در این هنگام بود که همه ایادیان با همکاری «روحیه
ماکسول» بدون توجه به دستورهای عبدالبهاء و شوقی، عملاً مقام ولی امر را برای
همیشه کنار گذاشتند. با این کار سخنان و وعده‌های رهبران بهائیت درباره‌ی التزام
استمرار دیانت موهوم بهائیت به «ولایت امری» برای همیشه دروغ از کار درآمد.
پیروان «میسسن ریسی» بر این باورند که بنا به سفارش عبدالبهاء و شوقی،
هر تشکیلاتی اعم از ایادیان یا سازمان بیت‌العدل، تحت نظارت ولایت امری
بهائیان مشروعیت دارد و همگی باید کمال اطاعت را از او داشته باشند.^۲

بنابراین، تشکیلات ایادی و بیت‌العدل فاقد مشروعیت است و از نظر آنان
تنها صدر امر بهائیان همان ولی امر است که آن نیز در بین بهائیان دچار اختلاف
شدید واقع شده است.

به طور کلی می‌توان بهائیان را بعد از مرگ شوقی افندی به دو گروه عمده

۱. اسماعیل رانین، همان، ص ۱۶۰.

۲. ولی امرالله، رئیس مقدس این مجلس (ایادیان) و عضو اعظم ممتاز لاینعزل است و جمیع اغصان و افغان و
ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند. «شوقی
افندی، توقعات، ص ۲۴۰».

تقسیم کرد: اول، گروهی که پیرو «روحیه ماکسول» و دیگر ایادیان امراله هستند. آنها بعد از مدتی موسسه بیت‌العدل را تشکیل دادند و آن را مصدر امر بهائیت اعلام کردند. این گروه به «بهائیان بیت‌العدلی» مشهورند. دوم، پیروان «میسن ریمی» که مدعی ولایت امری شدند و بیت‌العدل را فاقد مشروعیت دانستند. اینها به بهائیان ارتدوکسی شناخته می‌شوند.

تشکیلات اداری بهائیان

ائیت که در راستای اهداف استعمارگران و برای مبارزه با اسلام به وجود آمد. همین اقتضا و برخلاف سایر ادیان الهی از تشکیلات پیچیده‌ای برخوردار است. با استفاده از اینگونه تشکیلات و وضع قوانین ویژه می‌توانند تمام افراد جامعه بهائی را به بهانه‌های مختلف (نظیر تسجیل یا تشکیل پرونده برای رادی که تازه قصد ورود به جامعه بهائی را دارند) زیر نظر داشته و از سوی مگر، خواسته‌های اربابان خود را در جوامع مختلف دنبال کنند. در ادامه به بررسی تعدادی از تشکیلات بهائی که در رأس آن بیت‌العدل قرار رد پرداخته می‌شود.

بیت‌العدل

بیت‌العدل در الواح بهائیان عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری و مسئول امور اداری جامعه بهائی است. ^۱ بیت‌العدل در سال ۱۹۶۳ میلادی تأسیس گردید. ^۲ اعضای بیت‌العدل هر پنج سال یک بار توسط انجمن شور روحانی بین‌المللی که در کز جهانی بهائی در شهر حیفا، فلسطین اشغالی تشکیل می‌شود انتخاب

^۱ پیام‌هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۸۴.

^۲ زن‌الاتوار، ص ۸۰.

می‌گردند.^۱ برخلاف تمام تبلیغاتی که در تساوی حقوق زنان و مردان دارند، اعضای بیت‌العدل باید از بین مردان انتخاب شوند.^۲



| منظره‌ای از مرکز جهانی بهائی در کوه کرمل، حیفا در فلسطین اشغالی

■ الف) جایگاه بیت‌العدل

در تعالیم بهائی جایگاه ویژه‌ای برای بیت‌العدل قائل شده‌اند؛ به گونه‌ای که آن را عاری از هرگونه خطا دانسته و معصوم می‌شمارند:

«وَأَمَّا بَيْتُ الْعَدْلِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَصْدَرًا كُلِّ خَيْرٍ وَمَصُونًا مِنْ كُلِّ خَطَاءٍ».^۳

جالب اینجاست اعضای بیت‌العدل قبل از ورود به این مرکز جزء انسان‌هایی هستند که معمولاً مرتکب اشتباهات زیادی شده‌اند. ولی پس از ورود به این مکان به چنان قداستی دست می‌یابند که دیگر احتمال خطا برای آنها قابل تصور نیست. ایجاد این باور برای مردم برای آن است که بتوانند آنها را تابع محض خود گردانند. در سایه این القاء‌ها راه برای انجام هر عملی که در راستای منافعشان باشد باز خواهد شد. از طرفی هم از اعتراض صاحبان بینش و مردم به دام افتاده جلوگیری کنند. چنان‌که در احکام خود فتوا می‌دهند:

۱. ویلیام هاجر، همان، ص ۱۹۳.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۹.

۳. الواح وصایای عبدالبهاء، ص ۱۵.

متجاوزین از اوامر و قوانین بیت عدل عمومی مظهر نفاق و در جرگه معرضین از درگاه الهی محسوبند.^۱

این گونه سفارش‌ها برای آن است که کسی جرأت نکند در مقابل گفته‌هایی که مخالف عرف، قانون، عقل و شرع هم هست عکس‌العملی نشان دهد. چنان‌که اگر بیت‌العدل حکم به جدایی همسری از شوهر خود کند و یا به طرد کردن فرزندی از خانواده‌اش، این حکم باید اجرا شود و کسی حق ایستادن در مقابل آن را ندارد. در گزارش ساواک آمده است:

آقای مغناط رییس دارالترجمه ژاندارمری کل کشور که خود و همسرش هر دو بهائی هستند به عللی مورد بغض و عناد محفل روحانی بهائی قرار گرفته و به دستور محفل مذکور (که مجری اوامر بیت‌العدل اعظم بهائیان می‌باشد) از جرگه بهائیان طرد گردیده است. ضمناً به همسر وی نیز دستور داده شده تا از شوهر خود جدا شود.

قبلاً نیز به استحضار رسانیده شد که چگونه از طرف بیت‌العدل اعظم به تیمسار سپهبد صنیعی فرمان داده شده بود که از مقام وزارت استعفا نماید و تیمسار نامبرده در نهایت عجز و عبودیت دستور مذکور را پذیرفته و در صدد استعفا از مقام خود می‌باشد.^۲

کسی که از فرمان بیت‌العدل و محافل، سرپیچی کند طرد روحانی شده و از این طریق از سوی جامعه بهائی مگر اینکه تسلیم خواسته‌های بیت‌العدل شود.

■ (ب) اختیارات بیت‌العدل

رهبران بهائی برای بیت‌العدل اختیارات فراوانی قرار داده‌اند. در واقع بیت‌العدل مصدر تشریح احکام جامعه بهائی و زمام‌دار اصلی بهائیان در سراسر جهان است. از جمله اختیارات بیت‌العدل عبارت است از:

۱. بیت‌العدل مصدر تشریح تمام احکامی است که در کلام میرزا حسینعلی

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۸.

۲. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، سند شماره ۲/۹۵.

نوری و عباس افندی وارد نشده است.^۱ با وجود امکان وضع احکام جدید برای بیت‌العدل راه برای وضع احکام، مطابق خواسته‌ها و اهداف سران بیت‌العدل وجود دارد. در همین راستا احکامی چون جواز ازدواج با خویشاوندان،^۲ تعیین میزان جریمه مالی کسی که مرتکب زنا و... می‌شود^۳ از سوی بیت‌العدل صادر شده است.

۲. حل تمام مشکلات بهائیان بر عهده این مرکز و مراکز وابسته به آن است.^۴ بر اساس این حکم، بیشتر امور بهائیان در اختیار این سازمان است.

■ ج) تامین منابع مالی بیت‌العدل

برای پیش‌برد اهداف هر سازمان در کنار تشکیلات اداری وجود منابع مالی ضروری است. بیت‌العدل برای تأمین هزینه‌های جاری با وضع احکامی، خود را در اموال مردم سهیم کرده تا حدی که مجازات کارهای منافی عفت را پرداخت جریمه به بیت‌العدل قرار داده شده است. برای نمونه به چند مورد از منابع درآمد این مرکز سیاسی بهائی اشاره می‌کنیم:

۱. موقوفاتی که بهائیان برای امور خیریه اختصاص می‌دهند.
۲. یک سوم دینه‌ها «قد أرجعنا ثلث الدیان کلها الی مقر العدل».^۵
۳. گنج‌هایی که پیدا شود.
۴. یک سوم ارث.^۶
۵. بهتر است بهائیان هزینه سفرهای زیارتی خود را خرج بیت‌العدل کنند. «شدّ رحال مخصوص زیارت اهل قبور لازم نه مخارج آن را اگر صاحبان قدرت و وسعت به بیت‌العدل برسانند عند الله محبوب و مقبول نعیماً للعالمین».^۷

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، همان، ص ۲۱۸.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. همان، ص ۳۱۸.

۴. همان، ص ۲۱۸.

۵. همان، ص ۲۲۲.

۶. همان، ص ۱۲۴.

۷. همان، ص ۳۴۸.

● محافل ملی و محلی

به منظور توسعه چنبره قدرت بهائیت بر سر پیروان خود، این تشکیلات، اقدام به راه‌اندازی سازمان‌هایی به نام «محافل ملی و محلی» نموده است که دارای اختیارات خاص اداری است.

حیطه فعالیت این محافل گاه در سطح ملی و گاهی در سطح محله‌ای و منطقه‌ای است. به تناسب منطقه دارای وظایف و مسئولیت‌های محدود و در سطح کشور به صورت وسیع‌تری انجام فعالیت می‌کنند. نظارت بر امور محافل محلی و تعیین حدود وظایف آنان بر عهده محافل ملی است.^۱

جایگاه و موقعیت محافل ملی و محلی از نظر بهائیان بسیار حائز اهمیت است. محافل ملی بعد از بیت‌العدل مرجع مطاع و مصدر امر بهائیان است؛ هر چند سابقه این محافل قبل از تشکیل بیت‌العدل بوده است. اما به لحاظ رتبه و دستورها، بیت‌العدل مرجع دستورها و مقدم بر آنان است.

شوقی افندی درباره جایگاه این محافل چنین می‌گوید:

یاران باید اعضای محفل خویش را در تمام امور نمایندگان خویش دانند
و امنای الهی محسوب نمایند هر حکمی را محفل صادر نماید به دل و
جان اجرا نمایند.^۲

آن‌چنان‌که گفته شد وظایف و اختیارات محفل ملی که در سطح کشوری است بیشتر از محافل محلی است بنابراین نظارت بر امور محافل محلی و تعیین حدود وظایف آنان بر عهده محافل ملی است.^۳

به محض این‌که عده بهائیان بالغ در هر محل به نه نفر یا بیشتر برسد، اعضای محفل محلی به وسیله همان‌ها آنان معین می‌شوند^۴ و وظیفه این محافل، سرپرستی کامل همه فعالیت‌های محلی بهائیان از قبیل تبلیغ، رهبری برنامه‌های آموزشی،

۱. رک: گنجینه حدود و احکام، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. رک: دکتر اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۹۵.

۴. رک: همان، ص ۶۰.

انجام امور انتشارات و تألیفات، برگزاری ضیافت‌های ماهانه، مدیریت صندوق‌های تبرعات (کمک‌های ماهیانه بهائیان که در هر ضیافت جمع‌آوری می‌شود) و... به طور کلی هر زمان که اعضای محفل صلاح بدانند، می‌توانند در هر موردی و به هر بهانه‌ای در امور ریز و درشت افراد جامعه بهائی دخالت کنند. البته این رفتار آنان تا حدودی یادآور دادگاه‌های تفتیش اعتقادات مسیحیت در قرون وسطی است. محافل ملی و محلی در این راستا برای هر یک از بهائیان مسئولیتی را تعریف کرده تا علاوه بر استفاده ابزاری از آنها در راه رسیدن به اهداف خود، تمام اعمال و رفتارشان را کنترل و تحت نظر داشته باشند.

از ویژگی‌های این محافل این است که هیچ‌کدام از اعضای محفل بعد از انتخابشان به هیچ وجه نمی‌توانند انصراف دهند. البته در صورت انصراف محرومیت‌های زیادی نصیب‌شان می‌شود. اگر کسی برخلاف تصمیمات محافل ملی و محلی کاری انجام دهد مورد طرد روحانی محفل واقع شده و سخت‌ترین مجازات را بر او تحمیل می‌شود. صبحی مهندی که زمانی در دستگاه بهائیان از موقعیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و به عنوان کاتب وحی در کنار عبدالبهاء به سر می‌برده است، در خاطرات خود در مورد طرد روحانی از طرف محافل ملی و محلی چنین می‌نویسد:

هر کسی اطاعت کورکورانه را نداشت طرد می‌شد و مصیبت او آغاز می‌شد، زیرا در یک بایکوت شدیدی قرار می‌گرفت. کسی که توسط بهائیان مطرود می‌گشت به حال خود وا گذاشته نمی‌شد حتی توسط خانواده‌اش، پدر و مادر و بستگانش هم مورد تحریم واقع می‌شد، هیچ کس حق رقت و آمد و صحبت با وی را نداشت جز برای ثواب که دشنامی دهند و آب دهانی اندازند.^۱

۱. رک: ویلیام هاچر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۱۹۰.

۲. فضل الله مهندی، خاطرات صبحی، ص ۴۳.

تبلیغ اساسی‌ترین آموزه بهائیان است که در نزد آنان جایگاه والایی دارد. بر اساس تعالیم بهائی، زن و مرد باید در تحصیل فنون تبلیغ تلاش نموده و همهٔ همت خود را صرف این کار نمایند:

«اهم امور تبلیغ امرالله و... تکلیف هر نفسی از احبای الهی این است که شب و روز آرام نگیرند و نفسی برنیارد جز به فکر نشر تفحات الله»^۱.

سیاست‌مداران بهائی دریافته‌اند بهترین راه برای استفاده از غفلت انسان‌ها و فریفتن آنان، جلوه دادن تعالیمی است که فقط جنبهٔ شعار دارد و دارای حقیقت بیرونی نیست. این مقصود تنها از راه تبلیغ چهره به چهره حاصل می‌شود. بهائیان در تبلیغ به دنبال شناسخت نقاط ضعف مخاطب خود هستند تا خوراک مسموم فکری خود را در روانش جا دهند:

ببیند و تحقیق کند که نفوس در چه درجه و خطی کار می‌کند چه افکاری دارند به چه عقایدی متشبثند مطابق آن با آنها صحبت کند تا نزدیک شوند و اقبال نمایند.^۲

در همین راستا محافل ملی و لجنه‌های مرکزی را برای ترویج تبلیغ بنا نهادند:^۳

۱. محمدعلی فیضی، رسالهٔ راهنمای تبلیغ، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. همان، ص ۱۲۷.

از جمله فرائض اعضای محافل روحانیه ترویج امر تبلیغ است.^۱
 جوانان بهائی موظف به آموختن درس تبلیغ هستند. آنها باید از آغاز سنین
 رشد، فنون تبلیغی ویژه بهائیت را که آمیزه‌ای از نفاق، پنهان‌کاری، تزویر و
 خدعه است یاد بگیرند مبلغین برای اینکه بتوانند در جذب انسان‌های غافل
 پیشرفتی حاصل کنند باید در راه اجرای این وظیفه‌ی خود رنج سفر را به دوش
 کشیده و «به اطراف مملکت بلکه به اطراف عالم سفر نمایند».^۲

● حربه تبلیغ

مبلغین بهائی برای رخنه در میان مردم، از سوی رهبران بزرگ مذهبی خود
 مأمور شده‌اند تا با چهره‌ای عوام فریبانه و برای آن‌که کسی متوجه بی‌محتوایی
 سخنانشان نشود، بذر را درون زمینی پیاشند که عاری از آموخته‌های عقلانی و
 وحیانی باشد تا مقابل آن عکس‌العملی نشان ندهند:

تا سمع نیابید لب نگشایید و تا ارض طیئه مبارکه مشاهده نکنید بذر
 حکمت را ودیعه نگذارید.^۳

به مبلغان بهائی توصیه می‌شود برای آن‌که مشتشان در مناظرات باز نشود،
 اجازه بدهند طرف مقابل سخن را شروع کند و فقط در اثبات ادعاهای خود
 سخن بگویند و از سؤال و جواب پرهیز کنند:

جز ادله اثباتیه لازم نه... باب هدایت و نجات عملی جز این علم لازم نه
 هر که بطلبد و یا سؤال کند خطا کرده.^۴

آنچه میرزا حسینعلی و فرزندش عباس افندی به بهائیان آموخته‌اند آن است
 که در راه تبلیغ، با چهره‌ای نفاق‌آلود خود را آن‌گونه که باعث جذب و کشش
 مخاطب می‌شود نشان دهند نه آن‌گونه که در واقع هستند. لذا به کسانی که
 دارای پست و سمتی هستند و از مکننت و جایگاهی برخوردارند توصیه می‌کند
 چهره‌ای زاهدانه از خود نشان دهند:

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. همان، ص ۷۳.

۴. همان، ص ۸۰.

هر نفسی که اراده تبلیغ نماید اگر متوجه به سمتی است باید ظاهر را از اشیاء دنیا کلها و باطن را از ذکرش مقدس و منزّه نماید.^۱

مبلغین باید برای فریب مردم و پیروان فرقه‌های مختلف عقاید خود را مخفی داشته و همگام با عقاید او پیش روند:

با هر فرقه باید معاشرت کند و با آنها معاشرات نماید تا میان ناس نفوذ و رسوخی پیدا کند.^۲

آنها می‌بایست چهره خود را با حسن اخلاق آراسته تا دیگران شیفته مرام و اخلاقشان او شوند.

● شیوه‌های جذب بهائیان

بهائیان برای جذب مردم و مخصوصاً جوانان از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرند حتی اگر مخالف موازین اخلاقی و شرعی باشد. جذاب کردن مجالس و ضیافت‌هایی که دارند از چند راه صورت می‌گیرد:

■ الف) استفاده از موسیقی

علی‌رغم منعی که در شریعت‌های الهی در مورد موسیقی مبتذل شده است میرزا حسینعلی نوری و دیگر رهبران بهائی برای جذب مردم به آیین بهائی، در مجالس و ضیافت‌های خود از موسیقی استفاده می‌کنند. به همین جهت حسینعلی فتوا به حلال بودن موسیقی می‌دهد و می‌گوید:

صدای خوب و نعمات یعنی الحان موسیقی بر شما حلال است.^۳

استفاده از موسیقی در مجالس به اصطلاح روحانی بهائی برای تلقین مطالب است. انسانی که در مقابل آوازه‌ها و نغمه‌های موسیقایی تند قرار می‌گیرد احساسات او بر قوه عاقله‌اش چیره گشته و با کم شدن قدرت تحلیل واردات ذهنی، القای مطالب در او آسان‌تر می‌شود. عبدالبهاء می‌گوید:

هنر موسیقی آسمانی و موثر است، موسیقی مائده روح و جان است، با

۱. همان، ص ۶۹.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، تقریرات درباره کتاب اقدس، ص ۱۴۰.

نیروی سحرآمیز موسیقی روح انسان تعالی می‌یابد. موسیقی هیجان و تاثیر شدیدی در قلوب اطفال ایجاد می‌کند.^۱
 محافل بهائی با برپا کردن مجالس مختلط و استفاده از موسیقی در پی ایجاد محیطی جذاب برای جوانان و هوس‌بازان هستند. از این راه افراد بیشتری را جذب کرده و دشمنی خود را با مظاهر اسلامی آشکارتر می‌کنند.

■ (ب) استفاده ابزاری از زنان

خداوند متعال لطافت‌هایی در وجود زنان به ودیعت گذاشته است. اسلام معتقد است، گوهر زن در صدف حجاب ارزشمند است و حضور این جنس از بشر را به واسطه لطافت روحش، در خط مقدم مسائل اجتماعی مناسب نمی‌داند. برخلاف این مطلب، در نزد بهائیان هدف وسیله را توجیه می‌کند. آنان حجاب را از زن گرفته و در احکام و آیین‌شان نیز حجاب نفی شده است. حتی برای ترویج آیین خود با سوء استفاده از زنان به عنوان ابزاری برای جذب و تبلیغ^۲ گوهر وجودی زن را به جمال ظاهریش فروختند.
 عباس افندی که پیش‌گام امر تبلیغ بهائیت بود در مورد استفاده از زنان در تبلیغ بهائیت می‌نویسد:

اگر اماء الرحمن اتحاد و یگانگی حاصل نمایند و به محبت آمیزش سن کنند و از یکدیگر ستایش نمایند و به خدمت پردازند و تبلیغ نمایند در اندک زمانی انتشار عجیبی حاصل گردد.^۳

استفاده از طنین صدای زنان برای رونق بخشیدن ضیافت‌ها و مجالس ماهیانه بهائی کمترین استفاده‌ای است که از جنس زن در تبلیغ این آیین می‌شود.

ای امة الله تا توانی در ستایش و نیایش حضرت مقصود قصائد محامد و نعوت انشاء نما تا با آهنگ بدیع در محافل عظیم ترتیل گردد.^۴

۱. ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۲۳۹.

۲. برای اطلاع بیشتر رک: مسلخ عشق، ص ۴۳-۴۱؛ سایه شوم، مهناز زئوفی، ص ۶۹-۶۰.

۳. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۶، ص ۶۹.

۴. همان.

برای رهبران بهائی وجود زنان در تبلیغ این دیانت ساختگی آن قدر اهمیت دارد که از آنان می‌خواهند همه وقت خود را صرف تبلیغ کنند «ای أمة الله جميع اوقات را صرف تبلیغ کن»^۱

۳. مشرق الاذکار

یکی از مراکزی که بهائیان تحت نظر محافل ملی و محلی از آن برای تبلیغ و فعالیت‌های خود استفاده می‌کنند، مکانی به نام «مشرق الاذکار» یا معبد بهائیان است.

معبد در تمام ادیان محل عبادت و اجرای مراسم دینی است و در بین مردم همه ملت‌ها از احترام خاصی برخوردار است. اما از آنجایی که بهائیت نتوانسته جایگاه دینی و مذهبی محکمی در بین مردم داشته باشد، معبدهایی که به این فرقه منسوبند، نه تنها موقعیت معنوی و معنوی‌سازی ندارند بلکه ماهیتی سیاسی و تشکیلاتی دارند. این که در هر قاره‌ای فقط یک یا چند مشرق الاذکار بیشتر وجود ندارد، شاهد بر همین مدعا است.^۲

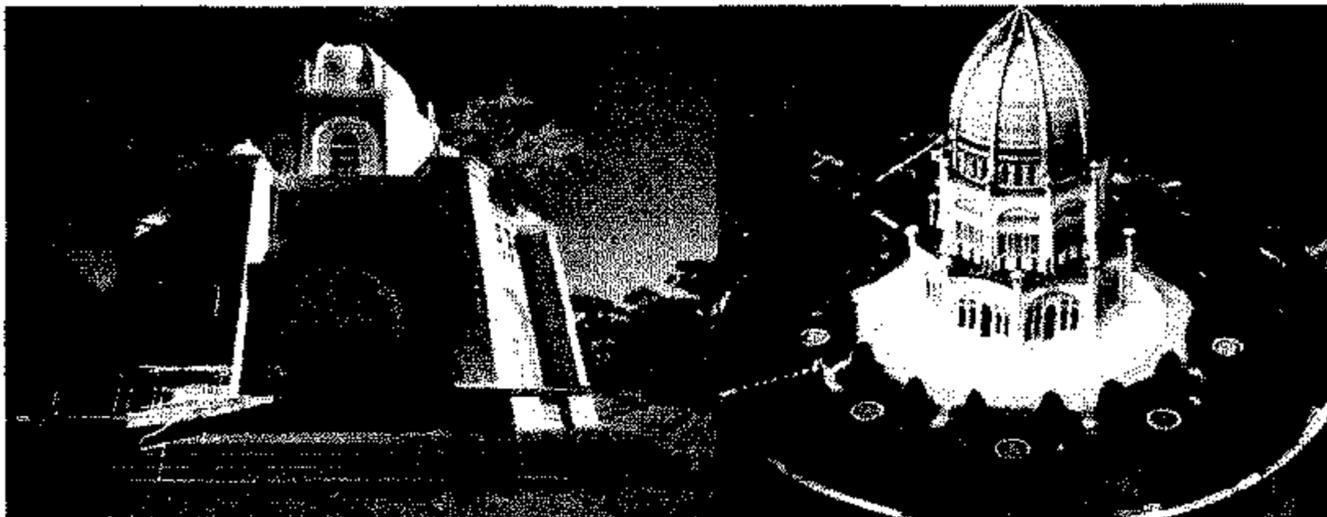
ساختمان مشرق الاذکار دارای نه ضلع و یک گنبد است که در آن مراسم‌هایی مانند اجرای موسیقی، سرود و آوازهای دسته جمعی^۳ پرداخته می‌شود. آنچه به نظر می‌رسد این است که ساختار و شکل مشرق الاذکار و به طور کلی اساس این مرکز، بهانه‌ای برای مخالفت با اسلام و مقابله با نشانه‌ها و شعائر اسلامی همانند مساجد است. اساساً بهائیت با برخی از شعارها و برنامه‌های دینی که جمعی و سبب وحدت مردم می‌شود، همانند نماز جماعت و منبر (نمادی از دعوت به کلمه توحید و همبستگی) مخالفت صریح دارد.^۴

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. ر.ک: ویلیام هاجر، دیانت بهائی، ترجمه سمندری، ص ۲۲۰.

۳. ر.ک: همان.

۴. ر.ک: حسینعلی بهاء، اقدس، ص ۵.



مشرق الازکار سیدنی

مشرق الازکار شیکاگو



مشرق الازکار کامپالا

مشرق الازکار دهلی

سران بهائی پیروان خود را از دخالت در امور مملکت و انجام فعالیت‌های سیاسی منع کرده و اجازه انجام این امور را به پیروان خود نمی‌دهند. میرزا حسینعلی نوری می‌گوید:

ليس لاحد أن يعترض على الذين يحكمون على العباد دعوا لهم ما عندهم؛
هیچ کس حق اعتراض بر کسانی که بر بندگان حکم می‌راندند را ندارد
آنچه در نزد ایشان است را بر ایشان رها کنید.^۱

این مسأله به اندازه‌ای اهمیت دارد که حق گفتن کلمه‌ای از امور سیاسی را ندارند،^۲ تا جایی که این مطلب معیاری برای بهائی بودن و یا نبودن بیان شده است: میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی‌خواهد.^۳

اما این گفته‌ها و تأکیدها خود سیاستی است تا در سایه آن بتوانند فعالیت‌های خود را گسترش داده و اهداف خود را پیاده سازند. ارتشبد فردوست می‌نویسد:

۱. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۲۷.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۵.

۳. همان، ص ۳۳۶.

روزی از سپهبد صنیعی^۱ پرسیدم که چگونه شما شغل سیاسی پذیرفته‌اید؟ (با توجه به ممنوع بودن دخالت در امور سیاسی در بین بهائیان) پاسخ داد: از عکاس سؤال شده و اجازه داده‌اند که در موارد استثنایی و مهم این نوع مشاغل پذیرفته شود...^۲

نقاب عدم دخالت در امور سیاسی بر صورت بهائیان، حیل‌های بود تا بتوانند فعالیت‌های خود را گسترش داده و به اهداف خود برسند. در ادامه با استناد به مدارک موجود به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

■ ۱. جاسوسان بهائی

قدرت‌های استعماری، که در ایجاد و ترویج آیین بهائی بسیار می‌کوشیدند، با استفاده از بهائیان به عنوان عناصر جاسوسی در نقاط مختلف اطلاعات مورد نیاز خود را به دست آوردند. در گزارش ساواک آمده است:

حضیره القدس تهران طی نامه محرمانه به کلیه محفل‌های سراسر ایران اعلام نموده کلیه بهائیان که در نیروهای مسلح شاهنشاهی خدمت می‌نمایند، زیر نظر داشته فوراً آمار کلیه افراد نظامی از سرباز تا امراء طی یک یادداشت به حضیره القدس تهران ارسال تا به بیت‌العدل و به مراجع لندن و براند اسکات در آمریکا ارسال گردد و آقای براند اسکات آمار مورد نظر را خواسته.^۳

با گسترش فعالیت‌های جاسوسی بهائیان در بخش‌های مختلف مملکت، نیروهای امنیتی در گزارش مخصوصی برای رییس ساواک می‌نویسند:

با توجه به این‌که دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخته است به نظر می‌رسد با اجرای برنامه تحجیب از این فرقه می‌کوشند از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان به ویژه ایران بهره‌برداری سیاسی - اطلاعاتی و اقتصادی نمایند.^۴

۱. از بهائیان طراز اول که در ابتدا آجودان مخصوص محمدرضا پهلوی بوده و بعداً به وزارت جنگ منصوب می‌شود.

۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. جواد منصوری، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، سند شماره ۲/۹۲.

۴. همان، سند شماره ۲/۹۴.

امام خمینی علیه السلام در مقابل رسوخ جاسوسان بهائی ساکت ننشسته و به رسوا نمودن شرکت‌های بهائی وابسته به صهیونیسم پرداخته و می‌فرمایند:
دستگاه بهائیت و کارخانه پیسی کولا دستگاه جاسوسی یهود فلسطین است.^۱

۲. تبلیغ غیر قانونی

بهائیان در ظاهر دم از تابعیت حکومت و قانون می‌زنند، ولی در عمل چنین نبودند. حتی از سوی بیت‌العدل - مرجع اصلی امر بهائی - موظف به انجام تبلیغ شده‌اند. بیعت‌العدل در پیام JUN 2007 خانواده‌های بهائی را مکلف به تبلیغ امر بهائی می‌کند. این در حالی است که بر اساس مقررات جمهوری اسلامی ایران این فرقه، حق تبلیغ ندارند.^۲ با این وصف، کار آنها غیر قانونی و برخلاف آموزه‌های رهبران خود^۳ (نشان دادن چهره‌ای مظلوم از آیین بهائی) است. این رفتار خلاف قانون بهائیان بی سابقه نیست. آنها در هر زمانی برای مقابله با اسلام از هر وسیله‌ای بهره جسته‌اند. در گزارش سازمان اطلاعات و امنیت کشور (در زمان محمدرضا پهلوی) آمده است:

با توجه به این که بهائیت فرقه‌ای است که روش آن ضدیت با دین مبین اسلام و قوانین جاریه مملکت است... جزء اصول عقاید آنان است که حدود و ثغور مملکت مفهومی ندارد. مراجع انتظامی و قضایی مملکتی برای آنان فاقد ارزش و معتقدند هر موضوعی باید در بیت‌العدل بررسی شود.^۴

بیت‌العدل در پیام مذکور در خصوص ضرورت تبلیغ بهائیان، چنین امر کرده است:

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۲۳.
۲. بر اساس اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیت‌های دینی شناخته می‌شوند که در حد قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصی و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل کنند» لذا بهائیان جزء اقلیت‌های مذهبی نبوده و حق هیچ فعالیتی را ندارند.

۳. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۲۷.

۴. جواد منصوری، همان، سند شماره ۲/۸۰.

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
DEPARTMENT OF THE SECRETARIAT

۳ شهریور ۱۳۴۴

۷ خرداد ۲۰۰۷

بهیلت محترم یاران ایران.

لطفاً تمهیدات لازم برای مطالعه پیام دین تطالب به احبای عزیز ایران را در اجتماعات کوچک خانوادگی فراهم آورید.

یاران و یاوران حضرت رحمن در کشور مقدس ایران ملاحظه فرمایند.

سیر تکاملی امر مبارک در کشور مقدس ایران به مرحله تجدیدی وارد شده است. از یک طرف امور و ابرام دشمنان دیرین امر الهی در قلع و رقع جامعه اسیر اعظم رو به افزایش است و از طرف دیگر تنابیل و اشتیاق بی سابقه مردم شریف ایران به فراگیری حقایق امری طلوع فیهر هدی را حکایت می کند. دشمنان امر از هر فرصت استفاده می کنند تا از طریق فشارهای اقتصادی و اجتماعی و ایجاد ترس و هراس و حتی تولید اختلاف در بین احبای زندگی را بر آن عزیزان سخت نمایند به امید اینکه آنها را مجبور بر ترک ایران کنند. آنان غافل از آنند که به فرموده حضرت بهاءالله "اهل ولا کاس بلا را در سینه حق جل جلاله از جمیع اشیاء مقدم دارند" و آن فارسان میدان الهی به تأییدات سنگین الهی و به قوه ایقان و جند عرفان و سپاه پیمان با تاسی به اجداد و نیاکان روحانی خود در میدان وفا مستقیم مانده و همواره مصالح امری را بر امیال شخصی ترجیح خواهند داشت.

اهمیت تبلیغ انفرادی در ایران با توجه به شرایط فوق الذکر بیش از پیش روشن می شود. حضرت بهاءالله بیرون خود را اهم از پیر و جوان، زن و مرد، متحول یا فقیر، شهرنشین یا روحانی و بدون توجه به میزان گرفتاری و مشاغل روزانه دیگر موظف و مکلف به امر تبلیغ فرموده اند. سرهست تحفل و عود الهیه در آن حلقه مبارک تا حد زیادی به جدیت احبای عزیز در میدان تبلیغ با رعایت حکمت و راسته است و این نیز به نفع خود بستگی مستقیم به میزان تعهدی دارد که هر فرد وجداناً بین خود و جمال مبارک می بیند که تا چه حد زندگی خود را در شرایط فعلی وقف تبلیغ انفرادی نماید. افراد در تعیین این میزان تعهد

متفاوتند زیرا انجام آن مستلزم از خودگذشتگی‌های متفاوت می‌باشد. اوقات احباً برای خدمت به امر الله نامشروع نیست. دوستان عزیز باید متوجه باشند که وقت محدود روزانه خود را چگونه صرف می‌کنند و به این فکر باشند که عبادات و انقیادها در خود بوجود آورند تا با تعیین ارجحیت‌های لازم، هم از یک سو به مسئولیت‌های حیاتی زندگی خود برسند و هم از سوی دیگر وقت و انرژی کافی برای تبلیغ انفرادی داشته باشند.

استعداد و آمادگی افراد برای شناخت و قبول مظهر ظهور الهی یکسان نیست و این استعداد داشته باشید که هر کس حاضر در صحنه قابل ملاحظه و روزافزونی از مردم ایران این استعداد را که ممکن است تشخیص و قبول آن مشکل باشد، دارند. احیای عزیز باید بکوشد تا در برهه‌های اجتماعی خود را با جامعه خارج بزرگتر و بزرگ‌تر کند تا بتواند با تعداد فراوانی از این افراد و خانواده‌های مستعد آشنا شوند. هر فرد و هر خانواده مؤمن که بر مسئولیت نقشه الهی آشنا و بر اهمیت اقدامات فردی برای موفقیت در تبلیغ انفرادی در تحت شرایط فعلی مطلع و آگاه است سعی خواهد نمود که ظهوری فعالیت‌های اجتماعی و دیگر خدمات امری خود را تنظیم نماید تا برای معاشرت صحیحانه با آشنایان، همسایگان، فامیل و همکاران مورد اعتماد خود و نابینایان وقت کافی داشته باشد و با از کارهای معوقه و فعالیت‌های غیر ضروری زندگی و جانی بعضی از فعالیت‌های مهم امری و غیر امری که می‌توان انجام آنها را فعلاً به تعویق انداختن بگذارد تا بتواند وقت موجود خود را صرف خدمات تبلیغی نماید. انتخاب این چنین روش زندگی در طرف تعداد فراوانی از آحاد احباً، لازمه پیشبرد فرایند تبلیغ انفرادی و شکوفایی جامعه جهانی مهد مراد است. پس بکوشید و این روش و سلوک را راه زندگی خود سازید و همسایگان را به طور انفرادی تشویق و حمایت نمایید تا بین روش انجمن و تفکرات چشم‌گیر حاصل شود و از این طریق به تقدیم یکی از بزرگترین خدمات تاریخی به آستان قدس مشرف گردید. وقت تنگ است. فرصت را باید غنیمت شمرد، از موانع موجود، بهراسید و حد اکثر قوای خود را در مسیر استقامت این فرایند بکار ببرد.

مسئله ارتباط تبلیغ با لزوم اطاعت از حکومت و رعایت قوانین مسکوتی نیز مسئله مهمی است که مطمئناً فکر بعضی از اعضای عزیز را به خود جلب می‌سازد. برای درک بیشتر صلاحیت تبلیغ انفرادی در شرایط فعلی ایران، امید است مطالعه بیانیه بیست و یکمین اجلاس مؤرخ ۲۸ خرداد ۲۰۰۵ تحت عنوان «اطاعت از حکومت و تبلیغ امر الله» مفید واقع شود.

امید معهود اعلی این است که مطالعه این پیام و نامه مؤرخ ۲۹ خرداد ۲۰۰۶ مخاطب به اعضای ایران کمک مؤثری به آند عزیزان مظلوم برای درک مقام ولای خود و اهمیت قیام به اجرای وظایف سنگین و حیاتی که بد قدرت الهی بر شانه آنان نهاده است باشد. بیست و یکمین اجلاس اعلی آند اعضای با وفا را در ادعیه خود در احباب مقدسه همواره به یاد داشته و درند.

با تقدیر و احترام

در طرف درالاستاد بیست و یکمین اجلاس اعلی

محمد رسولی

■ ۳. ارتباط با بیگانگان و سیاستمداران

رهبران بهائی برخلاف گفته‌هایشان برای رسیدن به اهداف خود دست نیاز به سوی بیگانگان و حاکمان جور دراز کرده و در قبال جاسوسی و ایجاد اختلاف بین شیعیان و سعی در نابودی اسلام (از مصداق‌های بارز دخالت در امر حاکمان و امور سیاسی) از حمایت‌های همه جانبه آنها برخوردار می‌شدند. در این مجال به بررسی ارتباط بهائیان با برخی از قدرت‌های بزرگ و حکومت‌های جائر می‌پردازیم:

□ الف) روسیه اولین حامی بهائیت

با اعدام علی محمد شیرازی، روسیه حمایت‌های خود را متوجه حسینعلی نوری نمود. با ادامه این حمایت‌ها زمینه ایجاد فرقه‌ای جدید در بین شیعیان فراهم شد. بر این اساس از روسیه به عنوان اولین حامی بهائیت می‌توان یاد کرد. ابوالفضل گلپایگانی در نامه‌ای می‌نویسد:

این حمایت و عدالت دولت بهیه روسیه از نظر محو نمایند و پیوسته تأیید و تسدید حضرت امپراتور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند، چه این اول عدالتی و نخست حمایتی است که در عالم از عدل این خسرو بزرگ و پادشاه نامدار نسبت به این طایفه ظهور یافته. آغاز ارتباط روسیه با بهائیان همراه با طرح ریزی نقشه ترور ناصرالدین شاه توسط میرزا حسینعلی نوری و ناکام ماندن آن صورت گرفت. حسینعلی به واسطه میرزا مجید - شوهر خواهرش - که در خدمت پرنس دالگورکی - سفیر روسیه - و منشی او بود به سفارت روسیه پناهنده شد. زمانی که حاجب الدوله از مخفی گاه او مطلع می‌شود اقدام به دست‌گیری او می‌نماید، اما سفیر روسیه از تحویل دادن حسینعلی نوری سر باز می‌زند.

سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف ببرند، ضمناً از شخص وزیر به طور صریح و روشن خواستار گردید و دیعه پر بهائی

را که دولت روس به وی می‌سیار در حفظ و حراست آن بکوشید.^۱
با زندانی شدن حسینعلی نوری سفیر روسیه برای رهایی او از زندان تلاش
زیادی انجام داد. شوقی افندی می‌نویسد:

وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع
وسایل در آزادی حضرت بهاء الله بکوشید و در اثبات بی‌گناهی آن مظلوم
آفاق سعی مشکور مبذول داشت.^۲

میرزا حسینعلی نوری که خود را مدیون عنایت‌های روس‌ها می‌دانست در
لوحی که به افتخار امپراتور روسیه - بنکلاویچ الکساندر دوم - صادر کرد از
زحمات سفیر روسیه قدردانی می‌کند:

قدر نصرنی احد سفرائک اذا کنت فی سبحن الطاء تحت السلاسل و
الاغلال؛ یکی از سفیران تو هنگامی که در زندان طاء (تهران) زیر غل و
زنجیر بودم مرا یاری کرد.^۳

با آزادی میرزا حسینعلی نوری از زندان و صدور حکم تبعید برای او، سفیر
روسیه از وی دعوت نمود تا به روسیه بیاید و از حمایت کامل دولتش برخوردار
شود:

سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول دستور
مطلع گردید از ساحت انور استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را
تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسایل انتقال ایشان
را به خاک روس فراهم سازد.^۴

هنگامی که حسینعلی نوری عزم بغداد نمود، روس‌ها تنه‌ایش نگذاشته و
نمایندeh‌ای برای همراهی او به این سفر فرستادند:

... بسا چند تن از اهل بیت و عائله مبارکه و مأمور دولت ایران و نماینده
سفارت روس، مسافرت سه ماهه خود را به شهر بغداد آغاز فرمود.^۵

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، قسمت اول، ص ۱۶۹-۱۶۸.

۲. همان، قسمت دوم، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۴۸.

۵. همان، ص ۵۴.

حاصل آن‌که: از خلق و خوی سلطه جویانه استعمارگران به دست می‌آید که حمایت‌های بی‌دریغشان در مراحل مختلف به واسطه ارزش‌های این آیین نیست. بلکه هدف آنان دست یافتن به مقاصد استعماری خود است که با ایجاد تفرقه در صف‌های یک‌پارچه مسلمانان و شیعیان ایران حاصل می‌شد. رهبران این آیین زمینه بهره‌برداری بیشتر برای روس‌ها را فراهم می‌کردند. میرزا حسینعلی که برای مطرح ساختن خود و گسترش آیین بهائی نیاز به حمایت ابر قدرت‌ها داشت به روس‌ها پناهنده شد تا در سایه این حمایت بتواند به اهداف خود دست یابد. ساخت و تأسیس اولین مشرق‌الاذکار در عشق‌آباد^۱ با حمایت و کمک دولت روسیه نیز حاکی از این ارتباط و همکاری دوسویه است:

مأمورین روسیه با تأسیس این مشرق‌الاذکار قانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آورده و از آن‌جا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده شیعی در ایران بهره‌گیرند و به همین جهت ابوالفضل گلپایگانی دستور می‌دهد که برای عظمت امپراتور روسیه دست به دعا بردارند.^۲

□ (ب) ارتباط با انگلستان

با تبعید بهائیان به کشور عراق زمینه ارتباط آنها با دولت انگلیس فراهم آمد و از طرف دولت انگلستان پیشنهاد حمایت و تابعیت به آنها داده شد. شوقی افندی می‌نویسد:

کنل سر آرنولد باروزکمبال که در آن اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء‌الله را احساس نمود... قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به ملکه ویکتوریا باشد در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به

۱. همان، ص ۳۲۵.

۲. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص ۳۰۱-۳۰۰.

هندوستان و با هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد تعدیل یابند.^۱ با انتقال میرزا حسینعلی نوری و اطرافیانش به فلسطین و آغاز درگیری بین نیروهای عثمانی و انگلیس، بهائیان با دادن آذوقه به نیروهای انگلیسی به کمک آنها شتافته و آرزوی پیروزی و غلبه انگلیس‌ها را بر آن سامان داشتند. با تسلط نیروهای انگلیس بر سرزمین فلسطین به حمد و ثنا پرداخته و خود را شریک در این شادمانی دانستند. عبدالبهاء می‌گوید:

اللهم إن سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض المقدسه... و نشکرک و نحمدک... اللهم اید الامیراتور الاعظم جورج الخامس عاهل انکلترا بتوفیقاتک الرحمانیه و آدم ظلها الظلیل علی هذا الاقالیم الجلیل؛ بارالها سراپرده عدالت در این سرزمین بر پا شده است و من تو را شکر و سپاس می‌گویم... پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز.^۲

واضح است که ستودن شخصی کافر کیش و غاصب به عدالت و آرزوی ادامه یافتن سایه او بر آن سرزمین حاکی از آن است که مصالح این فرقه به وجود آنان وابسته شده و ارتباطی تنگاتنگ بین آنان به وجود آمده است. منافع این دو قوم به گونه‌ای به هم گره خورده بود که پادشاه عثمانی زمانی که از خیانت بهائیان (کمک به قوای انگلیس) آگاه می‌گردد در پی قتل عباس افندی بر می‌آید. ولی دولت انگلیس خود را سپر قرار داده و در حفظ عباس افندی تلاش می‌کند.

از طرف دیگر لرد لامینگون با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه آن کشور انظار اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء جلب نمود و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه وقت رسید در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال آلن‌بی، سالار سپاه انگلیز در فلسطین صادر و تاکید نمود که به جمیع قوا در

۱. شوقی افندی، کتاب قرن بدیع، قسمت دوم، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۹۹.

حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشیدند.^۱
بعد از پایان یافتن جنگ، اولیاء حکومت انگلستان به پاس خدمات گرانبهای
عباس افندی از او تقدیر کردند و به او لقب «نایت هود» دادند:

... در مقام تقدیر بر آمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم
لقب «نایت هود» و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور
مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل و فیر در محل اقامت
حاکم انگلیز در حیفا برگزار گردید.^۲

بدین ترتیب عباس افندی نشان خوش خدمتی خود را به سینه چسباند و
خوشحالی خود را در سفر به انگلستان در ضمن سخنرانی این گونه بیان کرد:



| عباس افندی در حال گرفتن نشان نایت

از ملت و دولت انگلیس راضی هستم... این آمدن من به این جا سبب الفت
بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می شود نتیجه به درجه ای

۱. شوقی افندی، کتاب قرن بدیع، ص ۶۲۳.

۲. همان، ص ۶۲۵.

می‌رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند، همین‌طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌کند.^۱

این ارتباط صمیمانه تا زمانی که سرزمین فلسطین در دست نیروهای انگلیس قرار داشت ادامه یافت. پامرگ عبدالیهاء از سوی پادشاه انگلستان پیام تسلیتی خطاب به بهائیان صادر شد.

وزیر مستعمرات اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هربرت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نمود و مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید.^۲



| حضور پرنس فیلیپ شوهر ملکه انگلیس در مراسم یادبود
| روحیه ماکسول همسر شوقی افندی آخرین رهبر بهائیان

۱. خطابات عبدالیهاء، ج ۱، ص ۲۴.

۲. شوقی افندی، قرن بدیع، قسمت سوم، ص ۶۳۸-۶۳۷.

■ ج) آمریکا و ترویج بهائیت

آمریکا بعد از در درست گرفتن قدرت جهانی برای به دست آوردن منافع خود و استثمار کشورهای جهان سوم از جمله ایران که دارای منابع سرشار انرژی نظیر نفت، گاز و... بود، از عنصر بهائیت که ساخته و پرداخته استعمار بود، برای پیش برد اهداف ضد اسلامی بهره برد.

سابقه حمایت‌های آمریکا از بهائیان در ایران به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برمی‌گردد. رژیم محمدرضا پهلوی با انجام این کودتای آمریکایی تثبیت شد و بهائیان با حمایت‌های آمریکا برای جاسوسی در دربار نفوذ کردند تا گزارش اوضاع ایران و دربار را به اربابان خود مخابره کنند:

تیمسار ایادی، پزشک خصوصی شاه برای سازمان سیا جاسوسی می‌کرده است و مأموریت داشته که اگر شاه قدمی برخلاف منافع آمریکا بردارد او را به قتل برسانند.^۱

با اوج‌گیری قدرت آمریکا در مناطق مختلف جهان، بهائیان برای بقا و گسترش آیین خود متوجه این ابرقدرت شدند، عباس افندی در این خصوص بیان می‌کند:

قطعه آمریکا در نزد حق میدان اشراق انوار است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار.^۲

حتی به تمجید و توصیف این استعمارگر ظالم می‌پردازد:

مردمانش خیلی محترم حکومت عادل و ملت در نهایت نجات است.^۳
عباس افندی برای استحکام بخشیدن به روابط خود با آمریکا به آن دیار سفر کرد و منابع سرزمین خود را پیش‌کش آنها کرد و آرزوی رسیدن به مدنیت لجام گسیخته غربی، می‌نماید:

برای ترقیات مادیه ایران، بهتر از ارتباط با آمریکائیان نمی‌شود و هم از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه چه که

۱. احرار، شماره ۱، تیرماه ۵۸، ص ۶.

۲. ولی‌امراه، حصن حصین شریعت الله، ص ۴۳.

۳. خطابات عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۳۱.

مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام در میان ایران و آمریکا حاصل گردد خواه از حیث مدنیت جسمانیه خواه از حیث مدنیت روحانیه به یکدیگر معاونت نمایند.^۱

منفعت این معامله دوجانبه از این قرار بود که، بهائیت با آموزه‌هایش (که اهداف استعمار را تأمین می‌کرد) انتشار بیشتری یافت. آمریکا با ساخت مشرق الاذکار در خاک خود و ایجاد بیش از هزار و دویست مرکز بهائی در ایالات متحده و بخشیدن مبلغی حدود دو میلیون دلاراً و ترجمه و نشر آثار بهائی به زبان‌های اروپایی در ترویج این آیین سعی بسیار نمود. عباس افندی در توصیف این حمایت‌ها می‌نویسد:

این ملت (ایالات متحده آمریکا) که مشهوداً مشمول تأییدات موفوره الهیه بوده و چنان مقام بلند و پر مسئولیتی را در آن قاره مستعد احراز کرده اول ملت از ملل غرب بود که بعد از صعود حضرت بهاء الله و اعلان مرکز میثاق به حرارت و ضیاء اشعه ساطعه از امر الله روشن و مشتعل گردید... در جریان جنگ دوم در سرنگونی و برانداختن مروجین عقائد و نظریاتی که اساساً با مبادی آیین ما مبنایت دارد نقش قاطعانه ایفا کرده و ودرو ویلسن (Woodrow Wilson) رئیس جمهوری جاویدان این ملت این افتخار بی نظیر را احراز کرد که در میان زمامداران ممالک شرق و غرب یگانه شخصیتی بود که نوایای خیریه خود را که نزدیک به مبادی امر حضرت بهاء الله اعلان فرمود.^۲

■ (د) بهائیت صهیون

صهیونیسم به عنوان یک حرکت سیاسی در نیمه دوم قرن نوزدهم شروع به رشد کرد. هم‌زمان با آغاز جنگ جهانی اول پیوند منافع قدرت‌های بزرگ اروپا و آمریکا با حرکت صهیونیسم در خاورمیانه به ایجاد یک کشور یهودی در

۱. همان، ص ۳۱-۳۰.

۲. ولی امرالله، حصن حصین شریعت الله، ص ۶۱-۶۰.

۳. همان، ص ۴۴-۴۳.

فلسطین انجامید. صدور اعلامیه «بالفور» در نوامبر ۱۹۱۷ از سوی انگلستان جهت تاسیس «موطن ملی یهود» در فلسطین تبلور این اتحاد منافع بود.^۱ با پی‌گیری‌های دولت انگلستان در دوم آوریل ۱۹۴۷ «کمیته ویژه سازمان ملل متحد در مورد فلسطین» تشکیل شد. این کمیته که دارای اختیارات وسیعی بود باید موضوعات مربوط به فلسطین را مورد بررسی قرار داده و در گزارش خود برای حل مسأله فلسطین پیشنهادهایی را تا اول سپتامبر ۱۹۴۷ ارائه دهد.^۲ شوقی افندی با مناسب دیدن موقعیت، اولین گام را برای ایجاد ارتباط با دولت غاصب اسرائیل برداشت و در نامه‌ای به رییس کمیته ویژه سازمان ملل متحد در ماجرای فلسطین می‌نویسد:

خوشوقتیم از این‌که فرضتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریه ما نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آینده این اراضی مقدسه و متنازع فیه روی دهد به اطلاع شما و همکاران محترممان برسائیم... موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است... تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است، زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز موسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است، زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرش سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیاست بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم... اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می‌گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آیین جهان آرا قرار دارد و نباید استقلال آن آیین و اختیار اداره امور بین‌المللی آن به وسیله این

۱. دکتر حمید احمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، ص ۳.

۲. همان، ص ۲۲۷.

مرکز و هم‌چنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبوره برای زیارت و با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند، رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد... نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستید خواهش دارم در سفارش‌ها و توصیه‌هایی که به سازمان ملل متحد در خصوص آینده فلسطین می‌کنید حفظ و وقایت بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته‌اید مراتب قدردانی خود را اظهار و با کمال امیدواری دعا می‌کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبه شما راه حل سریع و منصفانه‌ای برای تصفیه معضلاتی که در موضوع فلسطین پیش آمده پیدا شود.^۱

امضاء، شوقی ربانی - ۱۴ جولای ۱۹۴۷

عباس افندی که در زمان حیاتش، رایحهٔ ایجاد حکومت غاصب اسرائیلی را استشمام کرده بود دریافت که باید برای ادامه حیات و تداوم آیین ساختگی خود در پناه یهودیان قرار گیرد. وی می‌گوید:

عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود سلطنت داودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت.^۲

او برای تحقق این مطلب دست به دعا برمی‌دارد و می‌گوید:

الهی اجعل بنی اسرائیل عزیزاً و اجمع شملهم فی الارض المقدسه:
خداوند! بنی اسرائیل را عزیز گردان و جماعت آنها را در ارض مقدس (فلسطین) جمع گردان.^۳

و بعد خداوند را به واسطه این امر می‌ستاید:

حال ستایش تو را که روز آن آسایش آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد، اسرائیل عن قریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل

۱. ولی امر الله، توقعات مبارکه (۱۹۴۵-۱۹۵۲)، ص ۸۶-۸۰.

۲. دکتر حبیب مویذ، خاطرات حبیب، ص ۲۰.

۳. همان.

شود... پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راه‌های دور با نهایت سرور به
ارض مقدس رود.^۱

این سرور و شادمانی برای تسلط قومی که بیشترین عداوت را با اسلام
داشته‌اند^۲ به جهت فراهم کردن زمینه احداث مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل و
سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان و برای برطرف کردن بزرگ‌ترین مانع،
بر راه رهبری شوقی (بازماندگان خانواده اعضا و افنان که حاضر به همکاری و
زعامت او نبودند) صورت گرفت.^۳ شوقی که شورای بین‌المللی بهائی را تشکیل
داده بود یکی از اهداف آن را برقراری ارتباط با اسرائیل می‌داند و می‌نویسد:
با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.^۴

تلاش‌های بهائیان در به ثمر رسیدن دولت صهیونیستی اسرائیل بی‌جواب
نمانده و این دولت غاصب در برپا شدن مراکز بهائی آنها را یاری نمودند. شوقی
افندی بشارت می‌دهد:

به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر
مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید.^۵

اسرائیل آیین بهائی را مستقل اعلام کرده و مالیات را از اماکن آنها حذف
می‌کند.

در این سنین اخیر پس از استقرار امور (دولت اسرائیل) در ارض اقدس
اقرار بر استقلال آیین بهائی نموده و در حمایت مقامات مقدسه در دو
مدینه عکا و حیفا ادنی فتور و قصوری ننموده و اراضی موقوفه روضه
مبارکه علیا و مقام اعلی و اماکن متبرکه و معاهد دیگر را با وجود اتساع
و تعدد از مالیات ملی و محلی هر دو معاف نموده و قصر مبارک مزرعه را
بر حسب حکم مبرم به هیئت اوقاف اسلامی تسلیم بهائیان نموده.^۶

۱. همان، ص ۵۴-۵۳.

۲. «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ؛ هر آینه دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان یهود را خواهی
یافت» (مائده / ۸۲).

۳. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۶۶.

۴. اخبار امری، سال ۱۳۲۹، ش ۸-۹، ص ۵.

۵. ولی امر الله، توقیعات مبارکه (۱۹۴۵-۱۹۵۲) تلگراف ۱۵، دسامبر سنه ۱۹۵۱.

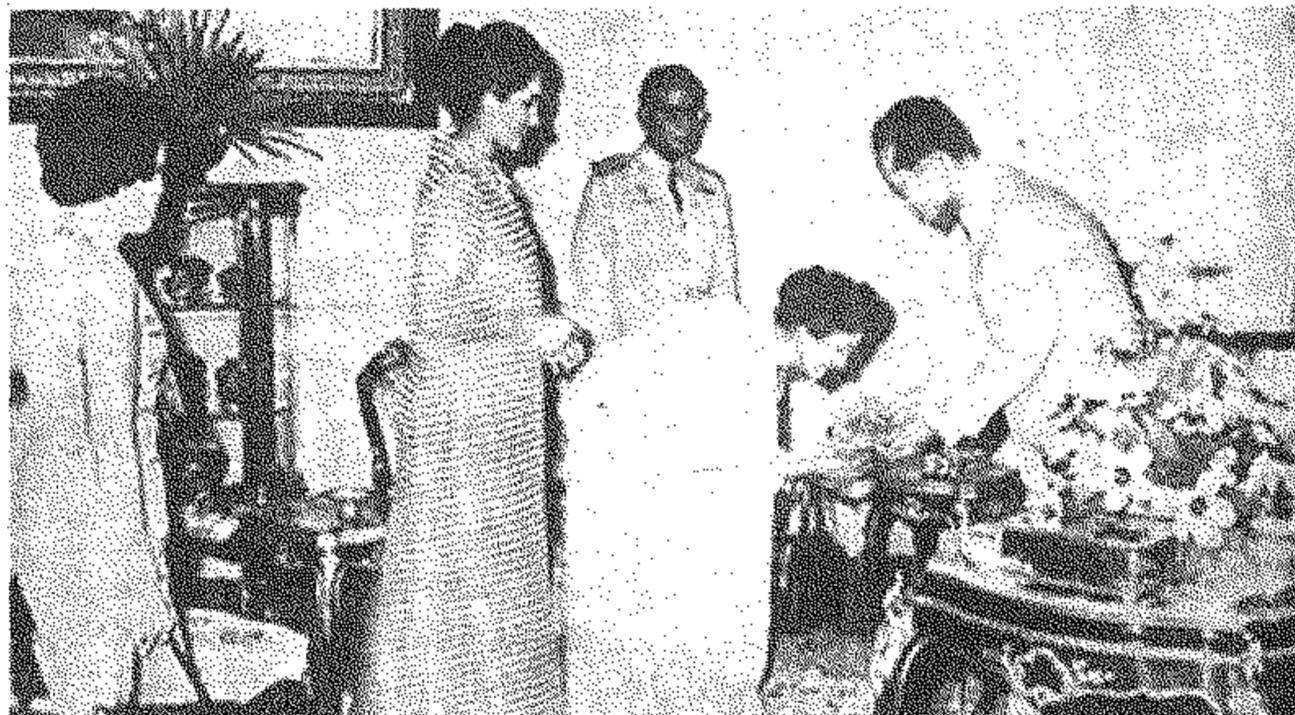
۶. همان (۱۹۵۲-۱۹۵۷)، ص ۱۶۵.

همسر شوقی افندی - روحیه ماکسول - در رابطه با ارتباط بهائیان و مقامات اسرائیل می نویسد:

من ترجیح می دهم که جوان ترین ادیان در یکی از تازه ترین کشورهای جهان نشو و نما یابد و در حقیقت باید گفت آینده ما چون حلقهات زنجیر به هم پیوسته است.^۱

بهائیان اگرچه در اثر خوش خدمتی جزء بدنه اصلی تشکیلات صهیونیستی شده بودند اما از مسائل امنیتی رژیم اسرائیل مستثنا شده بودند. یکی از بهائیان به نام «فریدون رامش فر» پس از دیدار از اسرائیل می گوید:

دولت اسرائیل آن قدر نسبت به بهائیان خوش بین است که در فرودگاه خود، احباء (بهائیان) را بازرسی نمی کند به طوری که وقتی رییس کاروان، پلیس اظهار می دارد اینها بهائی هستند حتی یک چمدان را باز نمی کنند ولی بقیه مسافرین و حتی کلیمی ها را بازرسی می کنند. بطوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود چرا بهائیان را بازرسی نمی کنید و ما را که موطن مان این جا است مورد بازرسی قرار می دهید.^۲



رئیس بهائیان تایلند در حال تعظیم به نایت پاسال (سوم از راست) در کنار روحیه ماکسول (بیوه شوقی افندی) در اسرائیل

۱. اخبار امری، سال ۱۳۴۰، شماره ۱۰، دی ماه، ص ۶۰۱.
۲. تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۳۰، سند شماره ۲/۹۰.

■ هسبائیت و خاندان پهلوی

با روی کار آمدن خاندان پهلوی که فقط نام اسلام را یدک می‌کشیدند و بیشترین خصومت‌ها را نسبت به مسائل اسلامی از خود نشان دادند رواج بهائی‌گری به اوج خود رسید. بهائیان با استفاده از این فرصت طلایی در بسیاری از پست‌های کلیدی این مملکت جا گرفتند.^۱ تعلق خاطر محمدرضا پهلوی و پدرش به عده‌ای از بهائیان عامل اصلی این رواج بود. ارتشبد فردوست^۲ می‌نویسد:

محمدرضا از تشکیلات بهائیت و به خصوص افسراد بهائی در مقامات مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آنها حسن ظن نشان می‌داد. اصولاً رضاخان نیز با بهائیت روابط حسنه داشت تا حدی که اسدالله صنیعی را که یک بهائی طراز اول بود آجودان مخصوص محمدرضا کرد، صنیعی بعدها بسیار متنفذ شد و در زمان علم و حسن علی منصور و به خصوص هویدا به وزارت جنگ و وزارت دربار رسید.^۳

با وجود این روحیه شاه و بی‌تفاوتی‌هایش در برابر اطرافیان، او تصمیم داشت بهائیت را در ایران رسمی کند ولی جمال عبدالناصر از تعلق خاطر شاه ایران پرده برداشت:

جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بهانه‌ای به دست آورد و گفت شاه ایران بهائی شده و دستورات اسلام را زیر پا گذاشته است وی اضافه کرد شاهنشاه ایران راهی را دنبال می‌فرماید که حضرت بهاءالله گفته است.^۴ تا جایی که نفوذ بهائیان به حدی گسترش یافت که در برهه‌ای از حکومت پهلوی زمام امور به دست آنان افتاد. در ادامه به چند

۱. در گزارش ساواک لیست پرسنل بهائی ارتش، شهربانی و ژاندارمری و موسسات تابعه را ۱۱۲ نفر و لیست کارمندان عالی رتبه دولتی بهائی را ۵۶ نفر ذکر می‌کند. «جواد منصور، همان، ج ۱، سند شماره ۲/۸۲».

۲. ارتشبد فردوست یکی از برجسته‌ترین و موثرترین چهره‌های سیاسی - اطلاعاتی رژیم پهلوی است که در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، فردوست نه فقط صمیمی‌ترین دوست او بلکه تنها فردی بود که با شاه و ملکه یزینتر یک میز غذا می‌خورد و محرم اسرار محمدرضا بود. فردوست در رأس مهم‌ترین ارکان اطلاعاتی رژیم پهلوی «دفتر ویژه اطلاعات» که سازمان اطلاعاتی شخصی شاه محسوب می‌شد بر کل سیستم سیاسی و اطلاعاتی کشور - و حتی بر ساواک - نظارت داشت و رابطه شخصی شاه را با مهم‌ترین ارگان‌های اطلاعاتی همسنگ برقرار می‌ساخت. «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۸».

۳. حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، ج ۱، ص ۲۷۴.

۴. تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، سند شماره ۲/۸۲.

نمونه از حضور عناصر فعال بهائی در دربار شاه ایران اشاره می‌شود: عبدالکریم ایادی^۱ نفوذ بسیار زیادی در دربار شاه داشت. به اعتراف فردوست «سلطنت واقعی از آن ایادی بود».^۲ او با سعی و تلاشی که برای نخست‌وزیری هویدای بهائی نمود توانست کلید بسیاری از وزارت‌خانه‌ها را به دست بهائیان بدهد. با این حمایت گسترش بهائیان به حدی رسید که تعدادشان به سه برابر افزایش یافت. بیشتر بهائیان در پست‌های مهم قرار گرفتند و دیگر بهائی بیکار در ایران وجود نداشت.^۳ این رفتار درباریان از نگاه تیزبین روحانیان و علمای بیدار اسلام دور نماند. با شعله‌ور شدن خشم مردم علیه بهائیان و سخنرانی مرحوم فلسفی در این خصوص، شاه دستور داد تا حضیره القدس (عبادتگاه بهائیان) در تهران تخریب شود. با این اتفاق، «ایادی» به ایتالیا گریخت و ۹ ماه در آنجا بود.^۴ هدف ایادی از نفوذ در دربار شاه، جمع‌آوری اطلاعات برای اربابان آمریکایی و انگلیسی خود بود:

ایادی همواره در زندگی خصوصی محمدرضا و زنان و اطرافیان‌ش رسوخ داشت و هر اطلاعی که ممکن بود کسب می‌کرد و رساندن آن هم به انگلیسی‌ها آسان بود، زیرا همیشه چه در خانه محمدرضا و چه در خانه دوستان ایادی و در میهمانی‌ها عنصر مطلوب سفارت و رییس MI6 سفارت حضور داشت به علاوه شاپورچی که مکمل اعضای سفارت بود.^۵ میرزا رضا قنساد - پدر بزرگ هویدا - از بهائیان مخلص و فداکار و مجذوب عباس افندی بود. او به واسطه نزدیکی به عباس افندی از خشم مردم مسلمان پیم و هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود. از این رو به «عکا» رفت و خود را در خدمت عباس افندی قرارداد. عباس افندی به پاس این خدمات،

۱. ایادی، پزشک متوسطی بود که پدرش از رهبران مذهبی بهائی‌ها بوده (و دلیل شهرت ایادی به این نام انتساب پدرش به ایادیان امرالله که از حامیان اصلی عباس افندی بوده‌اند می‌باشد) و این سمت به ایادی به ارث رسیده بود. با وجود بیماری محمدرضا شاه ایادی به عنوان پزشک به دربار معرفی شده و به گونه‌ای در دربار نفوذ پیدا می‌کند که در ابتدا قرار بود هفته‌ای سه بار به محمدرضا مراجعه کند حضورش به صورت روزانه و مستمر شد تا حدی که ایادی با نفوذترین فرد دربار شد و هشتاد شغل در حکومت محمدرضا را عهده‌دار گردید.

۲. حسین فردوست، همان، ج ۱، ص ۲۰۲.

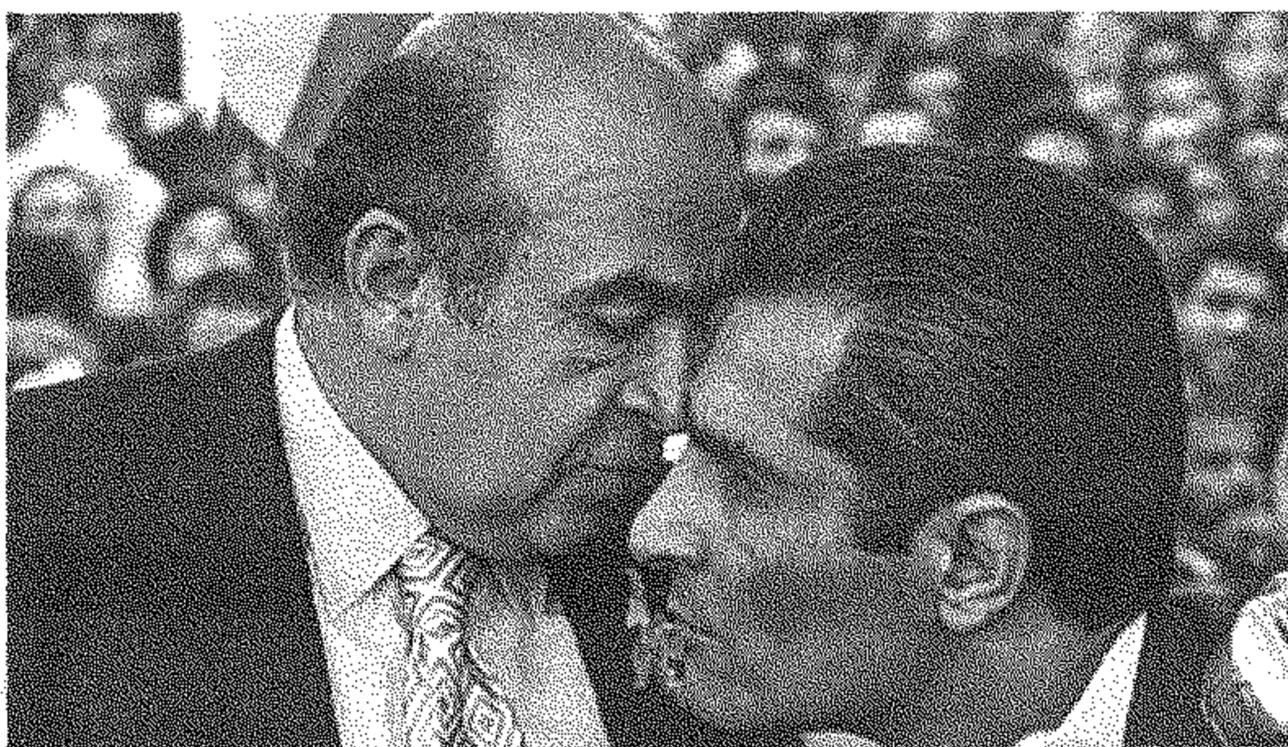
۳. همان.

۴. همان، ص ۲۰۳.

۵. حسین فردوست، همان، ص ۱۹۹.

حیب‌الله خان - پسر میرزا رضا قناد - را به تحصیل مشغول کرد و به مدت دو سال او را راهی اروپا و هزینه تحصیل او را پرداخت نمود. حیب با مسلط شدن بر زبان‌های فرانسه و انگلیس به تهران آمد و در دستگاه سردار اسعد بختیاری نفوذ کرد و لقب «عین‌الملک» به خود گرفت.

عین‌الملک با کمک بختیاری‌ها به وزارت خارجه رفت و کنسول ایران در سوریه و لبنان شد. وی در این سمت به صورت پنهانی به تبلیغ بهائیت پرداخت و با دولت بریتانیا روابط حسنه برقرار کرد. بعد از آن که عین‌الملک مأمور جدّه شد و به دنبال اعتراض روزنامه‌های عربی به خاطر تبلیغات وی به نفع بهائیان، از بهائی بودن توبه کرد. او بعد از مدتی توبه خود را شکست و در زمرهٔ خادمین عباس افندی وارد شد.^۱



امیرعباس هویدا

امیرعباس هویدا فرزند عین‌الملک و توه میرزا رضا قناد به پیروی از اجداد خویش در مسلک بهائی وارد شد. او به تدریج به سران بهائی نزدیک شده و از هر خدمتی در راه ترویج این مسلک فروگذار نکرد.

هویدا، با سابقه‌ای که پدرش در وزارت خارجه داشت وارد این وزارتخانه شد. در زمان جنگ جهانی دوم با توجه به دوستی دیرین با عبدالله انتظام به سرکنسولی ایران در هامبورگ منصوب گردید.

۱. عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۷۵.

هویدا پس از ارتکاب تخلفاتی در هامبورگ به آنکارا منتقل شد. همزمان با این نقل مکان، عده‌ای از بهائیان به ترکیه رفتند و در سایه رهبری او به تبلیغات گسترده مشغول شدند این امر با واکنش دولت ترکیه مواجه شد و جمعی از بهائیان بازداشت و خواستار تغییر او شدند.

با دخالت انتظام، هویدا به شرکت ملی نفت منتقل شد. او با استفاده از این فرصت تعدادی از بهائیان را در کارهای موثر شرکت نفت گمارد.

با روی کار آمدن «منصور»، وزارت دارایی به هویدا بسپرده شد. در این فرصت نیز افرادی از جامعه بهائی مانند «اریاب فرهنگ مهر» به دستور وزیر دارایی به مناصب کلیدی و بالایی دست یافتند.^۱

با تلاش‌ها و زمینه‌چینی «ایادی»، نخست‌وزیری حکومت محمدرضا شاه به هویدا سپرده شد. به روایت ارتشبد حسین فردوست در این مرحله از تاریخ سلطنت پهلوی، بهائیت در دربار شاه ترقی بسیار نمود و باعث شد ثروت زیادی را به دست آورند. بهائیان با رسوخ در دربار شاه ایران برای ثروتمند شدن جامعه بهائی استفاده کرده تا از این طریق اقتصاد مملکت را به دست گیرند، چنان‌که نعیمی (پدر زن خسروانی که از مقامات مهم بهائیت بود) و تزه که زمین ۵۰۰۰ متری بر خیابان آیزنهاور (نرسیده به پیسی کولا) را به جامعه بهائیت اهداء کرده بود... آبادی حدیقه (شسرق اقدسیه) نیز متعلق به بهائی‌ها بود... بهائی‌ها اراضی شمالی حدیقه را تا قله کوه دیوار کشی و تصرف کرده بودند. آنها در اتوبان تهران - کرج (نرسیده به کرج، سمت راست) نیز اراضی وسیعی را تصرف کرده و گنبد آبی رنگی به پا کرده بودند. از این نمونه‌ها زیاد بود.^۲ با شهرت یافتن تعلق هویدا به بهائیت^۳ در ایام صدارتش، امام خمینی رحمته الله علیه هوشیارانه در مقابل انحرافات به روشنگری پرداختند. ایشان در اردیبهشت ۱۳۴۲

۱. همان، ص ۳۷۶-۳۷۵.

۲. همان، ص ۳۷۵.

۳. در این خصوص اسناد زیادی از جمله نامه مورخ ۱۳۴۳/۶/۱۲ قاسم اشراقی از سران جامعه بهائی به مناسبت تصادف هویدا در جاده شمال و گزارش ساواک از جلسه بهائیان ناحیه ۲ شیراز مورخ ۱۳۵۰/۵/۱۹ و... وجود دارد که برای اطلاع بیشتر به کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ص ۳۸۴-۳۹۷ مراجعه کنید.

در جمع روحانیون و مردم همدان، مردم را از عمق فاجعه آگاه کرده و فرمودند: دین شما مردم مسلمان در معرض مخاطره و هجوم قرار گرفته است؛ دولت شما می‌خواهد به دست بهائی‌ها و اسرائیلی‌ها شما را از بین ببرد. بدانید که دولت شما به دو هزار نفر بهائی، هر یک پانصد دلار کرایه طیاره داده که به لندن بروند، جمع شوند و علیه قرآن و پیغمبر شما تصمیم بگیرند. دولت شما در یک معامله فروش روغن و مواد نفتی از شرکت نفت به «تابت پاسال»^۱ بهائی، پنج میلیون تومان استفاده رسانیده است که با این پول، مخارج اعزام بهائی‌ها به لندن و تبلیغات بهائی تأمین بشود. به مردم بگویید: از مالیاتی که دولت شما از شما مسلمان‌ها می‌گیرد، این مخارج را می‌کند و یهودی و اسرائیلی و بهائی را تقویت می‌کند.^۲

آمیختگی زیاد محمدرضا پهلوی با بهائیان و حمایت‌های همه جانبه از آنها^۳ باعث شد زمزمه بهائی بودن شاه ایران بر سر زبان‌ها بیفتد. به گفته یک مبلغ بهائی: کارهایی اکنون به دست اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر صورت می‌گیرد هیچ کدامش روی اصول دین اسلام نیست، زیرا خود شاه به تمام دستورات بهائی آشنایی دارد و حتی ایشان با اشرف پهلوی در دوران کودکی در مدرسه بهائیان در خیابان امیریه که آن زمان از مدارس عالی تهران بود درس خوانده‌اند و دلیلش آن است که عکس آن زمان شاه و اشرف هم اکنون موجود است... حالا مردم احمق می‌گویند شاه بهائی است چه کار می‌توانند بکنند، فلسفی بالای منبر می‌گوید: شاها مواظب باش بین دکتر شما چه شخصی است کارها را به دست بهائی‌ها ندهید... هم اکنون تیمسار صنیعی وزیر جنگ و تیمسار شیرین سخن بهائی هستند.^۴

۱. از سرمایه‌داران معروف بهائی. او صاحب کارخانه نوشابه سازی پرسی کولا و چندین کارخانه و واحدهای ساختمانی بزرگ در تهران و شهرستان‌ها بود. در کارخانه‌ها و مراکز تولیدی او فقط بهائی‌ها دست اندرکار بودند....

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. ساواک از چاپ و نشر کتابی که توسط اسماعیل راہین در مورد تاریخچه و فعالیت‌های بهائیان ایران نوشته شده بود جلوگیری می‌کند و حتی نسخه دست‌نویس آن را از نویسنده اثر می‌گیرند. «تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، سند شماره ۲/۸۴».

۴. جواد منصوری، همان، سند شماره ۲/۸۵.

■ (و) جنگ افروزان مدعی صلح

بهائیان که ادعای صلح و دوستی شان گوش عالمیان را کر کرده است در طول تاریخ پیدایش خود، به خون‌ریزی‌های زیادی دست زده، جنگ‌های بسیاری را به راه انداخته یا حمایت کرده‌اند. در جریان جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۴۶ بهائیان علاوه بر تبلیغ به نفع اسرائیل غاصب، فعالیت زیادی برای جمع‌آوری پول و خرید مایحتاج اسرائیلیان و کمک به این ارتش غاصب نمودند. در گزارش ساواک آمده است:

مبلغی در حدود ۱۲۰ میلیون تومان به وسیله بهائیان ایران جمع‌آوری گردید و تصمیم دارند این مبلغ را در ظاهر به بیت‌العدل در حیفا ارسال نمایند، ولی منظور اصلی آنها از ارسال این مبلغ کمک به ارتش اسرائیل می‌باشد مقدار قابل ملاحظه‌ای از این پول به حبیب ثابت تعهد و پرداخت شده است.^۱

■ ۴. بهائیان در فضای مجازی؛ تحلیل محتوا

بهائیان برای گسترش حجمه تبلیغات خود و تاثیر بر افکار عمومی، با بهره‌گیری از قدرت رسانه‌های الکترونیکی در صحنه اینترنت و ماهواره حضور پررنگی یافته‌اند. مانور تبلیغی بهائیان در سایت‌ها و وبلاگ‌هایشان بیشتر برای این است که تعالیم بهائی را به عنوان اصولی همگام با نیازهای جوامع امروزی جلوه بدهند. مطرح کردن این آموزه‌های پوشالی و غیر واقع فقط برای منحرف کردن افکار عمومی است تا در سایه بزرگ‌نمایی این تعالیم بی‌هویت و بی‌مقدار، کسی بر حقیقت سست و بی‌بنیان این فرقه آگاه نشود.

۱. تبلیغ و بزرگ‌نمایی تعالیم^۱ بهائیت: در هر آیین و مسلکی، تبیین احکام یا به عبارتی بایدها و نبایدهای شرعی، که با زندگی روزمره انسان‌ها چه در جنبه فردی و چه اجتماعی گره خورده است، ضروری به نظر می‌رسد. ولی در بیشتر سایت‌های بهائیان مطلبی از احکام گفته نشده است آنها بیشتر به

۱. همان، سند شماره ۲/۹۶.

۲. تعالیم بهائی در واقع شعارهایی است غیر از عقاید، که بهائیان این تعالیم را جزء اصول دیانت ساختگی خود می‌دانند.

دنیال پررنگ کردن تعالیم این آیین به عنوان اصول اعتقادی خود هستند. این امر نشان می‌دهد که این فرقه هیچ تقیدی نسبت به احکام شرعی آیین خود ندارند و از این راه در پی سرپوش گذاشتن بر مطالب سستی هستند که رهبرشان به اسم احکام برای بهائیان بیان کرده است. این‌ها از این طریق می‌خواهند آیین ساختگی خود را تجدد طلب و همگام با زمان جلوه دهند.

بهائیان نه تنها احکام را به حاشیه رانده‌اند، حتی عقایدی را که در تمام ادیان مورد تأکید قرار گرفته (مانند معاد و قیامت) مورد بی‌تفاوتی قرار داده‌اند.

۲. معرفی شخصیت‌ها: در سایت‌های بهائی مانند نوشته‌هایشان برای بزرگ جلوه دادن رهبرانشان سعی کرده‌اند حوادث زندگی و اشتباهات آنها را به گونه‌ای جلوه دهند که خواریشان عزت شود و گناهانشان صواب.

۳. اخبار: بیشتر اخبار سایت‌های بهائیان به دنیال جوسازی برای تخریب و متهم کردن جمهوری اسلامی ایران هستند. خبرهایی که در سایت‌های بهائیان منتشر می‌شود از همدستی آنان با دشمنان ایران حکایت دارد.

بهائیان که بر اساس دستورهای رهبرانشان حق دخالت در امور حکومت‌ها را ندارند و نباید برخلاف قوانین کشوری عمل کنند، نوک پیکان تبلیغاتشان جمهوری اسلامی ایران را هدف قرار داده و بلندگوی تبلیغاتی دشمنان این مرز و بوم شده‌اند. اینان با جوسازی به دنیال متهم کردن ایران به نقض حقوق بشرند و آب به آسیاب بدخواهان این مرز و بوم می‌ریزند.

مگر سوء استفاده از چهره‌های مخالف نظام اسلامی ایران برای ایجاد تنش، دخالت در امور یک کشور نیست؟

نوشتن و انتشار مقالات برای مقابله با اسلام و استفاده از چهره‌های ضد اسلام از جمله فعالیت‌های سایت‌های بهائی است.

۴. عضوگیری: در سایت‌های بهائی با ثبت نام از افراد، سعی در جذب عضو و تحت پوشش قرار دادن اعضا دارند، پیشنهاد ارسال خدمات با گرفتن آدرس به وسیله ایمیل از این موارد است.

۵. اطفال و نوجوانان: بخش‌های ویژه‌ای برای تأثیرگذاری بر اذهان کودکان و نوجوانان طراحی شده که در آن از موسیقی و سرود بهره برده‌اند. تصاویر، سرودها، کتاب‌خانه، نظرسنجی و پیام‌های بیت‌العدل بهائیان از دیگر مطالب این سایت‌هاست. مطالب فوق، قسمتی از فعالیت سایت‌های بهائی از جمله؛ دیانت بهائی، سرویس خبری جامعه جهانی بهائی، ساغر، پژوهش نامه، ولوله در شهر ورقا و چندین سایت دیگر است.

■ خلاصه فصل

۱. رهبران: در اواسط دوره قاجار، علی محمد شیرازی، از شاگردان مکتب سیدکاظم رشتی، با حمایت دولت روسیه ادعای باییت و سپس مهدویت نمود. او با رد ختم نبوت، شریعت محمدی صلی الله علیه و آله را نسخ و خود را پیامبر خواند. او کتاب «بیان» را به عنوان کتاب آسمانی خود معرفی کرد. در آغاز راه عده‌ای از شیخی مسلکان که به «حروف حی» معروف شدند به او پیوستند.

علی محمد شیرازی با آشکار ساختن ادعاهای خود از طرف علماء طرد و محبوس شد. او پس از سخنان خود دوبار توبه کرد ولی بالاخره به سبب ادعاهای بی‌اساسش به اعدام محکوم شد. بعد از اجرای حکم، بدنش برای عبرت عموم به خندق بیرون از شهر افکنده شد.

بر اساس آنچه در کتاب‌های بهائیان آمده علی محمد شیرازی، یحیی صبح ازل را به جانشینی خود منصوب کرد. اما در نهایت حسینعلی نوری با فرستادن نامه به مناطق مختلف و دادن وعده و وعیدهای بی‌شمار و جمع‌آوری اراذل و اوباش در اطراف خود، بر برادر خود پیشی گرفت و عده‌ای از پیروان باب گرد او جمع شدند و بهائیت را بنیان نهاد.

حسینعلی نوری که دارای افکار صوفیانه و تفکرات شیخیه بود و از سایر ادیان نیز برداشت‌هایی را به همراه داشت، با صدور الواح و نگارش چند کتاب دستورالعمل‌هایی را برای بهائیان صادر کرد. او پس از ۷۶ سال زندگی در عکا

از دنیا رفت. با درگذشت او میان سه برادر از همسر دوم او با عباس افندی که فرزند اولین همسر او بود اختلاف افتاد. عباس افندی با زیرکی توانست گوی سبقت را از دیگر برادران خود بر بآید و بر مسند رهبری بهائیان تکیه زند. عباس افندی برای ترویج بهائیت به انجام مسافرت‌های زیادی مبادرت ورزید و تعالیم بهائیان را به عنوان اصول بنیادین بهائیت تبلیغ نمود. او توانست شالوده و بنیاد اصلی نظم اداری بهائی را پایه‌گذاری و محافل ملی و محلی بهائیان را تشکیل دهد. انتقال نمادین جسد باب به عکا و جهد بسیار در ترویج بهائیت از دیگر فعالیت‌های عباس افندی است. او پس از ۸۰ سال زندگی و مقابله با اسلام درگذشت، و شوقی افندی زعامت بهائیان را به عنوان ولی امر بر عهده گرفت. شوقی افندی که در کشورهای اروپائی تحصیل کرده بود، به ترجمه آثار بهائی پرداخت و نظم اداری و محافل ملی و محلی بهائیان را گسترش بیشتری داد. شوقی دارای انحرافات اخلاقی بوده و در نهایت به صورتی مشکوک از دنیا رفت.

۲. زمینه‌ها و علل شکل‌گیری: حضور علی محمد شیرازی در مکتب شیخ عابد، از پیروان شیخ احمد احسائی، و شرکت در درس سید کاظم رشتی زمینه آشنائی و قبول تفکراتی مانند رکن رابع و باب امام زمان را برای او فراهم ساخت.

علاوه بر تأثیر تفکر صوفیانه و شیخیه عوامل دیگری نیز در شکل‌گیری جریان باییت و بهائیت در اواسط حکومت قاجار دخالت داشته است:

۱. تأثیر پذیری رهبران بایی از شیخیه به واسطه شاگردی در مکتب شیخی مسلکان و سید کاظم رشتی؛

۲. رنج‌های فراوانی که مردم در اثر فقر و شرایط بد اقتصادی متحمل شده بودند. همچنین جنگ‌های فراوانی که حاکمان وقت برای تثبیت حکومتشان بر مردم تحمیل کرده بودند، سبب خسته‌شدن مردم از شرایط آن زمان شده بود. از این روی صبرانه مشتاق ظهور منجی موعود بودند. تا در سایه ظهور دولت حق آن حضرت از گرفتاری‌ها نجات یابند.

۳. فقر فرهنگی مردم، رواج خرافات و برداشته‌های نادرست از آموزه‌های دینی نقش به‌سزائی در قبول پابیت و بهائیت داشته است.

۴. قدرت طلبی و حب جاه و مقام، از عواملی است که برخی انسان‌ها را از اعتقادهایشان دور ساخته و با ایجاد گروه و فرقه‌ی جدید در پی دست یافتن به ریاست و زعامت هستند.

۵. استعمار در درازای تاریخ نقش غیر قابل انکاری در ایجاد جریان‌ها و فتنه‌ها ایفا کرده است. از طرفی اسلام حقیقی همیشه مانعی در مقابل نقشه‌های استعمارگران بوده است. از این‌رو سردمداران دول استعماری با طراحی نقشه ایجاد فرقه‌ها در پی گسست میان مسلمین و ضربه زدن به اسلام بوده‌اند. این همان تفرقه بیفکن و حکومت کن، است.

۳. انشعابات و اختلافات: بهائیان علی‌رغم شعار معروف خود مبنی بر عدم نزاع و جدال میان پیروان بهائیت، به مرور دچار بحران و اختلاف شده و به انشعابات گوناگونی تبدیل شدند. اختلاف و نزاع بر سر جانشینی باب موجب پدید آمدن چند شعبه در این فرقه گردید. تمام این اختلافات از عنوان «من یظهر الله» در کتاب «بیان» علی محمد باب ریشه می‌گرفت به طوری که چند نفر خود را مصداق آن می‌دانستند.

میرزا یحیی نوری (صبح ازل) خود را جانشین واقعی باب می‌دانست و فرقه ازلیه را تأسیس کرد. وی پس از فرار به سوی عراق با برادرش میرزا حسینعلی اختلاف شدیدی پیدا کرد که منجر به قتل و کشتارهای وحشیانه در میان یاران‌شان شد. نتیجه این درگیری تبعید ازل به جزیره قبرس و حسینعلی بهاء به فلسطین بود. از سویی تشکیل فرقه بهائیت از جانب حسینعلی نوری به لحاظ حمایت بیگانگان، رونق بیشتری یافت. بعد از مرگ حسینعلی بهاء، اختلاف بین فرزندان او بر سر جانشینی پدر، باعث انشعاب در فرقه بهائیت شد. عباس افندی (عبدالبهاء) که از پیروان بیشتری برخوردار بود، رهبری این فرقه را به خود اختصاص داد که به «تابتین» موسوم شدند. برادرش «محمدعلی افندی» که پیروان کمتری داشت به «ناقضین» معروف شدند.

ثابتین معتقدند بهاء، عباس افندی را جانشین اول و محمدعلی افندی را جانشین بعد از او قرار داده است. علی رغم وصیت بهاء، پس از مرگ عباس افندی، نوه دختری او، شوقی افندی بدون توجه به محمدعلی افندی بر کرسی ریاست بهائیت تکیه زد. پس از مرگ شوقی نیز، اختلاف در میان بهائیان شدت بیشتری گرفت. تقسیم بهائیان به «بیت العدلی»، پیروان «روحیه ماکسول - همسر انگلیسی شوقی -»، بهائیان «ارتدوکسی»، پیروان «میسن ریمی» از ایادیان امر و اهل ایالات آمریکا، نتیجه این اختلافات بود.

۴. تشکیلات اداری: بهائیت که با هدف مبارزه با اسلام پایه ریزی شده است، برخلاف ادیان الهی از تشکیلات پیچیده‌ای برخوردار است. به گونه‌ای که زنجیره به هم پیوسته این تشکیلات آن را به مرکزی برای جاسوسی بدل ساخته است.

۱. «بیت العدل» عالی‌ترین مقام قانون گذاری و مسئول اداره امور جامعه بهائی است. اعضای این مجمع هر پنج سال یک بار توسط انجمن روحانی بین‌المللی انتخاب می‌شوند. اعضای بیت العدل برخلاف اعتقاد به تساوی حقوق زنان و مردان باید از میان مردان انتخاب شوند. اعضای بیت العدل نزد بهائیان عاری از هر خطا هستند. تصمیمات آنان معصومانه است. سرپیچی از فرمان آنان سبب طرد روحانی فرد خاطی می‌شود. مصدر تشریح احکام بودن، و حل تمام مشکلات بهائیان از جمله اختیارات این تشکل است.

۲. «محافل ملی و محلی» بعد از بیت العدل، مرجع مطاع و مصدر امر بهائیان است. هر چند که سابقه تشکیل این محافل قبل از بیت العدل است اما از نظر رتبه بعد از آن قرار دارد. نظارت بر امور «محافل محلی» و تعیین حدود وظایف آنان از جمله وظایف محافل ملی است.

محافل محلی در هر منطقه و محله‌ای که ۹ نفر بهائی حاضر باشند تشکیل می‌شود. سرپرستی کامل همه فعالیت‌های محلی بهائیان از قبیل تبلیغ، رهبری برنامه‌های آموزشی، انجام امور انتشارات و تالیفات، اجرای ضیافت‌های ماهانه، جمع آوری کمک‌های مردمی از جمله وظایف محافل محلی است.

اعضای این محفل پس از انتخاب به هیچ وجه حق انصراف ندارند. در صورت انصراف محکومیت‌های زیادی شامل حال آنان می‌شود.

رهبران بهائی برای اینکه تسلط کامل بر بهائیان داشته باشند، قانون «تسجیل» را وضع کرده‌اند. تسجیل یعنی اینکه هر بهائی بعد از رسیدن به سن پانزده سالگی باید فرم اعلام بهائی بودن خود را تکمیل کند. در صورت امتناع از انجام این کار از جامعه بهائی طرد می‌شود.

۵. تبلیغ: اساسی‌ترین آموزه بهائیان تبلیغ است. تبلیغ جایگاه بالایی نزد بهائیان دارد. بر اساس تعالیم بهائی زن و مرد باید در تحصیل و فراگیری فنون تبلیغ تلاش نموده و همت خود را صرف این کار کنند. حسینعلی نوری و فرزندش عباس افندی توصیه‌های زیادی برای اجرای شیوه‌های تبلیغی نموده‌اند. داشتن چهره‌ای نفاق آلود و آشکار نکردن افکار و عقاید، مهمترین بخش تبلیغ است. پرهیز از مناظره و سؤال و جواب، از دیگر دستورات رهبران بهائی است. بهائیان برای جذب مردم به ویژه دختران و پسران جوان از هر وسیله‌ای بهره می‌گیرند. استفاده از موسیقی و برپایی مجالس مختلط زن و مرد و استفاده ابزاری از زنان از این قبیل است.

معبد بهائیان «مشرق الاذکار» نام دارد. این اماکن با اشراف محافل ملی و محلی برای فعالیت‌های تبلیغی استفاده می‌شود. این معابد در اشکال هندسی خاصی ساخته می‌شوند.

۶. بهائیت و سیاست: شعار رهبران بهائی عدم دخالت در امور سیاسی است. سرتافتن از این حکم مساوی با خارج شدن از محدوده بهائیت است. البته این مطلب، شعاری بیش نیست. بهائیان دسائسی چیره دست در معادلات سیاسی‌اند که برای اثبات این ادعا می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد.

۱. جاسوسی؛ چنان‌که در گزارشات ساواک موجود است.
۲. تبلیغ غیر قانونی؛ با وجود اینکه تبلیغ بهائیت در ایران ممنوع است، ولی با وجود شعار تابعیت از حکومت و قانون، در سطح گسترده‌ای اقدام به تبلیغ آئین خود می‌کنند.

۳. ارتباط با بیگانگان و سیاستمداران مانند روسیه، انگلستان، آمریکا، رژیم اشغالگر قدس؛
بهائیان در زمان رژیم پهلوی در پست‌های کلیدی مملکت نفوذ کرده و فعالیت‌های خود را گسترش دادند. «عبدالکریم ایادی» و «امیر عباس هویدا» بهائینی هستند که در دربار شاه نفوذ کردند.

در طول تاریخ، آدمی در امور فردی و اجتماعی خویش، از افراد و احزاب مختلفی تأثیر پذیرفته است. اما مهم‌ترین تکیه‌گاهی که توجه انسان‌ها را به خود جلب نموده و به دنبال آن به دل‌هایشان آرامش بخشیده است، وجود مقدس انبیای الهی است.

انبیاء، سفیران الهی برای هدایت بشر در امور دین و دنیا و سبب سعادت آنان هستند. تمام برنامه‌های ایشان در راستای همین هدف بزرگ، تحت لوای توحید است.

اتکای مردم به برنامه‌های انسان‌ساز انبیای الهی سبب شده برخی افراد و گروه‌های فرصت‌طلب برای رسیدن به اهداف نفسانی خویش برنامه‌ها و اندیشه‌های باطل خود را الهی جلوه دهند. تا از این راه اطمینان مردم را جلب کنند. شاید علت نفوذ فرقه‌ها و مذاهب گوناگون به همین امر برگردد چرا که آنان خود را در جایگاه والای نبوت و یا نزدیک به آن قرار می‌دهند.

فرقه ضالّه بهائیت از جمله فرقه‌هایی است که برای پیشبرد اهداف و اجرای برنامه‌های خود از این جایگاه مقدس استفاده نموده و حسینعلی نوری را پیامبر خود می‌دانند.



انماد و شعار بهائیان

در این بخش، نگاه بهائیت به مسأله نبوت و تعارض آن با قرآن و روایات اسلامی و همچنین ادعای پیامبری میرزا حسینعلی نوری مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

● ادعای پیامبری و الوهیت میرزا حسینعلی نوری

میرزا حسینعلی بهاء همانند علی محمد باب توانسته بود با عربی‌های سرشار از اغلاط ادبی، آیه سازی کند. او از مسأله «من ینظر الاهی» که در نوشته‌های باب آمده، استفاده کرده باب را مبشر ظهور خود، و خویش را موعود نامید، تا زمینه را برای اعلام ادعای پیامبری خود فراهم سازد. وی در ضمن نوشته‌ها و نامه‌هایش که به «الواح» معروف است، ادعای وحی و رسالت را مطرح کرد.

و مدعی شریعت جدیدی شد. سپس کتابی به نام اقدس نوشت و آن را حاوی شریعت خود معرفی کرد. برخی از ادعاهای او به عنوان نمونه بیان می‌شود:

۱- قد ظهر الموعود فی هذا المقام؛ به تحقیق موعود در این زمان ظهور کرد.
۲- ان آمنتم بنفسی تا الله هذا نفسی و ان آمنتم بایاتی تا الله نزل من عنده ما لانزل علی احد من قبل؛^۱ اگر به من ایمان آورده‌اید به خدا قسم این نفس من است. اگر می‌خواهید به آیات من ایمان بیاورید به خدا قسم بر من از طرف خدا نازل شده. آنچه که قبلاً بر کسی نازل نشده است.

۳- هذا یوم فیه اتی مشرق الوحی بایات بینات؛^۲ امروز روزی است که در آن وحی به آیات بینات آمده است.

وی اقدس را که پر از تناقض و تعارض‌های مفهومی و ادبی است، جامع شرایع الهی خوانده در حالی که شرایع گذشته را به طور کامل منسوخ و بی اعتبار می‌داند.

کتاب اقدس به شانی نازل شده که جاذب و جامع شرایع الهیه است.^۳ حسینعلی نوری برای توجیه تعارض گفته‌هایش و برای آنکه در انجام هر کاری و گفتن هر سخن - ولو مخالف عقل بدیهی و فطری - آزاد باشد برای پیامبری خویش، اختیارات مطلق و بی حد و حساب قائل شده و از آن به «فعال ما یشاء» تعبیر نموده است:

لیس لمطلع الامر شریک فی العصمه الکبری انه لمظهر فعل ما یشاء فی ملکوت الانشاء؛ یعنی: کسی در عصمت، شریک مطلع امر (بهاء) نیست همانا او مظهر یفعل ما یشاء در ملکوت انسان است.^۴

هم‌چنین در اقدس، مقام خود را مقام خدایی در عالم امر و خلق می‌پندارد؛ یعنی هر کاری را که بخواهد انجام دهد و هر دستوری را بخواهد، صادر می‌کند و کسی حق اعتراض ندارد:

۱. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۸۷.

۲. حسینعلی نوری، مجموعه الواح لوح برهان، ص ۱۳۲.

۳. همان، ص ۱۸۰.

۴. همو، لوح سید مهدی دهجی، ص ۱۲۴.

۵. همو، اقدس، ص ۴۵.

ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق الوحي و مطلع امره الذي كان
مقام نفسه في عالم الامر و الخلق؛^۱ اولین چیزی که بر بندگان واجب است
شناختن کسانی است که وحی بر آنها نازل می شود و مطلع امر هستند یعنی
کسی که دارای مقام خداوند در عالم امر و خلق هستند.

میرزا بهاء برای این که ادعای الوهیتش در بین مردم مقبول شود مقدماتی
ساخته است؛ نخست بحث شناخت خدا را مطرح کرده و هر گونه شناخت ذات
الهی را محال می داند. سپس، پیامبران را دارای روح الهی و غیر انسانی معرفی
کرده و آنان را غیر مخلوق و ازلی می داند:^۲

پیامبران الهی برخلاف ما واجد قدمت زمانی هستند. روح حضرت مسیح
قبل از تولد در این دنیا در عالم ارواح موجود بوده است.^۳

در مرحله بعد، پس از آنکه شناخت ذات خداوند را امر محال دانست،
پیامبران را جایگزین خدا بر روی زمین معرفی کرد و فلسفه وجودی پیامبران را
دسترسی به مقام الوهیت و ذات خداوند دانست. به عبارتی، پیامبران را خدای
روی زمین برای بشر قلمداد کرد. حال به برخی از نوشته ها و گفته های وی توجه
کنید. در لوحی خطاب به یکی از پیروان خود می نویسد:

ای سلمان، سیل کل به ذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد
بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه (پیامبران) از افق احدیه را بین
ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدسه را عرفان خود فرموده راهی
برای شناخت ذات قدیم نیست و پیامبران نفس الله بین عبادند.^۴

از این رو بهائیان میرزا حسینعلی را قائم مقام ذات الهی و خدای دم دست
بشر می دانند. و کلام او را کلام خدا محسوب می کنند.^۵

اما ظاهراً بهاء به قائم مقامی خدا و خدای روی زمین بودن رضایت نداشته
و برای ارتقای مقام، خود را خدا و ذات خداوندی معرفی می کند. خدایی که

۱. همان، ص ۱.

۲. رک: دیانت بهائی، ص ۱۵۹؛ حسینعلی بهاء، مجموعه الواح، ص ۱۰۲.

۳. ویلیام هاجر، همان، ص ۱۶۱.

۴. حسینعلی نوری، همان، ص ۴۴ و ص ۲۵۲.

۵. رک: ویلیام هاجر، همان، ص ۱۱۶.

برخلاف تمام آموزه‌های توحیدی ادیان، مظلوم، غریب، زندانی و بیچاره است. شاید این مطالب از نظر مخاطبین طنزآمیز باشد اما واقعیت این است که بهاء این چنین خود را معرفی نموده است. اکنون به چند نمونه از سخنان وی نظر نمایم تا ماهیت این خدای جعلی بیشتر آشکار شود:

یا ملاء الا نشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من شطر سجنه
الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتخر المتعالی العلیم؛^۱ ای مردم
بشنوید ندای مالک اسم‌ها، همانا او از زندان بزرگ صدا می‌زند که
خدایی جز من مقتدر و متکبر... نیست.

یا می‌نویسد:

لا اله الا انا مسجون الفرید؛^۲ خدایی جز من زندانی تنها نیست.
همچنین در جایی دیگر خود را خدای غریب و مظلوم معرفی می‌کند:
یا ایها الناظر الی شطری و المتوجه الی وجهی و امانادی باسمی ان استمع
النداء من افق البلاء انه لا اله الا انا الغریب المظلوم.^۳

□ تحلیل و بررسی

شاید کسانی باشند که بخواهند ادعاهای بهاء را به گونه‌ای توجیه نمایند و بحث تجلی که بسیاری از صوفیان آن را مطرح می‌کنند به میان آورند و مقصود از الوهیت را تجلی الوهیت بدانند اما به چند دلیل این توجیهاات پذیرفته نیست:
اول این‌که: هر انسانی هر چند مهذب‌ترین و کامل‌ترین شخص، مانند انبیا و اولیای الهی هیچ وقت نمی‌توانند مظهر کامل ذات الهی باشند، چرا که در هر صورت مخلوقند و مخلوقات همیشه نیازمند و فقیرند و انسان هر چه مقرب‌تر به خدا باشد فقر او نیز بیشتر می‌شود مانند ائمه اطهار علیهم‌السلام که مقرب‌ترین افراد هستند اما خود را فقیر درگاه الهی می‌دانند.

دوم این‌که: ذاتی که قابل فناست چگونه می‌تواند آینه ذات باقی شود! پس منظور از تجلی، ظهور قدرت و جلال حق و غلبه عظمت و کبریایی و نور او بر

۱. حسینی نوری بهاء، اقدس، ص ۱۲۳.

۲. همو، مبین، ص ۲۲۹.

۳. همو، آیات الهی، ج ۲، ص ۳۴.

وجود انسانی کاملاً مهذب است نه این که خدای متعال مقام الوهیت خودش را به مخلوق ضعیف و محدود خود واگذار کند.

سوم این که: هیچ فردی حتی پیامبر اسلام ﷺ به تنهایی نمی تواند مظهر کامل ذات الهی باشد بلکه به اندازه سعه وجودی خود می تواند محل تجلی صفات الهی قرار گیرد. ملا صدرا ی شیرازی رحمته الله علیه که خود از قائلین به تجلی ذات است در این زمینه می فرماید:

و اما ان ذاته لا یكون مشهوداً لاحد من الممكنات اصلاً... فكل منها ینال من تجلی ذاته بقدر و عائه الوجودی.^۱

حاصل کلام ایشان این است که: هر کدام از مخلوقات به اندازه گنجایش وجودی از تجلی ذات او بهره می گیرد.

بگرد آب زین بحر فیروزه ای	بگنجایش خویش هر کوزه ای
نبیند ز دریا بجز آب خویش	نداند کس از هستی خویش بیش

چهارم این که بهاء صراحتاً تجلی را رد می کند و خود را همان ذات خداوندی معرفی می کند:

قل لا یری فی هیکلی الا هیکل الله و لا فی جمالی الا جماله و لا فی کینوتی الا کینوته و لا فی ذاتی الا ذاته؛^۲ یعنی: بگو دیده نمی شود در هیکلم مگر هیکل خداوند و نه در جمالم مگر جمال او و نه در هستی ام مگر هستی او و نه در ذاتم مگر ذات خداوند.

سخن آخر این که بهائیان که به ظاهر می گویند ما به تمام ادیان الهی به ویژه اسلام و قرآن ایمان داریم، چگونه این همه آیات قرآن کریم را که فریاد لا اله الا الله سر می دهد فراموش نموده اند. آیاتی چنین روشن و صریح:

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۳؛ معبود دیگری را با خدا
مخوان که هیچ معبودی جز او نیست.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾

۱. صدر الدین محمد شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. حسینعلی نوری، مبین، ص ۱۷.

۳. قصص / ۸۸.

فَاعْبُدُونِ ﴿۱﴾؛ ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر به او وحی کردیم که همانا هیچ خدایی جز من وجود ندارد پس مرا بپرستید.
گوسفندان بهاء^۱ باید بدانند که تمام اهداف پیامبران الهی برای گسترش کلمه توحید و شعار شرک زدایی بوده است.

﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾^۲؛ و بی شک جهنم در انتظار کسانی است که خود را اله مردم می دانند.

﴿أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۳؛ اف بر شما و آنچه که غیر از خدا می پرستید.

● پندار بهائیان درباره پیامبری حسینعلی نوری

علی محمد باب و حسینعلی بهاء هیچ دلیل و مدرکی برای ادعاهای خود ارائه ندادند و صرفاً گفتارها و نوشته‌هایشان را تنها دلیل مدعای خود می دانستند. این امر معضلی برای بهائیان شد، لذا در مقابل سؤال‌های دیگران در مانده و از آن پس با تمسک به توجیهاات به فکر چاره‌جویی افتادند تا به خیال خود ادله‌ای بر اثبات پیامبری باب و بهاء، دست و پا کنند. آنان با این ادله که در واقع پنداری بیش نیست، به نوعی در تلاش‌اند تا اصل خاتمیت دین اسلام را مورد هجمه قرار دهند اما سستی دلایل‌شان بیش از آن است که بتواند ادله محکم عقلی و نقلی موضوع خاتمیت را خدشه‌دار نماید، مهم‌ترین پندارهای بهائیان عبارتند از: لزوم استمرار نبوت، پایان شریعت اسلام و استقامت و شهرت. اکنون به شرح و تفصیل هر کدام از آنها توجه نمایید تا سستی این دلایل روشن گردد.

□ پندار اول: لزوم استمرار نبوت

بهائیان، وضعیت فعلی جهان، تغییر و تحولات و پیشرفت‌های جدید علمی و

۱. انبیاء / ۲۵.

۲. لقبی که خود بهاء با عنوان یا «اغنام الله» یعنی ای گوسفندان خدا به پیروان خود داده است.

۳. انبیاء / ۲۹.

۴. انبیاء / ۶۷.

ارتباطی را بهانه‌ای برای لزوم استمرار امر نبوت قرار داده‌اند و می‌گویند: تغییر و تحول در احوال بشر، نیاز به نبوت را ضروری می‌نماید. یکی از نویسندگان بهائی در این مورد چنین نوشته است:

چون بشر دگرگون می‌شود حقایق او هم دگرگون می‌گردد و از آن جایی که حقایق او تغییر می‌یابد، روابط ضروری منبعت از آن حقایق نیز تبدیل می‌جوید، از این رو دین یا شریعت که روابط ضروری منبعت از حقایق نوع بشر است، نیازمند تجدد و تحول می‌گردد.^۱

□ تحلیل و بررسی

اول این‌که: شریعت اسلام از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است. این ویژگی‌ها عبارتند از: جامعیت در قانون گذاری، اعتدال در تشریح، اعتبار عقل در کنار نقل، وجود ملاک‌های واقعی برای احکام که همان مصالح و مفاسد حقیقی و زیر بنای احکام‌اند، امامت و ولایت بعد از پیغمبر اسلام ﷺ مبتنی بر عصمت و استمرار آن جهت تغییر و تبیین و حفظ دین و فتح باب اجتهاد. همه این امور سبب گردیده تا اسلام به عنوان دینی جهان شمول، برای همگان و تا همیشه زوال ناپذیر باقی بماند. راز جاودانگی اسلام در آن است که اسلام امری الهی و آسمانی است چیره بر زمان و مکان می‌باشد، بنابراین از زوال مصون است و تا زمان باقی است او هم می‌ماند. کلیت و دوام دین اسلام بارها مورد تأکید قرآن کریم قرار گرفته است:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۲؛ مبارک است کسی که فرقان را بر بنده‌اش نازل کرد تا برای همه عالم بیم دهنده باشد.

همچنین تمام مسائلی که مورد نیاز انسان است در قرآن وجود دارد همان طور که می‌فرماید:

۱. علاء الدین قدس جوهری، بهاء الله موعود کتاب‌های آسمانی، ص ۲۱؛ رک: عباس افندی، مکاتیب عبد البهاء، ج ۱، ص ۴۵۵.
۲. فرقان / ۱.

﴿... لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین موجود است.

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی، تازه و نو بودن قرآن کریم و عدم اختصاص آن به مردم و زمان معینی را مطرح می‌نماید و می‌فرماید:

... لم ينزل (القرآن) لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس ولذلك ففی کل زمان جدید و عند کل ناس غض؛^۱ قرآن کریم برای یک زمان معین و مردم معین نازل نشده است بلکه برای همه زمان‌ها و همه مردم است به خاطر همین در هر زمانی نو و تازه است.

دوم این که: تحولات بشری و نیاز انسان به احکام متناسب با آن بدین قرار از نظر شارع مقدس پیش‌بینی گردیده که در شریعت اسلام، اصول ثابتی در خور جنبه‌های ثابت انسان وجود دارد که چون لازمه طبع و فطرت انسانی است هیچ‌گاه قابل تغییر نیستند، و همانند فطرت انسان ثابت است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ﴾؛^۲ پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

فروعی نیز از همان اصول ثابت ناشی می‌شود که البته تغییر آن فروع حتماً بر اساس همان اصول ثابت امکان پذیر خواهد بود. حاصل آن که: اسلام دین جامعی است که احکام آن متشکل از اصول و فروعی در خور هر زمان و مکان است. یا وجود این جامعیت، هرگز نیاز به شریعت جدیدی نیست و حلال و حرام آن، همیشگی است.

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه.^۳

۱. انعام / ۵۹.

۲. شیخ صدوق (ره)، عبون اخبار الرضا، ص ۲۳۹؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۸۰.

۳. روم / ۳۰.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸.

□ پندار دوم: استقامت و شهرت

بهایان برای اثبات ادعای خود، استقامت و نفوذ کلمه یا شهرت را دلیل دانسته‌اند. آنان معتقدند، اگر کسی مدعی امری مانند نبوت گردید و در این کار استقامت ورزید و طرفدارانی پیدا کرد، آن شخص حتماً صاحب دعوت حق است. عبد البهاء در این باره می‌نویسد:

یک برهان عقلی دیگر گویم و اهل انصاف را همین برهان کفایت است که هیچ کس نمی‌تواند انکار کند و آن این است که این شخص جلیل در سجن اعظم (زندان بزرگ) امرش را بلند کرد و نورش باهر شد وصیتش جهانگیر گشت و آوازه بزرگواریش به شرق و غرب رسید و الی یومنا هذا چنین امری در عالم واقع نشده.^۱

میرزا ابوالفضل گلپایگانی شبیه همین دلیل را برای اثبات حقانیت میرزا حسینعلی ساخته و پرداخته و نام آن را «دلیل تقریر» نهاده است، وی در این باره می‌نویسد:

اگر فرض نماییم که شخصی اعم از این که این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و زردشت باشد یا به اعتقاد زردشتیان، حضرت موسی و عیسی و یا حضرت رسول ﷺ، هر که باشد العیاذ بالله به کذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریح نماید و به حق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب



ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه مجاهد تواند تمییز داد؟ و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت؟ و به اندک تأمل معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابدأ تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد.^۲

۱. عباس افندی، مفاوضات، ص ۲۸.

۲. ابوالفضل گلپایگانی، الفراید، ص ۷۶ و ۷۷.

بنابراین مهم‌ترین دلیل بهائیان، استقامت و نفوذ کلمه است که مدعی هستند حسینعلی بهاء این دو را داشته است.

□ تحلیل و بررسی

یکم: انسان با قوه خدادادی عقل می‌تواند سرره و ناسره، حق و باطل را از هم تمیز دهد. هر چند نقش انبیای الهی گذشته را نیز نمی‌توان انکار نمود، ولی از آن‌جا که انسان دارای سرشت و فطرت الهی است، با کمک عقل می‌تواند پیامبران الهی را تصدیق و پیامبران دروغین را تکذیب نماید و مسأله معجزه که خود نوعی دلیل و برهان است ناظر به همین تصدیق است. راه تشخیص شریعت حق و شریعت باطل این نیست که خداوند بر سیل جبر، مانع از ادعاهای کاذب گردد یا اگر شخصی بر راه باطل خود اصرار ورزید و استقامت نشان داد و بیشتر مردم پیروش شدند، بر خداوند از باب لطف واجب نیست که سدّ و مانعی بر راه او قرار دهد، چرا که راه حق را بسیار روش ساخته و انسان با وجود تمام دلایل عقلی و شواهد و حیانی و سازگاری آن با فطرت پاک می‌تواند صراط مستقیم را پیدا کند. دوم: اگر این سخن که استقامت مدعی نبوت دلیل حقیقت است، در همان عصری که بابت و بهائیت ادعای قائمیت و موعود را مطرح کردند کسانی مانند غلام احمد قادیانی در هند ادعای مهدویت نموده و خود را مهدی موعود نامید و بیش از صد هزار نفر پیرو او شدند و بسیار جالب است خود حسینعلی بهاء با تصدیق این قضیه، استدلال مذکور را رد می‌کند. وی می‌نویسد:

نفسی از اهل سنت و جماعت در جهت از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند. قائم حقیقی (علی محمد باب) به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود، شهیدش نمودند.^۱

بنابراین، کثرت جمعیت و ماندگاری یک فرقه به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل بر حقیقت آن باشد.

سوم: برخی از انبیای گذشته که به حق از جانب پروردگار مبعوث شده بودند

۱. حسینعلی نوری، اشراقات، ص ۸ و ۷.

پیروان چندانی نداشتند همانند حضرت نوح علیه السلام با این که ۹۵۰ سال قوم خود را به خدایپرستی دعوت نمود، اما جز عده اندکی دعوتش را قبول نکردند و به او ایمان نیاوردند. در حالی که پیامبری حضرت نوح مورد قبول همگان است.

چهارم: در جواب عبدالبهاء که می‌گوید آوازه بهاء به شرق و غرب رسیده باید گفت که اگر آوازه کسی دلیل بر پیامبری او می‌شد، آوازه فرعون که ندای «انا ربکم الاعلی» سر می‌داد بیش از بهاء به گوش اکثر جهانیان رسیده است. پنجم: بهائیان که سخن از استقامت به میان آوردند، فراموش کرده‌اند که علی محمد باب چند مرتبه با ضراحت و در حضور جمع، توبه نمود و از ادعاهای خود دست کشید. همچنین حسینعلی بهاء مدت‌ها در میان مسلمانان فلسطین به شیوه آنان زندگی می‌نمود و در نماز جمعه آنان که از احناف اهل سنت بودند شرکت می‌کرد و به روش آنان نماز می‌خواند.

□ پندار سوم، دوران اسلام

بهائیت که تمام مبانی خود را بر اساس تأویل‌های سست و بی‌پایه بنا کرده است، به ناچار به سراغ متون کتاب مقدس مسیحیان رفته و با تأویل کردن جمله‌هایی از آن بر ادعای خود استدلال نموده است. هم‌چنان که عبدالبهاء در توضیح باب یازدهم از مکاشفات یوحنا دوره اسلام را پایان یافته می‌پندارد. در این قسمت از انجیل آمده است:

و گروهی از اقوام و قبائل و زبان‌ها و امت‌ها بدن‌های ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند ولی اجازه نمی‌دهند که بدن‌های ایشان را به قبر سپارند.^۱

عبدالبهاء در توضیح این جمله چنین نوشته است:

چنان چه از پیش بیان شد که به اصطلاح کتب مقدسه، سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است، و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه، و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دویست و شصت روز است، و هر روز به نص کتاب مقدس عبارت از یک سال است؛ یعنی هزار و دویست جسد ایشان را نظاره می‌کنند یعنی شریعت الله را تماشا می‌کنند و تمام می‌شود.^۲

۱. کتاب مقدس، مکاشفات یوحنا، باب ۱۱.

۲. عباس افندی، مفاوضات، ص ۴۱.

□ تحلیل و بررسی

عبدالبهاء برای اثبات دیانت ساختگی شان ناچار شده تا بر مبنای سخنی از سخنان کتاب تحریف شده انجیل به ضرب و تقسیم مضحکانه‌ای روی آورد، وی آن قدر عبارت «سه روز و نیم» را تصاعدی ضرب می‌کند تا بالاخره به عدد مورد نظر خود برسد. این استدلال یادآور سخنان پوچ علی محمد باب است که احادیثی را تأویل و بر خود انطباق می‌داد؛ مثلاً می‌گفت من همان نورم که بر کوه طور تجلی نمود. وقتی از او می‌پرسیدند از کجا معلوم آن نور، نور تو بوده، شاید نور کسی دیگر باشد. هیچ جوابی نداشت و فقط با تأویل‌های خنک و انطباق اسم خود بر عدد و حروف ابجد جواب می‌داد.^۱

پس بهائیت چگونه می‌تواند ادعای علی محمد باب و حسینعلی بهاء را اثبات کند، در حالی که باب و بهاء معترفند هیچ دلیلی جز سخنان و نوشته‌های آنان و به قول خودشان آیات نازله دلیلی دیگر ندارند.^۲ چگونه می‌توان بر اساس سخنان متناقض و پر از غلط‌های فاحش ادبی آن هم بعد از اصلاح و ویرایش عبدالبهاء،^۳ از این آیات مثلاً نازله، نوشته‌ها و کتب، ادعای نبوت کسی را اثبات کرد. آیا اگر امت‌های پیشین فقط یک اشتباه از پیامبر خود می‌دیدند حاضر به پیروی و باور نبوت او می‌شدند؟ آیا اگر پیامبران پیشین نمی‌توانستند به زبان قوم خود بدون غلط سخن بگویند کسی به آنها اعتماد می‌نمود.

اساساً از چه روی آیه‌سازی‌های باب و بهاء به زبان عربی است؟ اگر رسالت آنان برای مردم ایران است، چه نیازی به عربی بافی‌های پر از غلط است و اگر برای همه مردم دنیا است پس چرا از بین همه زبان‌های دنیا عربی را انتخاب نموده است؟

۱. رک: نعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب الایواب، ص ۱۲۷.

۲. رک: حسینعلی توری، مجموعه الواح بهاء، ص ۲۱۳؛ اشراق خاوری، رحیق مخترم، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳. در کتاب اسرار الآثار مهم‌ترین کتاب تاریخی بهائی قضیه اصلاح نوشته‌های حسینعلی بهاء آمده است، متن آن چنین است که کسی از عبدالبهاء می‌پرسد و او جواب می‌دهد سؤال: آیات منزله بعضی با هم فرق دارد؟ جواب: بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه - من دون مطابقه و مقابله - به اطراف رفته لذا حسب الامر به ملاحظه آن که معرضین را مجال اعتراض نماید مکرر در ساحت اقدس (بها) قرائت شد و قواعد قوم (صرف و نحو) در آن اجرا گشت.

● ادعای ربوبیت

حسینعلی بهاء برای این که پیروان خود را بیشتر به اطاعت از خویش وادار نماید مدعی ربوبیت شده، چنان چه در لوحی می نویسد. «پیامبران واسطه فیض و به ربوبیت عظمی مبعوثند»^۱.

هم چنین در نامه ای به پاپ به جای این که او را دعوت به توحید و یگانه پرستی نماید می نویسد:

یا پاپا ان افرق الاحجاب قد اتی رب الارباب؛^۲ ای پاپ پرده ها را پاره کن پروردگار پروردگارها آمده است.

□ تحلیل و بررسی

بی تردید سخن مشترکی که در تمام ادیان الهی به جهانیان رسیده است ربوبیت مطلقه پروردگار عالم است چنان که خداوند در قرآن کریم به پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۳؛ بگو ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است (و هه حق می دانیم) پیروی کنیم (و آن کلمه این است) که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را به جای خدا به ربوبیت نگیریم.

بهترین دلیل برای بطلان توهم بهاء و بهائیان که پیامبران الهی را به عنوان رب معرفی می کنند این آیه شریفه قرآن کریم است که می فرماید:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۴؛ و هرگز خدا به شما امر نکند که فرشتگان و پیامبران را رب و خدای خود گیرید چگونه ممکن است شما را به کفر خواند پس از آن که به خدای یگانه اسلام آورده باشید.

۱. حسینعلی نوری، مجموعه الواح بهاء، ص ۲۴۱.

۲. حسینعلی نوری، مبین، ص ۳۸.

۳. آل عمران / ۶۴.

۴. آل عمران / ۸۰.

گویا میرزا حسینعلی این پیامبر دروغین سواد خواندن این آیه را نداشته و یا فراموش کرده که قبلاً قرآن را به عنوان کتاب آسمانی از طرف خداوند، پذیرفته و سپس ادعای ربوبیت نموده است!

● دعای خالقیت یک زندانی

حسینعلی بهاء که از ادعاهای خود سیر نمی‌شد و از این که هر روز ادعای جدیدی می‌کرد و پیروان او می‌پذیرفتند، لذت می‌برد، این بار ادعای خالقیت جهان را مطرح کرد؛ آن هم خالقی که به شدت خوار و ذلیل گشته است. او در مبین می‌نویسد:

تفکر فی الدنيا و شان اهلها، ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی
اخر ب الدیار بما اکتسبت ایدی الظالمین؛^۱ یعنی: درباره دنیا و حالات آن
پندیش، زیرا آن که جهان را برای خود خلق کرده در خراب‌ترین مکان‌ها
به دست ستم کاران زندانی است.

باز در جمله‌ای که صدر و ذیل آن تناقض دارند می‌نویسید:

ای برادران همه را از خاک آفریدم و البته به خاک راجع فرمایم.^۲

● پرستش بهاء، جایگزین عبادت خداوند

بهایان به پیروی از میرزا حسینعلی، معتقد به الوهیت و خدایی بهاء هستند و او را می‌پرستند تا جایی که قبله اهل بهاء قبر بهاء است و در تمام اعمال عبادی خود مانند نماز باید توجه قلبی به او داشته باشند و خود را بنده او می‌دانند در دروس الدیانه از کتب درسی و آموزشی بهائیان چنین آمده است:

جمال قدم جله جلاله (حسینعلی بها) را بندگانی هست که اگر بفرماید
روزه بگیرد و حکم افطار نفرماید، ایشان روزه می‌گیرند و نمی‌خورند و
نمی‌آشامند تا آن که هلاک شوند... و اما در وقت تلاوت آیات و خواندن
مناجات رو به قبله بودن واجب نیست، به هر طرف روی ما باشد جایز

۱. حسینعلی نوری، مبین، ص ۵۶.

۲. حسینعلی نوری، مجموعه الواح، ص ۳۸۷.

است و لکن در قلب باید متوجه جمال قدم و اسم اعظم بهاء باشیم، زیرا
مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده‌ای جز او نیست و اجابت
کننده‌ای غیر او نه.^۱

□ تحلیل و بررسی

بی‌شک انسان باید کسی را عبادت کند که خالق و پرورگارش باشد و تنها در
مقابل او اظهار خضوع و تذلل نماید، چرا که او مالک حقیقی انسان است و
اظهار بندگی فقط در مقابل صاحب و مالک حقیقی صحیح است و هر کس
موجودی غیر از خالق و پرورگار عالم را عبادت کند به یقین مشرک است، هر
چند به وجود ذات خداوند عالم معتقد باشد اما گرفتار شرک در عبادت شده
است. در جاهلیت قبل از اسلام نیز مشرکان به بی‌همتایی ذات خداوند اعتقاد
داشتند، ولی در مقام عبودیت، بت‌ها را می‌پرستیدند. بهائیان اگر چه در ظاهر
معتقد به ذات خداوند هستند اما حسینعلی بهاء را رب و اله خود می‌دانند و
مردم را بندگان او برای پرستیدنش می‌پندارند، غافل از این که بعثت تمام انبیای
الهی برای ترویج پرستش پروردگار عالم بوده است و خداوند در قرآن کریم
می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَاعْبُدُونِ﴾^۲؛ و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او
وحی کردیم که معبودی جز من نیست.

همچنین دستور می‌دهد، کسی را در عبادت شریک، خدا قرار ندهید:

﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳؛ و هیچ کس را در عبادت پروردگارش
شریک نکند.

حاصل آن که بهائیان با پرستش و بندگی بهاء دچار شرک در عبودیت شده‌اند
و توحید عبادی در میان آنان جایی ندارد.

۱. محمدعلی قایمی، درس‌الدیان، ص ۲۵ و ۳۲.

۲. انبیاء / ۲۵.

۳. کهف / ۱۱۰.

● جایگاه و اهداف پیامبران الهی از دیدگاه قرآن کریم

حال که نظر بهائیان درباره نبوت دانسته شد و روشن گردید که مقصود آنان از پیامبری چیست و نیز معلوم گردید که آنها دلیل قانع کننده‌ای بر این امر ندارند، جایگاه نبوت و اهداف آن از جانب پروردگار متعال را از منظر قرآن کریم در چند نمونه بیان می‌شود تا این حقیقت و تناقض آن با ادعاهای بهائیت آشکارتر گردد:

- ابلاغ رسالت: قرآن کریم برای پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت، معرفی نکرده است و خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْإِبْلَاجُ﴾؛ یعنی پیامر وظیفه‌ای جز رساندن پیام الهی را ندارد.

- عبودیت و بندگی پیامبران: بالاترین درجه پیامبران الهی کمال عبودیت آنها در مقابل خداوند متعال است، سپس به تبع آن، مقام رسالت و پیامبری به آنان تفویض می‌گردد. چنان‌که در مورد حضرت عیسی ﷺ می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾؛^۱ (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب (آسمانی) به من داد؛ و مرا پیامبر قرار داده است!

از این رو مهم‌ترین بخش از اهداف رسالت پیامبران تقویت جنبه عبودی انسان‌ها بوده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾؛ ما در هر

امتی رسولی برانگیختیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید.^۲

- تأکید بر وصف بشر بودن پیامبر الهی: همواره در طول تاریخ، افرادی ناآگاه به خاطر اهداف نفسانی خویش، جنبه بشریت پیامبران را انکار و آنان را ملک یا موجودی آسمانی می‌پنداشتند. از این روی قرآن کریم خط بطلانی بر این عقیده فاسد کشیده و به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد تا به مردم بگوید پیامبر فراتر از بشر نیست.

۱. مائده / ۹۹.

۲. مریم / ۳۰.

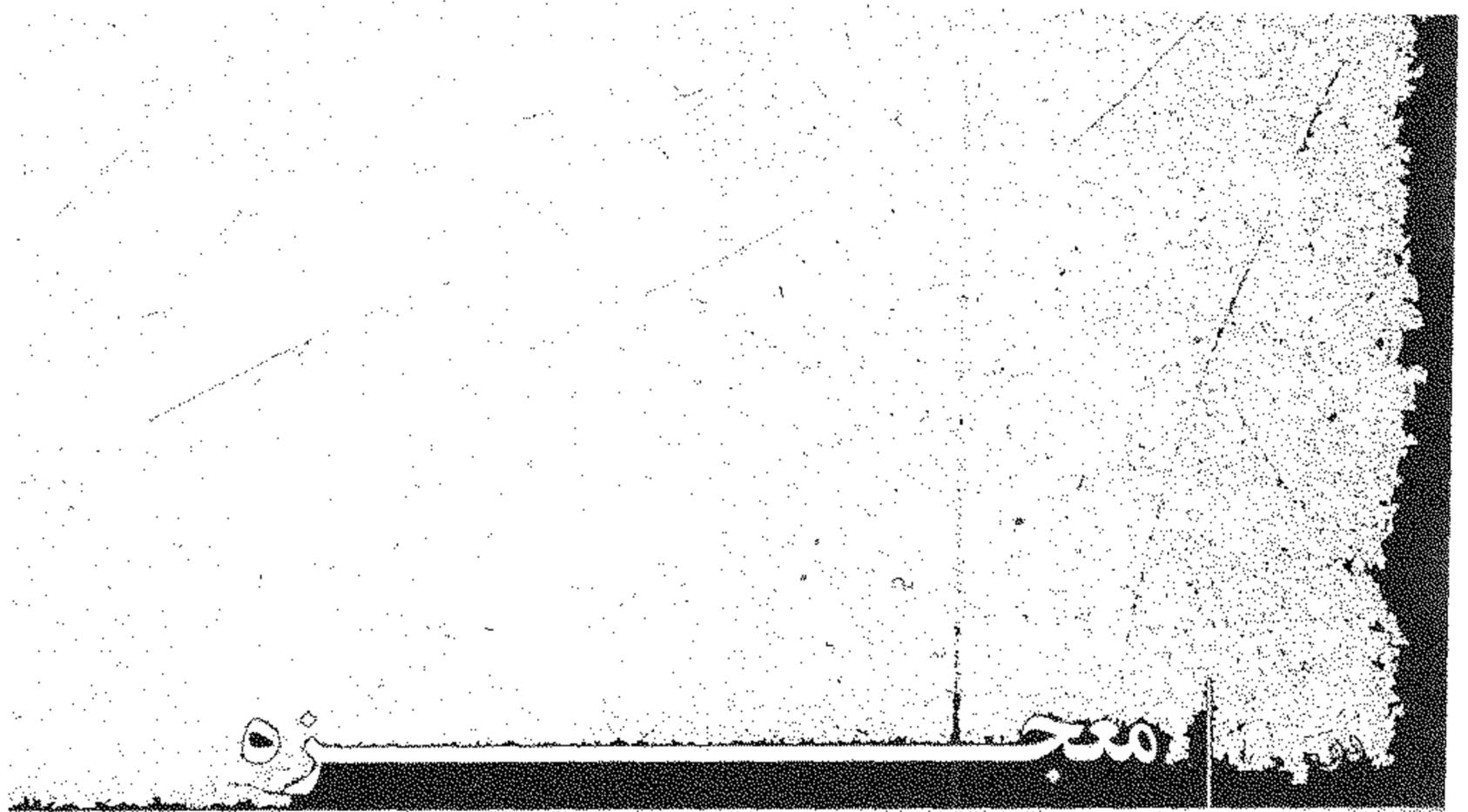
۳. نحل / ۳۶.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾؛ ای پیامبر بگو: همانا این است و جز این نیست که من فقط بشری همانند شما هستم مگر این که به من وحی می‌شود و همانا اله شما اله واحد است.

بنابراین نه علی محمد باب، نه حسینعلی بهاء و حتی هیچ پیامبر راستینی نمی‌تواند اله و خدای موجودات باشد. پیامبران الهی نمی‌توانند مالک ضرر و زیان و نفع خود باشند چه رسد به این که فعال ما باشند که حسینعلی بهاء مدعی آن است. قرآن کریم خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ﴾؛^۱ بگو من حتی برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد. حال با این اوصاف، خط بطلانی کشیده می‌شود بر تمام ادعاهای بهائیان و پیامبران دروغین و هر کس که بخواهد مردم را به بندگی خویش وا دارد.

۱. کهف / ۱۱۰.

۲. یونس / ۴۹.



فطرت انسان اقتضا می‌کند مدعی نبوت ادله‌ای برای اثبات مدعای خود بیاورد تا مردم تسلیم دعوت او شوند، چرا که پذیرش ادعای بدون دلیل خلاف فطرت است.

ابن سینا می‌گوید:

من تعود أن يصدق من غير دليل فقد انسلخ عن الفطره الإنسانيه؛ کسی که بدون دلیل ادعایی را تصدیق کند، از فطرت انسانی جدا می‌گردد.

در طول تاریخ افرادی برای دست یافتن به قدرت و سلطنت، با دروغ و نیرنگ ادعای پیغمبری داشته‌اند و نوشته‌هایی را به عنوان کلام الهی برای مردم معرفی کرده‌اند. تاریخ معاصر نیز شاهد چنین ادعایی از سوی علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی نوری بوده است. حال با وجود چنین دزدان طریق حقیقتی آیا عقل سلیم و فطرت خداجوی بشر حکم نمی‌کند که برای شناخت میرزا حسینعلی‌ها معجزه بهترین راه است؟ آیا تأثیر معجزه در دل عموم مردم بیشتر از تأثیر برهان‌های عقلی نیست؟

● معجزه از نگاه بهائیان

از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که بهائیان از آغاز پیدایش‌شان با آن روبه‌رو بوده‌اند درخواست معجزه از میرزا حسینعلی نوری بوده که ادعای نبوت و کتاب جدید داشته است. میرزا حسینعلی که فقط مدعی نبوت بوده و از آوردن شبه معجزه هم عاجز بوده است در جواب کسانی که برای اثبات ادعای رسالتش طلب معجزه کرده‌اند می‌گوید:

حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را... اما امر الله دستگاه تیا تر نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلبند در این صورت امر الله باز یچه صبیان شود.^۱

بهائیان در حالی که رهبران‌شان به وجود معجزه برای انبیای الهی معترفند، اما آن را بی اعتبار می‌دانند:

مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه، هر امر مشکلی و غیر ممکن از برای آنان ممکن و جایز است.^۲

حتی معجزه را مخالف عقل می‌دانند:

دو نکته در تعالیم بهائی است که به خصوص صاحبان علم و عقل را راضی می‌کند: یکی رد اعتبار معجزه به عنوان دلیل قاطع مذهب.^۳

● پندارهای بهائیان

بهائیان برای توجیه کلام خود در معتبر نبودن معجزه مطالبی را بیان کرده‌اند از جمله: پندار اول: میرزا حسینعلی نوری معجزه را دلیلی بر حقانیت انبیا و اعتبار تعالیم آنان نمی‌داند:

معجزات انبیا دلیل قاطع بر حقانیت و اعتبار تعالیم آن برگزیدگان الهی نیست بلکه کلمات ربانی که از قلم یا لسان انبیای الهی در هر دوری از ادواری صادر شده، بزرگ‌ترین و آشکارترین نشانه مظهریت آنان بوده است.

۱. امر و خلق، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. عباس افندی، مفاوضات، ص ۷۷.

۳. فرزین دوست‌دار، روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۱۱۰.

□ پاسخ:

الف) در دیدگاه اسلامی، معجزه برهان و دلیل بر اثبات نبوت مدعی نبوت است نه دلیل صحت تعالیم و معارف آن، چرا که صحت معارف و تعالیم از راه عقل ثابت می‌شود. مردم چون مدعی نبوت را مانند خود یک بشر می‌دانند برای اثبات ادعای ارتباط او با عالم غیب احتیاج به معجزه دارند تا شاهدهی بر راستی او باشد. ﴿... أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾^۱؛ ما شما (پیغمبران را) مثل خود بشری بیشتر نمی‌دانیم که می‌خواهید ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند منع کنید، پس (اگر به راستی پیغمبر هستید) برای ما حجت و معجزه‌ای آشکار بیاورید.

ب) میرزا حسینعلی که کلمات ربانی صادر شده از قلم یا لسان انبیای الهی را آشکارترین نشانه مظهریت آنان می‌داند، چگونه اعجاز قرآن مجید و فصاحت آن را کافی نمی‌داند و معتقد است حجیت عامه ندارد و قابل تأویل است:

کلام الهی فصیح است ولی این معنا کافی نیست، برای این که حجیت عامه ندارد و از طرف دیگر قابل تأویل است.^۲

پس ایشان اگر کلمات و نوشته‌ها را قابل تأویل می‌داند، چگونه برای معجزه که در نزد همه دلیل قاطعی بر صحت ادعای نبوت است را معتبر نمی‌داند ولی کلمات و نوشته‌هایی که به گفته خودش قابل تأویل است، حجت می‌باشد. این تناقض واضحی در کلام میرزا حسینعلی است.

پندار دوم: توجیه دیگر بهائیان آن است که معجزه برای حاضرین حجت است نه غایبین. عباس افندی می‌گوید:

اگر معجزات را برهان اعظم خوانیم دلیل و حجت از برای حاضرین است نه غایبین.^۳

□ پاسخ:

الف) معجزه یکی از راه‌های اثبات نبوت خاصه است و برهانی بر صحت ادعای

۱. ابراهیم / ۱۰.

۲. علی مراد داودی، الوهیت و مظهریت، ص ۲۶۸.

۳. عباس افندی، مفاوضات، ص ۷۷.

مدعی نبوت و رسالت است، بر همین اساس هر پیامبری به مقتضای عصر و علوم رایج زمان خودش معجزه‌ای آورده است تا بزرگان آن عصر از آوردن آن عاجز باشند. پس معجزه برای اثبات نبوت پیامبر، برای قومی بوده، که در آن مبعوث به رسالت شده است و برای اطمینان آیندگان از صحت ادعای پیامبران پیشین راه‌هایی وجود دارد:

- تصدیقی که پیامبران بعد از انبیای سابق دارند. چنان‌که قرآن ضمن بیان انبیای گذشته آنها را تصدیق می‌کند و برخی از معجزه‌های آنان را یادآور می‌شود.
- خبری که به تواتر و اجماع به دست آیندگان می‌رسد برای آنان نیز حجت است و مورد پذیرش واقع می‌شود.

پس حجت بودن معجزه برای حاضرین بهانه‌ای برای انکار اصل لزوم معجزه نمی‌تواند باشد.

ب) اگر منظور عباس افندی از حجیت نداشتن معجزه برای آیندگان، معجزه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است باید بدانند که معجزه خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله، معجزه‌ای جاوید است و یکی از علت‌های جاوید ماندن قرآن، امتیازی است که بر سایر معجزات انبیای گذشته دارد؛ قرآن از سنخ علم و معرفت است و غیر از علم و معرفت هر چیز دیگری که تصور شود مربوط به سایر قوای ادراکی انسان است و عمومیت آن امکان ندارد؛ زیرا امکان دیدن و یا شنیدن آن برای همه بشر وجود ندارد اما علم و معرفت می‌تواند برای همه و تا ابد معجزه باشد.^۱

پندار سوم: ابوالفضل گلپایگانی برای زیر سؤال بردن لزوم معجزه می‌گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اثبات رسالت خود به معجزه احتجاج نکرده است؛ اگر نفسی در جمیع قرآن تفحص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اثبات رسالت خود به معجزات احتجاج فرموده باشد.^۲

□ پاسخ:

الف) به نظر می‌رسد نویسنده بهائی فراموش کرده و یا نمی‌داند؛ قرآن بزرگ‌ترین

۱. المیزان، ج ۱، ص ۶۰.
۲. ابوالفضل گلپایگانی، فرزند، ص ۸۰.

معجزه، و معجزه جاویدان نبی مکرم اسلام ﷺ است. قرآن در چند آیه مخالفان را به مقابله با آن فرا خوانده و جاودانگی آن را اعلام داشته است. خداوند متعال کسانی را که درباره قرآن تردید دارند به آوردن یک سوره مانند آن فرا می خواند:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فراخوانید اگر راست می گوئید.

در آیه‌ای دیگر جن و انس را به هم‌آوردی قرآن دعوت می‌کند تا بر همگان ثابت شود کتاب مسلمانان معجزه جاویدی است که تا روز قیامت هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾؛ اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.

ولی با وجود این دلیل‌های واضح بر بزرگ‌ترین معجزه نبی مکرم اسلام ﷺ، نویسنده بهائی می‌گوید: در قرآن معجزه‌ای برای رسول خدا بیان نشده است.

ب) هر چند معجزه جاویدان پیامبر اسلام ﷺ قرآن مجید است، اما معجزه‌های ایشان منحصر در قرآن نمی‌شود و در این کتاب شریف معجزه‌های دیگری برای نبی مکرم اسلام ﷺ بیان شده است؛^۱ مانند: انشقاق قمر، معراج نبی مکرم اسلام ﷺ، مباحثه پیامبر با اهل کتاب، خبرهای غیبی نبی مکرم اسلام ﷺ و چندین مورد دیگر. پندار چهارم: ابوالفضل گلبایگانی با استناد به چند آیه قرآن^۲ می‌گوید: در قرآن دلیل بودن معجزه رد شده است:

در مواضع کثیره دلالت معجزه را رد فرموده و در هر موضع که از آن

۱. اسراء / ۸۸

۲. برای اطلاع بیشتر از آیاتی که دلالت بر معجزه‌ای دیگر نبی مکرم اسلام دارند، رک: آیت الله سبحانی، کتاب الالهیات، ج ۲، ص ۴۲۸-۴۲۱.

۳. انعام / ۱۰۹ و اسراء / ۵۹.

حضرت معجزه‌ای می‌طلبیدند... می‌گفتند ایشان را به کفایت کتاب و کافی بودن معجزات و مهلک بودن خوارق عادات اسکات نموده^۱ او برای اثبات سخن خود به کریمه قرآنی زیر، استناد می‌کند:

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾^۲؛ باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الا به سبب این‌که پیشینیان تکذیب کردند آن را چنان‌که ناقه را به ثمود آشکار داریم و به او ظلم کردند و ما نمی‌فرستیم معجزات را الا برای تخویف و انداز.

وی نتیجه می‌گیرد که بر اساس آیه قرآن، چون معجزه مورد تکذیب واقع می‌شود حجیت ندارد.

□ پاسخ:

در این آیه، درخواست انسان‌های بهانه‌جویی رد شده که ایمان نمی‌آورند، اما برای به ستوه آوردن رسول خدا ﷺ و عاجز کردن خداوند متعال - به گمان واهی خود - تقاضای معجزه می‌کنند، لذا قرآن در پاسخ آنها می‌فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ﴾^۳؛ هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات را بفرستیم جز این‌که پیشینیان آن را تکذیب کردند.

در واقع این آیه بیان می‌کند معجزاتی که دلیل صدق پیامبر است به قدر کافی فرستاده شده، ولی معجزات پیشنهادی شما چیزی نیست که با آن موافقت شود، چرا که پس از مشاهده، باز هم ایمان نخواهید آورد اگر سؤال شود به چه دلیل؟ در پاسخ گفته می‌شود چرا که امت‌های گذشته نیز شرایط مشابه شما داشتند و با چنین پیشنهادهایی بهانه‌جویی کردند و ایمان نیاوردند.

سپس قرآن برای این که سبب عدم فرستادن معجزات دیگر کاملاً روشن شود به جریان ناقه ثمود اشاره می‌کند و می‌فرماید: با این که خودشان درخواست

۱. ابوالفضل گلیا پگانی، فرائد، ص ۸۰.

۲. اسراء / ۵۹.

۳. همان.

این معجزه را کرده بودند ایمان نیاوردند و بر آن ناقه سبتم کردند و او را به قتل رساندند.^۱

﴿وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً﴾؛^۱ ما به ثمود ناقه دادیم که روشنگر بود.

و در پایان آیه، خداوند هدف از فرستادن معجزه را بیان داشته و می‌فرماید:

﴿وَمَا نُزِيلُ بِالآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾؛^۲ ما آیات و معجزات را جز برای

تخویف مردم و اتمام حجت نمی‌فرستیم.

یعنی هدف از معجزه اتمام حجت بر کافران است نه تسلیم پیامبر در مقابل

بِهانه‌جویی‌ها.

حاصل آن‌که: این دسته از آیات بیان‌گر لجاجت و سرسختی عده‌ای در مقابل آیات الهی است نه زیر سؤال بردن حجیت معجزه. اگر آیات دلالت معجزه را رد کرده بود با انکار یک قوم نباید برای اقوام بعد، معجزه‌ای ظاهر می‌شد. در حالی که تمام پیامبران با وجود تکذیب برخی از افراد، باز معجزات زیادی آورده‌اند و به انکار لجوجان اعتنایی نکرده‌اند. پس این آیات در پی رد دلالت و حجیت معجزه نیست، وگرنه آوردن معجزه برای اقوام بعدی که احتمال تکذیب معجزه از سوی آنان وجود دارد، کار عبثی خواهد بود و خداوند کار عبث انجام نمی‌دهد. در نتیجه ظاهر شدن معجزه توسط پیامبران دلیل بر حجیت معجزه است.

از سوی دیگر همیشه در برابر دعوت پیامبران گروهی متعصب و لجوج به بهانه‌جویی و کارشکنی برخاسته‌اند و گروهی پاک‌دل ایمان آورده‌اند، چنان‌که تمامی ساحران با دیدن معجزه حضرت موسی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.^۳ دلیل ایمان آوردن ساحران آن بود که دریافتند کار موسی (اژدها شدن عصا)، سحر و جادو نیست بلکه معجزه‌ای الهی است و به همین دلیل در مقابل تهدیدهای فرعون که می‌گفت: دست و پاهایتان را قطع می‌کنم، و شما را از تنه نخل‌ها به دار می‌آویزیم تا بدانید مجازات کدام

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۷۰.

۲. اسراء / ۵۹

۳. همان.

۴. طه / ۷۰.

یک از ما دردناک‌تر و پایدارتر است،^۱ ترسی به دل راه ندادند و با اعتقاد راسخ و اطمینان قلب گفتند:

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلٰی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^۲ سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده مقدم نخواهیم داشت هر حکمی می‌خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می‌توانی حکم بکنی.

● معجزه حسینعلی نوری

میرزا حسینعلی در مقابل کسانی که به حکم فطرت‌شان و برای پذیرش دعوتش معجزه طلب می‌کردند، ابتدا به تکذیب حجیت معجزه پرداخت و از این راه در پی انحراف اذهان مردم بود تا دیگر از او تقاضای معجزه نکنند. اما در بعضی از موارد که ناچار به اظهار معجزه یا اعتراف بر ناتوانی از آوردن معجزه می‌شد گفته است: «مظاهر مقدسه را دلیلی جز آیات کتاب نیست».^۳ یعنی میرزا حسینعلی مدعی است بیانات و سخنان او که در کتاب‌هایی مانند ایقان و اقدس وجود دارد معجزه اوست.

حال با کمی دقت و تأمل در ظاهر عبارات‌های ایقان و اقدس و دیگر نوشته‌های او می‌توان پی برد که اشتباهات ظاهری و محتوایی زیادی دارد و یک ادیب پارسی و یا شخصی که با زبان عربی آشناست می‌تواند اشکال‌های زیادی بر عبارات‌های او وارد کند، لذا مجبور می‌شود برای فرار از این ایرادها بگوید کلام من میزان برای صحت قواعد علوم است:

يا معشر العلماء لا تزنوا كتاب الله بما عندكم من القواعد والعلوم انه
لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم؛
یعنی ای جماعت عالمان، کتاب خدا را با آن قاعده‌ها و علوی که نزد

۱. همان / ۷۱.

۲. همان / ۷۲.

۳. علی مراد داودی، مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص ۳۲۹.

شماست نسنجیده همانا کتاب الهی ترازوی حق بین خلق است پس به تحقیق آنچه در نزد ملت‌هاست با این ترازوی بزرگ سنجیده شود.^۱ جالب این است! بهائیان برای مخفی کردن این ننگ بزرگ در کلماتی که میرزا حسینعلی آن را وحی می‌دانست و مدعی بود از جانب خداوند بر او الهام شده است،^۲ دست برده و به تصحیح آن پرداختند. لذا در جواب این سؤال که چرا نسخه‌های کتب با هم متفاوت است می‌نویسد:

بسیاری از الواح نازل شد و همان صورت اولیه من دون مطابقه و مقابله به اطراف رفته لذا حسب الامر به ملاحظه آن که مغرضین را مجال اعتراض نماید مکرر در سیاحت اقدس قرائت شد و قواعد قوم در آن اجرا گشت.^۳

این چگونه کلام الهی است که احتیاج به اصلاح بشرهای زمینی دارد. آیا به راستی وقت آن نیست که غافلان خواب غفلت را از چشمان خود بزدایند و ببینند چگونه می‌شود کلامی که احتیاج به اصلاح ساختاری و محتوایی بشر دارد و یا بیشتر مطالبش تکرار سخن بزرگان و یا عاریت گرفته از صوفیان و عارفان است ناسخ کتابی باشد که بیش از هزار و چهارصد سال هنوز کسی نتوانسته است به مانند کوچک‌ترین سوره‌اش نوشته‌ای بیاورد؟ ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۴ و ﴿لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾^۵.

● معجزه از دیدگاه اسلام

■ الف) چیستی معجزه

معجزه کار و اثری است که پیغمبری برای اثبات مدعای خویش به عنوان تحدی بیاورد و نشانه‌ای باشد بر اینکه یک قدرت ماورای بشر در ایجاد آن دخالت

۱. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان، رساله سؤال و جواب، ص ۵۹.

۴. حشر / ۲.

۵. اعراف / ۲۰۵.

دارد و فوق مرز قدرت بشری است.^۱ بنابراین زمانی به امر خارق العاده، معجزه اطلاق می‌شود که شرایط ذیل را دارا باشد:

– صاحب معجزه ادعای نبوت داشته باشد؛

– امر خارق العاده‌ای را انجام دهد؛

– برای اثبات ادعای خود تحدی کند؛ یعنی عده‌ای را به مبارزه طلبد؛

– دیگران از آوردن شبیه آن عاجز باشند؛

– معجزه با ادعایی که پیامبر می‌کند هم‌خوانی و تطابق داشته باشد.

از قرآن مجید استنباط می‌شود همواره نبوت همراه با معجزه بوده است یعنی هیچ پیغمبری نیامده که مردم را به قبول رسالت خود دعوت کند مگر آن که دعوتش همراه با نوعی معجزه و به تعبیر قرآن «آیه و بینه» بوده است.^۲

به تواتر نقل شده، هر پیغمبری که ظهور کرده و مدعی رسالت بوده، ادعای معجزه هم داشته است،^۳ لذا معجزه و خرق عادت از مسائل جدا نشدنی ادیان است. خداوند متعال در قرآن، معجزات زیادی را به انبیای خود نسبت می‌دهد که به اقتضای زمان و مکان برای اثبات ادعای خود اقامه کرده‌اند، مانند ید بیضاء و عصای موسی و شفای کور مادرزاد به دست عیسی و...

خداوند متعال از معجزه به عنوان برهانی الهی یاد می‌کند. برهان به معنای سلطان است و هر جا سلطان استعمال شده، مقصود از آن دلیلی است که یقین‌آور باشد، چرا که با یقینی بودن دلیل است که برهان بر قلب آدمی سلطنت و حکومت دارد.^۴ شاهد مطلب آن‌که: قرآن از دو معجزه موسی (ید بیضاء و عصا) با عنوان برهان یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِكَهٖ﴾؛^۵ (عصا و ید بیضاء)

دو برهان از پروردگار توست برای فرعون و جمعیتش.

و به خاطر یقین‌آور بودن معجزه است که می‌فرماید:

۱. استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۲۶.

۳. همان، ج ۱۲، ص ۴۶۴.

۴. المیزان، ج ۱۱، ص ۱۴۱-۱۴۰.

۵. قصص / ۳۲.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؛^۱ هان ای مردم به تحقیق برهانی از پروردگارتان برای شما آمد.

■ (ب) رابطه معجزه و حقیقت ادعای رسالت

رسولان نشانه‌ها و معجزه‌های خود را برای اثبات معارف مبدأ و معاد که عقل توان دست یافتن به آن را دارد نیاورده‌اند بلکه در معارف به حجیت عقل که از راه استدلال به دست می‌آید بسنده شده است^۲ و معجزه برای اثبات رسالت رسول آورده می‌شود. برای نمونه:

خداوند متعال برای اثبات توحید دلیل عقلی اقامه کرده و با ارجاع کافران به اندیشه و فکر در مخلوقات الهی امکان دست یافتن آنها به حقیقت را یادآور می‌شود:

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۳ رسولان در جواب

آنان گفتند آیا در خدا که آفریننده زمین و آسمان‌هاست شک توانید کرد؟

همچنین خداوند درباره ضرورت معاد به هدف‌دار بودن خلقت که دلیل عقلی

است استدلال کرده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِاطْلَافٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ، أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾؛^۴ و ما آسمان و زمین

و هر چه را بین آنهاست بازیچه و باطل خلق نکرده‌ایم این گمان کافران

است و وای بر کافران از آتش دوزخ آیا ما آنان را که ایمان آورده و به

اعمال نیکو پرداختند مانند مردم (بی‌ایمان) مفسد در زمین قرار می‌دهیم؟

یا مردمان با تقوا و خدا ترس را مانند فاسقان بدکار قرار می‌دهیم؟

حاصل آن‌که: معجزه برای تأیید و تصدیق رسالت است نه برای دلالت بر

معارف حقی که پیامبران مردم را به آن دعوت کرده‌اند و امکان رسیدن به آن با

برهان و استدلال‌های عقلی وجود دارد.^۵

۱. نساء / ۱۷۴.

۲. میزان، ج ۱، ص ۸۲.

۳. ابراهیم / ۱۰.

۴. ص / ۲۸-۲۷.

۵. سید محمد حسین طباطبایی، همان، ص ۸۵.

■ (ج) چرا وجود معجزه لازم است؟

مدعی نبوت در واقع مدعی ارتباط و اتصال با عالم غیب از راه وحی و الهام است، و ارتباط با عالم غیب در میان افراد بشر امری خارق العاده است که نظیر آن یافت نمی‌شود. پس بر اساس قاعده «حکم الامثال واحد؛ حکم مثلها یکی است» پیامبر برای اثبات ادعای خود راهی به جز انجام امور خارق العاده ندارد، زیرا زمانی ممکن است کسی با عالم غیب که خرق عادت است، ارتباط و اتصال داشته باشد که بتواند کارهای خارق العاده‌ای شبیه آن انجام دهد. تا بتواند در سایه آن ارتباطش را با غیب اثبات کند.^۱

به همین سبب وقتی رسولان الهی مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت می‌کردند و خود را مبعوث از جانب خداوند می‌خواندند، کفار از پیامبران برای ادعای شان دلیل می‌خواستند و در توجیه کافر بودن خود و نپذیرفتن سخن پیامبران می‌گفتند:

﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾^۲ ما شما پیغمبران را مثل خود بشری بیش نمی‌دانیم.

کافران با صراحت تمام از پیامبران درخواست دلیل و برهان کرده و خواهان معجزه می‌شدند:

﴿فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾^۳ پس برای ما حجت و معجزه‌ای آشکار بیاورید.

یعنی مردم در مقابل ادعای ارتباط با غیب از سوی انبیا، برای تصدیق کلام آنها احتیاج به معجزه و نشانه‌ای دارند تا به وسیله آن راستی گفتارشان را تصدیق کنند.

■ (د) وجوه اعجاز قرآن

قرآن که آخرین کتاب آسمانی است نه تنها از جنبه علمی و فکری دارای اعجاز است بلکه از لحاظ لفظ و ظاهر آیاتش نیز در اوج اعجاز قرار دارد، به گونه‌ای

۱. همان ج ۱۲، ص ۲۸.

۲. همان.

۳. همان.

کسه ادیبان و صاحب سخنان عرب بنه اوج این کمال اعتراف کرده‌اند. مانند اعتراف ولید بن مغیره، عتبه بن ربیعہ و دیگر بزرگان ادیب عرب.

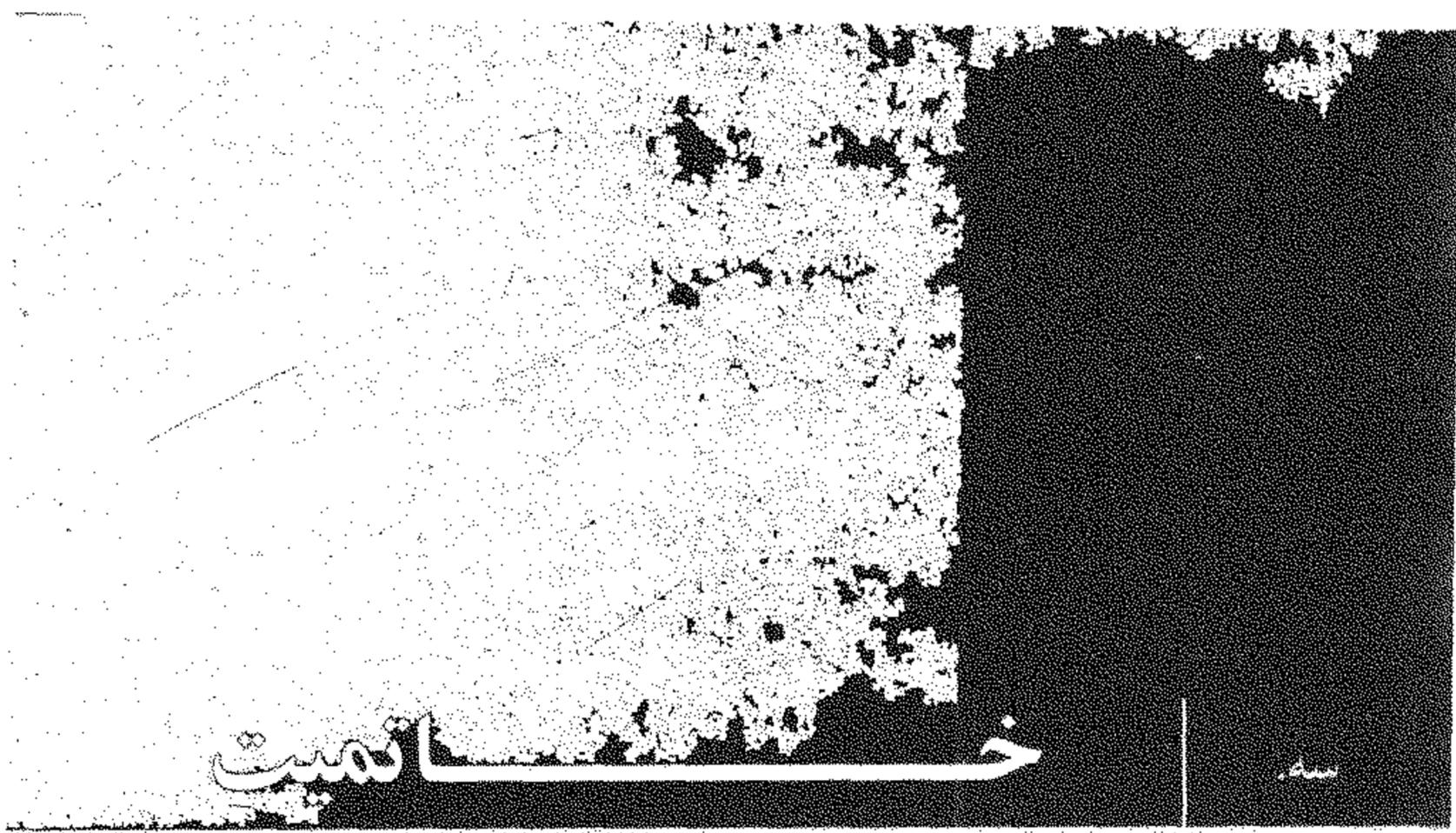
در تاریخ نقل شده ولید بن مغیره که به ریحان و حکیم عرب مشهور بود آیات ۱ تا ۶ سوره غافر را از نبی مکرم اسلام ﷺ شنید پس از شنیدن این آیات از جا برخاست و وارد مجلس قوم خود (بنی محزوم) شد و گفت:

لقد سمعت من محمد أنفاً كلاماً ما هو من كلام الانس ولا من كلام الجن
وإن له الحلاوه وإن عليه لطلاوه؛^۱ به درستی از محمد کلامی را شنیدم
که از جنس کلام انس و جن نبود و همانا کلامش دارای جلاوتی بود و
بر سخنش تلاوتی حاکم بود.

قرآن از نظر فصاحت، بلاغت، استحکام تألیف و بیان، تازگی روش و غرابت سبک، منحصر به فرد و بی نظیر است و بحث‌های متعددی در کتاب‌های مختلف در اثبات این مطالب صورت گرفته است.

■ ه) تناقض در گفتار نشانه غیر الهی بودن

قرآن مجید تصریح می‌کند که کلام‌های الهی از پراکندگی به دور است و تناقض در آن راه ندارد، پس تناقض در کلام نشانه غیر الهی بودن آن است. این مطلب در آیات قرآن نمودی کامل دارد و تناقضی در آن یافت نمی‌شود، ولی سخنان و نوشته‌های بی‌محتوای میرزا حسینعلی که بافته ذهن بشر است و آن را به وحی و الهام نسبت می‌دهند دارای تناقض‌های بسیاری است که تعدادی از آنها در بحثی مستقل بیان خواهد شد.



یا آغاز خلقت انسان، خداوند متعال انبیا را برای هدایت بشر به سوی خاکیان در بند هواها و تعلقات مادی گسیل داشت تا در پرتو هدایت هادیان الهی، آدمی را سدره نشین کوی جانان کنند. سیر هدفدار تکامل بشر به دست توانمند معلمان حقیقی انسانیت با بعثت بیش از صد و بیست هزار فرستاده، به جایی رسید که خداوند مهر اتمام نبوت و رسالت را بر پرونده فرستادگان خود زد و اسلام را به عنوان شریعت آسمانی جاویدان ثبت کرد.

اسلام، کامل‌ترین و آخرین دین الهی و پیامبر آن، آخرین رسول الهی است که بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است.

همه مسلمانان بر ختم نبوت اتفاق نظر دارند و بر اساس مستندات فراوان قرآنی و روایی، همواره ختم نبوت را امری واقع شده تلقی نموده‌اند و هیچ‌گاه اندیشه ظهور پیغمبر دیگری بر خاطر مسلمانان راستین نگذشته و انکار خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را همانند انکار یگانگی خدا و یا انکار قیامت دانسته‌اند و منکر ضروری دین، از ایمان و اسلام عاری است.

اگر تلاش و کوششی در میان اندیشوران اسلامی در مورد خاتمیت صورت گرفته تنها برای پی بردن به عمق این اندیشه و کشف راز ختم نبوت بوده است.

● بهائیان و خاتمیت

میرزا حسینعلی نوری که خود را پیامبر می‌دانست و مدعی بود کتابی آسمانی برای مردم به ارمغان آورده است^۱ در مقابل اجماع مسلمانان و آیات و روایات زیادی که بر خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ دلالت می‌کرد؛ برای آن‌که بتواند عده‌ای را به پراکنده‌گویی‌های خود مشغول سازد، به تأویل، تفسیر و توجیه آیات و روایات بر اساس پندارهای خود پرداخت. چنان‌که در معنای خاتمیت گفت: در این رتبه، اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد... و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می‌نماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این ذوات مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند.^۲

برای مثال می‌گوید هر پیغمبر نسبت به پیغمبر قبل خود آخر و نسبت به پیغمبر بعد از خود اول است.

بهائیان برای پاسخ به پرسش‌های بی‌شمار مردم که نشان از قطعی بودن ختم نبوت و رسالت در نزد آنان داشت، توجیهاتی خلاف واقع بیان کرده‌اند. در این نوشته به بررسی و نقد تعدادی از پندارهای آنان پرداخته می‌شود.

□ پندار اول: تجدید شریعت!

مهم‌ترین دلیل روشنفکران بهائی در رد خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ، لزوم تجدید شریعت است؛ به عقیده آنان وقتی عقل، لزوم تجدید شریعت را ثابت کرد خاتمیت بی‌معنا می‌شود:

چون از نظر عقل، لزوم تجدید شریعت اثبات شود بالطبع بطلان خاتمیت و اشتباه ناس راجع به عدم تجدید شریعت ثابت می‌شود.^۳

۱. فالله قد كنت راقدا حزنتي نوحات الوحي وكنت صامتا انطقتي ربك القدير؛ به خدا سوگند خواب بودم نوحات وحی مرا بیدار کرد و من ساکت بودم پرورگار توانای تو مرا ناطق گردانید. «حسینعلی نوری، مجموعه الواح، ص ۲۳۴».

۲. میرزا حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۲۷.

۳. روحی و روشنی، خاتمیت، ص ۶۵.

عباس افندی برای اثبات لزوم تجدید شریعت، دنیا را به انسان مریض تشبیه می‌کند که امراض مختلفی بر آن عارض می‌شود و بالطبع معالجات او به مقتضای بیماریش متفاوت است. پس شریعتی که مربوط به عالم جسم است باید بر اساس زمان تغییر کند:

عالم امکان مثل هیكل انسان گاهی صحت دارد، گاهی علیل و مریض است، لهذا معالجات نظر به اختلاف امراض متفاوت است... مراد آن است که آن قسم از شریعت الله که تعلق به عالم جسمانی دارد و آن تغییر و تبدیل حاصل می‌کند و این نظر به اقتضای زمان است.^۱

عبدالبهاء برای اثبات لزوم نو شدن ادیان الهی، تعالیم الهیه را دو قسم می‌داند که بخشی اساس و بقیه فروع آند:

اساس ادیان الهی یکی است و هیچ‌گاه دست‌خوش تغییر نمی‌شود، اما فروع به جسمانیات تعلق دارد و بر حسب اقتضای زمان و مکان تغییر می‌کنند.^۲

□ پاسخ:

اول اینکه تغییر و تحول دائمی ماده دلیلی بر لزوم تغییر قوانین نیست؛ چرا که قوانین و نظام‌ها - خواه نظام‌های طبیعی و یا نظام‌های اجتماعی منطبق بر نوامیس طبیعی - مشمول این قانون نیست. ستارگان و منظومه‌های شمسی پدید می‌آیند و پس از چندی فرسوده و فانی می‌گردند اما قانون جاذبه هم‌چنان پا برجاست؛ گیاهان و جانوران زاده می‌شوند، می‌زایند و می‌میرند ولی قوانین زیست‌شناسی هم‌چنان زنده است. حال انسان‌ها و قانون زندگی‌شان نیز هم‌چنین است؛ شخص پیغمبر از دنیا می‌رود، ولی قانون آسمانی او زنده است.

دوم اینکه لازمه تفسیر نیازمندی‌های بشر، تغییر اصول و قواعد اساسی زندگی انسان نیست، چرا که نیازمندی‌ها، دوگانه است: قسمتی از نیازمندی‌ها از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی بر چشمه

۱. همان، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۶۸.

می‌گیرد، این نیازمندی‌ها یا جسمی است، مانند نیاز به خوراک، پوشاک، همسر و یا روحی، مانند: نیاز به علم، زیبایی، احترام و یا نیازهای اجتماعی است از قبیل معاشرت، عدالت، آزادی، تا انسان، انسان است و تا زندگی او زندگی اجتماعی است آن نوع نیازمندی‌ها وجود دارد. این نیازمندی عامل حرکت‌دهنده بشر به سوی توسعه و کمال زندگی است.

بخشی از نیازمندی‌های دیگر انسان که از نیازمندی‌های اولی او ناشی می‌شود نیاز به انواع وسایل زندگی است، که در هر عصر و زمان دیگر متفاوت است؛ این نیازمندی از توسعه و کمال زندگی ناشی می‌شود و باعث توسعه بیشتر و کمال بالاتر است.

با توسعه و گسترش تمدن، نیازمندی‌های جدیدی در جامعه به وجود می‌آید و باعث ایجاد یک سلسله قوانین فرعی مانند مقررات راهنمایی با توسعه شهرها می‌شود؛ اما توسعه عوامل تمدن، قوانین حقوقی و جزایی و مدنی مربوط به دادوستدها، وکالت‌ها، غصب‌ها، ضمان‌ها و امثال آن را اگر مبتنی بر عدالت و حقوق فطری واقعی باشند، دچار تغییر نمی‌کند چه رسد به قوانین مربوط به ارتباط انسان با خدا یا رابطه انسان با طبیعت.^۱

سوم اینکه سلسله مقرراتی که مربوط به شرایط خاص زمانی و مکانی است و در جوامع مختلف متفاوت می‌شود، در اسلام برای آنها یک سلسله اصول کلی تعیین شده که با توجه به اصول کلی، جزئیات آن بر اساس نیازمندی‌های عصر و جوامع مختلف به وسیله کارشناسان اسلامی (فقها) تعیین می‌شود.^۲

چهارم اینکه اسلام قوانین خود را بر اساس فطرت پایه ریزی کرده است. و با وجود این امتیاز و دیگر خصوصیات منحصر به فرد اسلام است که توانسته تمام نیازهای بشری را در امتداد عصرها و قرن‌ها بر آورده سازد.

از ماندگاری و جاویدانی اسلام را در برخی از این ویژگی‌ها می‌توان شناخت:

– وارد کردن عقل در حریم دین:

۱. استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۸۴-۱۸۳.

۲. جعفر سبحانی، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ترجمه رضا استادی، ص ۱۵۲.

هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته و برای او حقی قائل نشده است. احترام اسلام برای عقل به حدی است که آن را یکی از منابع احکام و استنباط خود معرفی کرده است و فقهای اسلام، منابع احکام را کتاب، سنت، عقل و اجماع معرفی کرده‌اند.

رابطه ناگسستنی عقل و شرع در کلام فقهای اسلامی این گونه بیان شده است:
کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل؛ هر چه را عقل در یابد، شرع بر طبق آن حکم می‌کند و هر چه شرع حکم کند مبنای عقلی دارد.^۱

— جامعیت و به تعبیر قرآن؛ «وسطیت»^۲

مهم‌ترین رکن جاوید ماندن اسلام، توجه به همه جوانب مادی، روحی، فردی و اجتماعی است. جامعیت و همه‌جانبه بودن تعلیمات اسلامی مورد قبول اسلام‌شناسان است.^۳

— اسلام برای احتیاجات ثابت و دائم بشر قوانین ثابت و بدون تغییری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیر او وضع متغیری را پیش‌بینی کرده است. اصول ثابت در هر وضع جدید و متغیری قانون فرعی خاص و متناسبی تولید می‌کند. مانند قانون کلی اسلام در مورد آمادگی در مقابل تهاجم دشمنان:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾؛^۴ تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید و نیرومند باشید.

این آیه بیان‌گر آن است که تیر و شمشیر و نیزه و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد و جزء هدف‌های اسلامی نیست. آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان باید در هر عصر و زمانی تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن قوی باشند.^۵

— در اسلام رابطه میان احکام اسلامی با مصالح و مفاسد واقعی رابطه علی

۱. استاد شهید مطهری، همان، ج ۳، ص ۱۹۰.
۲. «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ بقره / ۱۴۳.
۳. استاد شهید مطهری، همان، ج ۳، ص ۱۹۰.
۴. انفال / ۶۰.
۵. همان.

و معلولی بیان شده و احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است و این مصالح و مفاسد در یک درجه نیستند.

به همین دلیل در فقه اسلامی بابی به نام «تراحم» یا «اهم و مهم» باز شده و اسلام به علمای اسلامی اجازه داده است، در موارد تراحم درجه اهمیت مصلحت‌ها را با توجه به راهنمایی‌های خود اسلام بسنجد و مصالح مهم‌تر را بر مصالح کم اهمیت‌تر ترجیح دهند. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

اذا اجتمعت حرمتان طرحت الصغرى للكبرى؛ آن‌جا که دو امر واجب

الاحترام جمع شد باید از کوچک‌تر به خاطر بزرگ‌تر صرف نظر کرد.^۱

- وجود قواعد و اصول حاکم

بر سراسر احکام و مقررات اسلامی قواعدی تسلط و حکومت دارند. در حقیقت اسلام برای این قواعد، حق «وتو» قائل شده است، مانند قاعده «حرج» و قاعده «لاضرر».^۲

- اختیارات حکومت اسلامی

اسلام به حکومت اسلامی اختیارتی داده که در درجه اول مربوط به حکومت شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است و بعد از ایشان به حکومت امام و از امام به هر حکومت شرعی دیگر منتقل می‌شود:

﴿النبیُّ اُولیُّ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ﴾^۳؛ پیغمبر از خود مومنان بر آنها حق

تسلط بیشتری دارد.

حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندی‌های نوظهور می‌تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته موضوعاً منتفی بوده است.^۴

پنجم آنکه معجزه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله (قرآن)، معجزه‌ای جاوید است. زیرا قرآن از سنخ علم و معرفت است و غیر از علم و معرفت هر چیز دیگری که تصور

۱. به نقل از: استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۹۳.

۲. همان، ص ۱۹۴.

۳. احزاب / ۶.

۴. احزاب / ۱۹۵.

شود مربوط به سایر قوای ادراکی انسان بوده، عمومیت آن امکان ندارد، زیرا ممکن نیست همه بشر آن را ببینند یا بشنوند مانند عصای موسی یا نغمه داوود که مربوط به زمان خاصی بوده است. برخلاف علم و معرفت که می‌تواند برای همه و تا ابد معجزه باشد.^۱

وجود معجزه‌ای ابدی دلیلی بر جاودان بودن آن شریعت است. در غیر این صورت معجزه نبی مکرم اسلام ﷺ مانند انبیای قبل از خود منحصر به عصر خاصی بود. حال که حکمت خداوند متعال بر جاوید ماندن اسلام قرار گرفته است به طور حتم، خداوند پاسخ به نیازهای بشر را به درازای جاودانگی شریعت اسلام در آن قرار داده است.

ششم اینکه در گفتار پیشوایان بهائی، تناقض‌های بسیاری وجود دارد. رهبران بهائی در ردّ خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ قائل به لزوم تجدید شریعت با توجه به وجود مقتضیات زمان و مکان در زمان‌های مختلف شدند. آنها معتقدند یا ایجاد تمدن‌ها و پیشرفت‌ها نیازهای بشر متفاوت شده؛ پس شریعتی متناسب باید آورده شود. با این وجود، چگونه میرزا حسینعلی نوری برای ظهور پیامبر بعد از خود هزار سال بعد را تعیین کرده است:

من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر... و من یوول هذه الایه او یغیرها بغیر ما نزل فی الظاهر انه محروم من روح الله و رحمنه التی سبقت للعالمین؛^۲ یعنی: کسی که قبل از پایان یافتن هزار سال کامل امر جدیدی را ادعا کند به درستی که او دروغگو است... و کسی که این آیه را تاویل کند یا تغییر دهد به غیر از ظاهری که نازل شده است همانا از رحمت الهی که بر عالمیان سبقت گرفته محروم است.

پس سرنوشت تحولاتی که بعد از او تا این هزار سال رخ داده و می‌دهد چه خواهد بود یا آنها در پی آن هستند که هیچ پیشرفتی در این هزار سال در جوامع بشری اتفاق نیفتد و یا تمدنی شکوفا نشود.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۶۰.

۲. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۱.

□ پندار دوم: اتمام نبوت و رسالت

خداوند متعال در قرآن مجید خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ را با صراحت اعلام داشته است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۱؛ محمد ﷺ پدر یکی از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم انبیاست.

میرزا حسینعلی نوری که می دانست ادعایش با وجود صراحت کلام الهی در خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ مقبول نخواهد بود؛ به پیروان خود هشدار داده و می گوید: ایاکم ان یمنعکم ذکر النبی عن هذا النبأ الاعظم؛^۲ پرهیزید از این که بیان «نبی» (در آیات قرآن) شما را از این خبر بزرگ (ظهور پیامبری خودش) باز دارد.

لذا بهائیان برای منحرف کردن اذهان پیروان خود به توجیحات سست و برداشت‌هایی برخلاف ظاهر آیه پرداختند تا ادعای خود را مطابق آیات الهی جلوه دهند.

توجیه اول: در آیه «... خاتم النبیین» سخن از اتمام نبوت به میان آورده است نه اتمام رسالت و میرزا حسینعلی رسول بهائیان است:

خداوند در قرآن آن حضرت را رسول خدا و خاتم انبیا معرفی نموده نه خاتم رسولان تا مدل بر عدم بعثت بعد از آن حضرت باشد.^۳

بهائیان تفاوت نبی و رسول را در این می دانند که رسول دارای کتاب و شریعت مستقلی است برخلاف نبی:

رسول کسی است که دارای شریعت مستقلة و کتاب تازه باشد به خلاف نبی که مقام ترویج و تبیین دارد.^۴

ولی نسبت بین رسول و نبی را عموم و خصوص من وجه ذکر می کنند و می گویند:

۱. احزاب / ۴۰.

۲. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۵۸.

۳. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۷.

۴. همان، ص ۸.

ممکن است شخصی هم رسول و هم نبی باشد و ممکن است رسول باشد و نبی نباشد و ممکن است نبی باشد و رسول نباشد.^۱
بر اساس این استدلال از ختم نبوت ختم رسالت لازم نمی آید در نتیجه آنچه در قرآن بیان شده ختم نبوت است نه ختم رسالت.

□ پاسخ:

درست است بین رسول و نبی تفاوت وجود دارد، ولی آنچه در تفاوت نبی و رسول در روایات اهل بیت وارد شده است؛ نبی آنچه را که به او وحی می شود در خواب می بیند و رسول کسی است که ملک را می بیند و با او سخن می گوید. نویسندگان بهائی نیز به تفاوت نبی و رسول در دریافت وحی به صورت مستقیم از جانب خداوند اعتراف کرده اند:

نبی کسی است که ملهم به الهامات الهیه بوده و از آینده غیب سخن بگوید... ولی رسول پیغمبران مستقل را نامند که مستقیماً به وسیله امواج روحانی و اشعه رحمانی با ذات منبع لایدرک الهی ارتباط داشته و دارای کتاب جدید و شرع جدید می باشد. احکام قبلیه را منسوخ کرده، تعالیم جدیدی وضع می کنند.^۲

بنابراین در رسول، امتیازها و خصوصیات لازم است که در نبی معتبر نیست از قبیل:

– مأمور باشد آنچه به او وحی شده است را برای مردم یا گروهی تبلیغ نماید؛

– دارای شریعت جداگانه ای باشد؛

– دارای کتاب آسمانی باشد.^۳

با توجه به مطالب بیان شده نبی، اعم از رسول است و هر کس که رسول باشد حتماً نبی هم خواهد بود و ممکن است کسی نبی باشد و رسول نباشد یعنی آن امتیاز و ویژگی اضافی را نداشته باشد، پس بین رسول و نبی، عموم و خصوص مطلق است نه عموم و خصوص من وجه که «روحی روشنی» آن را ادعا کرد. چرا که

۱. همان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۲۸-۲۷.

رسالت از نظر مصداق اخص از نبوت است؛ در نتیجه هر رسولی نبی هست ولی هر نبی رسول نیست و با پایان پذیرفتن نبوت - که اعم است - رسالت - که اخص می باشد - به طور قطع پایان می پذیرد، زیرا بر اساس قانون های ثابت شده عقلی «ارتفاع اعم مستلزم ارتفاع اخص است»^۱ و هنگامی که قرآن مجید می فرماید نبی مکرم اسلام ﷺ خاتم النبیین است لازمه آن پایان یافتن رسالت است. بنابراین نه تنها بعد از نبی مکرم اسلام ﷺ، رسولی نخواهد آمد بلکه نبییی هم از سوی خداوند بلند مرتبه مبعوث نخواهد شد و به تعبیر دقیق تر لازمه خاتم انبیا بودن پیامبر آن است که رسالت از خبرهای غیبی برداشته شود، پس هنگامی که این خبر قطع شود رسالت هم قطع می شود و از این جا خاتم نبیین بودن پیامبر آشکار می گردد که مستلزم این است که پیامبر خاتم رسل هم باشد.^۲

حاصل آن که: بهائیان که می گویند در آیه شریفه پایان پذیرفتن نبوت اشاره شده نه اتمام رسالت، نادرست است، و با پذیرفتن خاتمیت در نبوت باید خاتمیت در رسالت را هم پذیرفت.

توجیه دوم: توجیه دیگری که بهائیان در مورد آیه شریفه «... خاتم النبیین» مطرح کرده اند و آن را دست آویزی برای رد اتمام شریعت های الهی به وسیله پیامبر اسلام ﷺ قرار داده اند این است که: در قرائت عاصم از آیه شریفه، «خاتم» به فتح «تاء» قرائت شده است. در این صورت مقصود از «خاتم النبیین» زینت دهنده انبیا پیشین است نه ختم کننده آنان.^۳ یا مراد از آن تصدیق کننده انبیای سابق است.^۴

□ پاسخ:

اول اینکه در کتاب های لغت، «الخاتم» (با کسر تاء و فتح آن) هر دو به معنای «عاقبة کل شیء؛ پایان هر چیز» و «ما یختم به؛ آنچه به وسیله او ختم می شود»^۵

۱. المیزان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۵.

۳. روحی روشن، خاتمیت، ص ۲۵.

۴. همان، ص ۲۸.

۵. المنجد فی اللغة.

آمده است. در کتاب‌های تفسیر هم خاتم (به فتح تاء) با توجه به معنای لغویش «ما یختم به» معنا شده است:

به عقیده تمام مفسران و دانشمندان علم لغت، خاتم النبیین چه به کسر تاء باشد و چه به فتح آن به معنای آخرین پیامبران و ختم کننده آنان است و اصلاً دیده نشده که خاتم را بر انسانی اطلاق کنند و از آن معنای زینت یا تصدیق کننده اراده نمایند.^۱

اگر خاتم به معنای انگشتر هم استعمال شده از باب مجاز است، زیرا در قدیم اسم خود را بر روی انگشتر حک می نمودند و با آن پایان نامه‌ها را مهر می زدند، و چون از انگشتر برای پایان دادن به نامه استفاده می شد لفظ خاتم در مورد انگشتر به کار برده شد.

حاصل آن که: معنا کردن «خاتم النبیین» به زینت دهنده انبیا یا تصدیق کننده آنان، استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی است در حالی که لفظ باید در معنای رایج و متعارف خود به کار رود. یا در صورت استعمال یک لفظ در غیر معنای حقیقی باید قرینه و نشانه‌ای باشد تا شنونده و خواننده به وسیله آن قرینه، مقصود گوینده و نویسنده را دریابد؛ ولی در این آیه هیچ قرینه و نشانه‌ای وجود ندارد تا دلیلی باشد بر این که معنای حقیقی خاتم النبیین مورد نظر نبوده و از آن معنای غیر حقیقی و مجازی اراده شده است.

از سوی دیگر بهائیان «خاتم» را در آیه تصدیق کننده معنا می کنند. اگر منظور از «خاتم» در آیه تصدیق کننده باشد، باید میان آن حضرت و خاتم به معنای تصدیق کننده شباهتی وجود داشته باشد. و چنین شباهتی موجود نیست، زیرا «خاتم» وسیله و ابزار تصدیق نامه و نوشته است نه این که خود «خاتم» تصدیق کننده باشد، چون شخصی که نامه را می نویسد، به وسیله مهر صحت آن نامه را تصدیق می کند. این شخص تصدیق کننده است و خاتم وسیله تصدیق به شمار می رود. نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، خود تصدیق کننده پیامبران پیشین است نه این که وسیله تصدیق باشد.^۲

۱. خاتمت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۶.

علاوه بر آن، قرآن در مواردی که پیامبر ﷺ را تصدیق کننده معرفی می‌کند؛ کلمه «مصدق»^۱ را به کار برده است نه لفظ خاتم را.

نکته دیگر آنکه بهائیان در دام تناقض‌گویی گرفتار آمده‌اند، چرا که؛ خاتمیت رسول مکرم اسلام ﷺ به حدی واضح و روشن است، که بزرگان بهائی نتوانسته‌اند آن را انکار کنند، و در بسیاری از نوشته‌های خود به خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ اعتراف نموده‌اند.

نمونه اول: میرزا حسینعلی نوری از پیامبر اسلام به عنوان شخصی که نبوت و رسالت به وسیله ایشان ختم شده است یاد می‌کند؛

و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسله و النبوه و علی آله و اصحابه؛^۲ و سلام بر سرور عالمیان و مربی امت‌ها کسی که به وسیله او رسالت و نبوت پایان یافت و سلام بر آل او و اصحابش باد.

نمونه دوم: محمدعلی قائمی یکی از عقاید بهائیان را خاتم رسولان بودن حضرت محمد بیان کرده است:

ما بهائیان... حضرت رسول، محمد بن عبدالله ﷺ را عقل کل و ختم رسل می‌دانیم.^۳

□ پندار سوم: شریعت تا قیامت

از جمله روایاتی که بر خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ و شریعت آن حضرت دلالت دارد احادیثی است که امتداد شریعت اسلام را تا دامنه قیامت بیان می‌کنند:

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه؛^۴
حلال محمد ﷺ تا روز رستاخیز حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است.

لا کتاب بعد کتابی، لا شریعة بعد شریعتی الی یوم القیامه؛^۵ کتابی

۱. آل عمران / ۵۰؛ مائده / ۴۶؛ فاطر / ۳۱؛ احقاف / ۳۰؛ صف / ۶

۲. میرزا حسینعلی نوری، اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۹۲.

۳. محمدعلی قائمی، دروس الدیانه، ص ۱۳.

۴. کلینی، کافی، ج ۲، باب الشرایع، ص ۱۷.

۵. این حدیث در کتاب خاتمیت، نوشته روحی روشنی آمده است.

بعد از کتاب من و شریعتی بعد از شریعت من نیست تا روز قیامت. بهائیان برای توجیه و سازگار کردن این روایات با اعتقاد خود می‌گویند: غایت شریعت اسلام در این روایت روز قیامت بیان شده و قیامت با ظهور قائم (سیدعلی محمد باب و سپس میرزا حسینعلی نوری) برپا شده است. پس با برپا شدن قیامت حلال محمد و کتاب او نسخ شده است. میرزا حسینعلی نوری برای اثبات صحت ادعای برپایی قیامت با ظهور قائم به این روایت استناد می‌کند: *إذا قائم القائم قامت القيامة؛* هنگامی که قائم قیام کند قیامت برپا می‌شود.

□ پاسخ:

اول اینکه مقصود از قیامتی که در روایات بیان شده و دامنه شریعت محمدی صلی الله علیه و آله را تا برپایی آن دانسته‌اند؛ قیامتی است که خداوند متعال در جای جای قرآن از آن یاد کرده و اوصاف ویژه‌ای، برای آن بیان می‌کند؛ چنان‌که در عظمت آن روز می‌فرماید:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾؛^۱ هنگامی که زمین به سخت‌ترین زلزله خود به لرزه درآید و بارهای سنگین اسرار درون خویش (که گنج‌ها و معادن و اموات و غیره است) همه از دل خاک بیرون افکند.

یا در توصیف کیفیت قیامت بیان می‌دارد:

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾؛^۲ در آن روز سخت مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند و کوه‌ها همچون پشم زده شده متلاشی گردند.

همچنین از وحشت آن روز این‌گونه خبر می‌دهد:

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾؛^۳ آیا آدمی نمی‌داند که روزی آنچه (از مردگان) در دل قبرهاست همه بیرون ریخته می‌شود؟^۴

۱. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۹۵.

۲. زلزله / ۱ و ۲.

۳. قارعه / ۴ و ۵.

۴. عادیات / ۹.

پس مقصود از قیامت، قیامتی با این اوصاف است نه قیامتی که به ادعای میرزا حسینعلی نوری در یک طرفه‌العین گذشته است یعنی پنجاه هزار سال در یک دقیقه منقضی شده و تمام این وقایع عظیم و شرایط قیامت اتفاق افتاده است.^۱ که وهمی بیش نیست و نمی‌توان آن را ثابت کرد.

دوم اینکه روایت «اذا اقام القائم قامت القيامة» که پایه استدلال بهائیان قرار گرفته و میرزا حسینعلی نوری آن را بیان کرده است در کتب روایی وجود ندارد. ظاهراً میرزا حسینعلی برای اثبات سخن باطل خود به جعل روایت متوسل شده است. چرا که دلیل روایی بر برپا شدن قیامت با ظهور قائم وجود ندارد، بلکه در بسیاری از روایات، ظهور قائم را قبل از روز قیامت بیان کرده‌اند چنان‌که در حدیثی نبی مکرم اسلام ﷺ می‌فرمایند:

لولم یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذالک الیوم حتی ینخرج فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً؛^۲ اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نماند، هر آنچه خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا حجت خارج شود و جهان را همان‌گونه که پر از جور و ظلم شده بود پر از عدل و داد کند.

□ پندار چهارم: امامت تداوم شریعت

بهائیان عقیده شیعه به امامت را مانع از پذیرش پیشوایی و پیامبری میرزا حسینعلی نوری می‌دانند و می‌گویند: «حجاب دیگر که باعث بُعد عده‌ای از شیعه مسلمین گردیده و آنها را از مشاهده شمس حقیقت محروم کرده کلمه امام می‌باشد».^۳

ایده پردازان بهائی برای آن‌که بتوانند عدم ختم نبوت را اثبات نمایند عقیده شیعه را؛ در مورد امام که نباید صاحب کتاب باشد و فقط در ترویج و تنفیذ آیات قرآنی و فرائض اسلامی همت می‌گمارد، نادرست دانسته و برای اثبات ادعای خود می‌گویند:

بر افراد مختلفی مانند سردار لشکر، خلیف و... امام اطلاق می‌شود و

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۸۳.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۷، ح ۵۴۰۲، کتاب الوصیه، باب الوصیه من لدن آدم.

۳. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۲۹.

تفاوتی در این اطلاق بین زن و مرد وجود ندارد و در آیات قرآن هم موارد استعمال متفاوتی برای امام ذکر شده است، چنان که لفظ «امام» برای کتاب استعمال شده است ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾؛^۱ و در جای دیگر در مورد بزرگان کفار و علمای گمراه نیز لفظ امام به کار رفته است ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^۲ و در مقامی دیگر به حضرت ابراهیم که صاحب کتاب و شریعت مستقل بوده امام اطلاق شده است. ﴿وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛^۳ و (به یادآور) هنگامی که خدا ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برمی‌گزینم.^۴

بهایان از این گفته‌ها نتیجه می‌گیرند که چون خداوند به پیامبر صاحب شریعت امام اطلاق کرده است پس امام می‌تواند صاحب کتاب و شریعت باشد: قرآن مجید پیغمبر مستقل را امام خواند پس چگونه می‌گویند امام نمی‌تواند کتاب داشته باشد... پس معلوم شد اولاً امام می‌تواند کتاب داشته باشد و تشریح شریعت جدید به نماید زیرا (امام) به پیغمبران نیز اطلاق گردید.^۵

□ پاسخ:

اول اینکه استدلال بهائیان با خدشه‌دار ساختن ظهور آیه شریفه ﴿... و لکن رسول الله و خاتم النبیین﴾ باطل شد و از سوی دیگر اجماع مسلمین بر خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ و احادیث بسیاری که در این زمینه وارد شده است به اثبات رسید، بنابراین دیگر مجالی برای ادعای ایجاد شریعت جدید و آمدن کتاب تازه باقی نمی‌ماند تا عده‌ای بخواهند برای توجیه شریعت جعلی خود اطلاقات مختلف امام را مطرح کرده و از آن نتیجه‌ای خلاف واقع بگیرند. در

۱. هود / ۱۷.

۲. قصص / ۴۱.

۳. بقره / ۱۲۴.

۴. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۳۲.

۵. همان.

حالی که بر اساس قرآن - که بهائیان خود به آن استدلال می‌کنند - پیامبر پایان دهنده تمام شریعت‌هاست و خداوند، اسلام را به عنوان دین جاودانه برای بشریت برگزیده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ امروز (غدیر خم) دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است برایتان برگزیدم.

نبی مکرم اسلام ﷺ می‌فرماید:

ایها الناس انه لا نبی بعدی و لا سنه بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من تبعه فانه فی النار. ایها الناس احيوا القصاص و احيوا الحق لصاحب الحق و لا تفرقوا و اسلموا و سلموا كتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز؛^۱ مردم بدانند که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من؛ سنت و شریعت دیگری نخواهد بود، هر کس پس از من ادعای نبوت و پیامبری کند ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود (مردم را به سوی جهنم دعوت می‌کند) در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند، و نیز بدانید که هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند، اهل آتش و جهنم خواهد بود.

دوم اینکه درست است لفظ امام کاربردهای مختلفی دارد و منحصر به دوازده معصوم نیست ولی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که جانشینان واقعی پیامبر بزرگ اسلام هستند، تمام وظایف و مسئولیت‌های انبیا را بر عهده دارند با این تفاوت که بر آنها وحی نمی‌شود و شریعت و کتاب جدید نمی‌آورند.^۲ در حقیقت، معصومین بزرگ پاسداران حریم اسلامند و کامل‌ترین مربیان و پیشوایان و رهبران جامعه، و چون جنبه نبوت از جانشینان پیغمبر اسلام نفی گردید، لفظ امام بیشتر در مورد ایشان به کار رفته و به پیامبران انصراف ندارد.

۱. مائده / ۳.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۳.

۳. جعفر سبحانی، محاضرات فی الالهیات، ص ۲۵۸.

● ادله مسلمانان بر خاتمیت حضرت محمد ﷺ

■ الف) ادله قرآنی

در قرآن مجید آیاتی بر خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ و خاتمیت شریعت احمدی ﷺ دلالت دارد:

نخست آیه ای است که خداوند متعال به صراحت خاتمیت حضرت محمد ﷺ و شریعت اسلام را بیان کرده است و توجیهاً بی اساس بهائیان در مورد آیه در جای خود نقد شد.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۱ محمد ﷺ پدر یکی از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم انبیاست.

دومین آیه در جهانی و همگانی بودن دعوت آخرین رسول الهی بیان شده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آن‌ها را به پاداش‌های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند! «کافه» از ماده «کف» به معنای کف دست است، و از آن‌جا که انسان با دست خود اشیاء را می‌گیرد، یا از خود دور می‌کند این کلمه گاهی به معنای «جمع کردن» و گاهی به معنای «منع کردن» آمده است.

پس از دقت و تأمل به دست می‌آید که کافه به معنای عامه است و حال از «الناس» یعنی ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم در واقع خداوند، جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ﷺ را شرح می‌دهد. روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می‌کند. از سوی دیگر احتمال اینکه کافه به معنای «بازدارنده مردم از گناه» باشد به دو دلیل ضعیف است؛ چرا که اگر «کافه» به معنای باز دارنده باشد با وجود کلمه «نذیرا» به لفظ «کافه» در آیه نیازی نیست زیرا پیامبر اکرم ﷺ با تذکر و

۱. احزاب / ۴۰.

۲. سبأ / ۲۸.

یادآوری عذاب‌های الهی که بر گناهان و کارهای زشت مقرر شده است، مردم را از گناه باز می‌دارد. و روشن است که معنای «انذار» همین است. علاوه بر آن هر جا در قرآن، کلمه «کافه» به کار رفته به معنای «عامه» استعمال شده است مانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً﴾؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در صلح و آشتی درآید!

﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً﴾؛^۲ با مشرکان، دسته جمعی بیکار کنید، همان‌گونه که آنها دسته جمعی با شما بیکار می‌کنند.

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً﴾؛^۳ شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند.

حاصل آن‌که: محتوای این آیه همچون آیات دیگری نظیر؛ آیه یک سوره فرقان^۴ و آیه نوزدهم سوره انعام^۵ بر همگانی و جهانی بودن دعوت حضرت رسول ﷺ دلالت دارد و از اطلاق آیه به دست می‌آید که دین اسلام منحصر به عصر خاصی نیست. در آیه‌ای دیگر خداوند متعال علاوه بر آنکه جهانی بودن دعوت رسولش را بیان می‌کند از برکت داشتن آن نیز حکایت می‌کند:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛^۶ زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا بیم‌دهنده جهانیان باشد.

سوره فرقان با جمله «تبارک» آغاز می‌شود که از ماده «برکت» است و برکت داشتن چیزی که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.^۷

۱. بقره / ۲۰۸.

۲. توبه / ۳۶.

۳. توبه / ۱۲۲.

۴. «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا؛ جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند».

۵. «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ؛ این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها می‌رسد انذار کنم».

۶. فرقان / ۱.

۷. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۸.

تعبیر «للعالمین» نیز روشن‌گر این حقیقت است که آیین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست، چرا که عالمین نه تنها از نظر مکانی محدود نیست بلکه از نظر زمانی هم قیدی ندارد و تمام آیندگان جن و انس را در بر می‌گیرد. پس این آیه بر خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ دلالت دارد.

در چهارمین آیه سخن از به کمال رسیدن شرایع آسمانی به میان آمده است:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱

و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حد تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست.

مراد از «تمامیت کلمه» کامل شدن شریعت اسلام است. یعنی ظهور دعوت اسلامی با نبوت حضرت محمد ﷺ و نزول قرآن که برترین کتاب آسمانی است. پس از آن که در مسیر تدریجی تاریخ پیامبری پس از پیامبر دیگر و شریعتی پس از شریعت دیگر ظهور می‌کرد، تا شرایع الهی از نظر کمال به مرتبه نبوت رسید. و آن شریعت به دلالت قرآن، شریعت اسلام است که نه تنها تمام ویژگی‌های شریعت‌های گذشته را دارا است، بلکه از نقض‌های ادیان آسمانی گذشته نیز عاری است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾^۲ آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم.

پس مراد از «تمامیت کلمه» رسیدن شرایع آسمانی از مراحل نقص و ناتمامی به مرحله کمال است و مصداق این تمامیت دین محمدی ﷺ است.^۳ با کامل شدن شریعت‌های آسمانی توسط شریعت احمدی ﷺ خداوند متعال مهر اتمام رسالت را بر پرونده انبیا و رسولان خود زد.

۱. انعام / ۱۱۵.

۲. شوری / ۱۲.

۳. میزان، ج ۷، ص ۲۴۸.

■ (ب) ادله روایی

در کتب روایی شیعه و سنی وارد شده که نبی مکرم اسلام ﷺ خطاب به علی رضی الله عنه می فرمایند:

أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؛^۱ (ای علی) تو نسبت به من همان منزلی را داری که هارون نسبت به موسی داشت جز این که بعد از من پیامبری نیست.

این حدیث که به «حدیث منزلت» مشهور است مورد قبول تمام مسلمانان (شیعه و سنی) است و هیچ کس در استناد آن به رسول اکرم صلی الله علیه و آله تردیدی ندارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله تفاوت جانشینی هارون و علی رضی الله عنه را در این می دانند که بعد از خودشان پیامبر دیگری ظهور نخواهد کرد.

در روایت دیگری حضرت محمد صلی الله علیه و آله نگرانی خود را از گمراه شدن امت در سایه رهبری گمراهان بیان می کنند، و حتی هشدار می دهند که گروهی از امت اسلامی به بت پرستی رو می آورند و گروهی مشرک می شوند، سپس به مدعیان دروغین رسالت اشاره کرده می فرمایند:

و أنه يكون في امتي ثلاثون كذابون كلهم يزعم أنه نبي و أنا خاتم النبيين لا نبي بعدي؛^۲ در میان امت من سی نفر دروغگو پیدا می شوند و گمان می کنند پیامبرند در حالی که من خاتم پیامبرانم.

در این حدیث، نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ضمن بیان خاتم بودن خود مدعیان رسالت را دروغگو و گمراه معرفی کرده اند.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که جد بزرگوارشان درباره خاتمیت خود به مردم فرمود:

أيها الناس أنه لا نبي بعدي و لا سنيه بعد سنتي فمن ادعى ذلك فدعواه و يدعته في النار فأقتلوه و من تبعه فإنه في النار؛^۳ مردم بدانند که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من سنت

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷ و بخاری، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۲۹.

۲. بحار الانوار، ج ۲۸، پاورقی ص ۳۱.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۶۲.

و شریعت دیگری نخواهد بود، هر کس بعد از من ادعای پیامبری کند ادعا و بیعت او در آتش خواهد بود (مردم را به سوی جهنم دعوت می‌کند) در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند، و نیز بدانید هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند، اهل آتش خواهد بود.
در احتجاجی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است:

اما رسول الله فخاتم النبیین لیس بعده نبی ولا رسول و ختم بر رسول الله الأنبیاء الی یوم القیامه؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله، او ختم کننده پیامبران است و پس از او رسول و پیامبر دیگری نخواهد آمد، خداوند پیامبران را به او ختم کرد.
روایات زیاد دیگری در مورد خاتمیت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در کتب روایی شیعه و سنی موجود است که برای جلوگیری از طولانی شدن کلام از نقل آن پرهیز می‌شود.

■ (ج) راز خاتمیت

در اندیشه اسلامی، ختم نبوت نشانه تنزل بشریت و کاهش استعداد بشری و نازا شدن مادر روزگار نیست. یا دلیلی بر بی‌نیازی بشر از پیام الهی نمی‌شود. همچنین با پاسخ‌گویی به نیازمندی‌های متغیر بشر در دوره‌ها و زمان‌ها مختلف ناسازگاری ندارد بلکه علت و فلسفه‌ای دیگر دارد.^۱

یکی از علت‌های تجدید رسالت، تحریف‌هایی بوده که در آموزه‌های پیغمبران و کتاب‌های مقدسشان رخ داده است به همین جهت کتاب‌ها و آیین بر جا مانده فاقد صلاحیت دست‌گیری از راهروان طریق الهی می‌شد و پیامبری برای احیای شریعت و سنت‌های فراموش شده ظهور می‌کرد.

ظهور پیامپی پیامبران تنها معلول تغییر و تکامل شرایط زندگی و نیازمندی‌های بشر، و احتجاج او به پیام‌های نوین و راهنمایی‌های جدید نیست. بلکه بیشتر معلول نابودی‌ها و تحریف و تبدیل‌های کتب و تعلیمات آسمانی بوده است.^۲
زمانی که بشر به مرحله‌ای از تکامل می‌رسد که می‌تواند یاسبان موارث

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۵۴.

۳. همان، ص ۱۵۶.

دینی و الهی خود باشد، ظهور پیامبر جدید منتفی می‌گردد و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین موجود می‌شود:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ ما خود این کتاب را فرود آوردیم و هم البته خود نگهبان آن هستیم.

آیه شریفه در صدد بیان علت عدم تجدید نبوت و رسالت پس از نزول قرآن مجید است و در حقیقت، تحقق یکی از ارکان ختم نبوت را اعلام می‌دارد.^۱ بر همین اساس در میان تمام کتاب‌های آسمانی تنها قرآن است که بدون ذره‌ای تحریف و دست خوردگی باقی مانده و در کنار آن مقدار زیادی از سنت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله به صورت قطعی و غیر قابل خدشه و تردید به دست نسل‌های بعد رسیده است. دلیل محفوظ ماندن کتاب آسمانی مسلمین، رشد و قابلیت بشر این دوره است که نوعی بلوغ اجتماعی انسان این عهد را حکایت می‌کند. در حقیقت، بلوغ اجتماعی بشر یکی از ارکان خاتمیت است. یعنی بشر به خدی از رشد رسیده که می‌تواند حافظ و نگهبان موارث علمی و دینی خود باشد و خود به نشر و تبلیغ و تعلیم و تفسیر آن همت گمارد.

۱. حجر / ۹.

۲. مطهری، همان، ص ۱۵۷.

چهار | معاد و قیامت

به عقیده تمام ادیان آسمانی، خداوند متعال، انسان‌ها را بعد از مرگ در روز معینسی بر می‌انگیزد و جزای اعمال خوب و بد آنها را می‌دهد، نیکوکاران را پاداش و گناه‌کاران را عذاب می‌کند. این روز را معاد یا قیامت می‌نامند. اعتقاد به معاد مهم‌ترین عنصری است که تأثیر به‌سزایی در انقیاد شریعت و جلوگیری از ترویج فساد و گناه و نیز ترغیب انسان‌ها به خیر و صلاح دارد. این اصل، اختصاص به دین و شریعت خاصی نداشته، بلکه اعتقاد به آن از ضروریات تمام ادیان الهی است. در کتاب مقدس یهودیان آمده است:

از خدا بترس و اوامر او را نگهدار چون که تمامی تکلیف انسان این است، زیرا خداوند هر عمل را یا هر کار مخفی، خواه نیکو خواه بد باشد به محاکمه خواهد آورد.^۱

در قسمتی دیگر از عهد عتیق آمده است:

خداوند می‌میراند و زنده می‌کند به قبر فرود می‌آورد و بر می‌خیزاند.^۲

همچنین در کتاب مقدس مسیحیان چنین نوشته شده:

و بیرون خواهد آمد هر که اعمال نیک کرد برای قیامت، حیات و هر که

اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری.^۳

۱. عهد عتیق، جامعه سلیمان، باب ۱۲.

۲. همان، باب دوم، کتاب اول سمویل.

۳. انجیل یوحنا، آیه ۵.

آری برای انسان کافی است که این عنصر مهم را از اعتقاد خویش بردارد سپس می‌تواند آزادانه به هر عملی که نفس و شهواتش می‌طلبد، روی آورد. علاوه بر ادیان سابق، قرآن کریم بیش از پیش به این مسأله اهتمام ورزیده است تا جایی که یک سوم آیات قرآن پیرامون همین موضوع است. بنابراین کسی که اعتقاد قاطع و راسخی به قرآن دارد ناگزیر باید عقیده به معاد را بدون کم و زیاد بپذیرد و مخالفت با آن در واقع مخالفت با اصل مشترک همه ادیان الهی و در تعارض با ایمان به خداوند است.

● قیامت و کیفیت آن

وقتی به قرآن کریم، پیرامون روز رستاخیز، ثواب و عقاب، بهشت و جهنم، نعمت و آتش مراجعه می‌کنیم درمی‌یابیم که بسیاری از آیات آن به صراحت بر معاد جسمانی دلالت دارد این‌که انسان در روز قیامت زنده می‌شود و بدنش که مدت‌ها پوسیده بود بار دیگر به همان هیئت اولی دنیوی برمی‌گردد.^۱

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛^۱ و محققاً ساعت قیامت بی‌هیچ شکی بیاید و خدا به یقین مردگان را از قبرها برمی‌انگیزد.

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ، بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛^۲ آیا آدمی می‌پندارد که ما دیگر ابداً استخوان‌های (پوسیده) او را باز جمع نمی‌کنیم، بلی ما قادریم که سر انگشتان او را هم منظم درست گردانیم.

﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛^۳ گفت چه کسی این استخوان‌ها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است. بگو همان کسی که نخستین بار آن را آفرید.

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾؛^۴ آیا آدمی نمی‌داند که روزی از قبرها برانگیخته می‌شود.

۱. آیت الله محسن خرازی، بدایة المعارف، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. حج / ۷.

۳. قیامت / ۴ و ۳.

۴. یس / ۷۸.

۵. عادیات / ۹.

علامه حلی رحمته معاد جسمانی را از ضروریات دین می‌داند و می‌فرماید:
از ضروریات دین محمد صلی الله علیه و آله معاد جسمانی است، قرآن هم در آیات
بسیاری بر این مطلب تصریح کرده است.^۱

همچنین خواجه نصیرالدین طوسی رحمته در ضمن دو دلیل عقلی، معاد جسمانی
را اثبات کرده، می‌نویسد: وجوب وفا کردن به وعده و حکمت خداوند متعال،
مقتضی لزوم مبعوث کردن انسان‌ها در قیامت است و ضرورت دین پیامبر صلی الله علیه و آله
به ثبوت معاد جسمانی حکم می‌کند و اینکه وقوع معاد جسمانی امر ممکن
است.^۲

البته این واقعه بزرگ که هیچ تردیدی در آن نیست بلافاصله پس از مرگ
رخ نمی‌دهد بلکه به صراحت برخی آیات قرآن کریم، بین مرگ و روز قیامت،
جهانی است که از آن به برزخ تعبیر می‌شود و در این عالم روح انسان به
قالبی غیر جسمانی که برخی آن را مثالی می‌نامند تعلق می‌گیرد. قرآن کریم در
این باره می‌فرماید:

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۳ و از عقب آنها عالم برزخ است
تا روزی که برانگیخته شوند.

بنابراین، انسان پس از مرگ در حیاتی برزخی که بین دنیا و قیامت است
قرار می‌گیرد. آنچه از این مباحث می‌توان نتیجه گرفت این است که، عالم
آخرت و پس از مرگ دارای مراحل است که مرحله نخست آن در حیات
برزخی است و مرحله بعدی آن روز قیامت است، و اوصاف آن به کرات در
قرآن کریم ذکر شده و خداوند کیفیت بر پا شدن آن را همراه با علائمی روشن،
بیان نموده است.^۴

حال با توجه به روشن شدن و مسلم بودن موضوع معاد و چگونگی آن

۱. علامه حلی (ره)، کشف المراد، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۴۳۱.

۳. مؤمنون / ۱۰۰.

۴. «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» (زلزال / ۱): «تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَيْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ» (معارج / ۹ و ۸)،
«تَفْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ يَوْمَ» (معارج، آیه ۴).

می‌توان باورهای بهائیت را بر همین اساس مورد سؤال قرار داد: آیا بهائیان اساساً به چنین روزی ایمان دارند؟ آیا آنها به معاد به عنوان یک اصل مشترک همه ادیان اعتقاد دارند؟ برای پاسخ به این سؤال به سراغ برخی از سخنان رهبران بهائیت می‌رویم تا حقایق برای مخاطبان منصف آشکار گردد.

■ الف) بهائیت و تأویل آیات قیامت و انکار آن

از حرفه‌های باب و بهاء برای اغفال پیروان خود، تأویل آیات قرآن کریم است، آنان برای اثبات ادعاهای خود به تأویل آیات برخلاف صراحت ظاهرش دست می‌زنند و معنای خلاف ظاهر آن را ارائه می‌دهند. در صورتی که هر پیامبری باید به زبان قوم خود و به گونه‌ای که مخاطبان معنای ظاهری سخنان او را درک کنند، سخن گوید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛^۱ و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که با زبان قوم خود سخن گفته تا همه چیز را بیان کند.

لذا سخن گفتن پیامبران به زبان ظاهری مردم برای دریافت درکی صحیح از پیام الهی ضروری است و باید از تأویل آیات بدون هیچ پایه و استدلال و برهان قطعی، پرهیز نمود، چرا که اگر لفظی را برخلاف مفهوم ظاهری‌اش معنا کنیم بی‌اعتباری هر سخن را در پی خواهد داشت. زیرا هر معنایی را می‌توان از آن استنباط کرد.

باب و بهاء که ادعاهایشان با آیات قرآن در تعارض است تمام آیات محکم قرآن را در مورد معارف دینی به ویژه آیات قیامت را تأویل برده‌اند و قیامت ظاهری را بر قیام خود و علائم آن را بر اموری معنوی و غیر واقعی مثل منسوخ شدن ادیان تأویل نموده‌اند. علی‌محمد باب در بیان می‌نویسد:

مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد. از حین ظهور

شجره حقیقت (خود باب) الی ما یغرب (مرگ باب) قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده^۱.
حسینعلی بهاء روز قیامت را به آمدن خود تعبیر کرده و بهشت را به دیدن خود معنا می‌کند:

یا معشر البشر قد اتت الساعه و انشق القمر طوبی لعبد شهد و ویل لكل منکر مکار؛^۲ ای گروه بشر به تحقیق که ساعت قیامت آمد و قمر شکافته شد خوشا به حال بنده‌ای که شاهد این شد و وای بر هر منکر مکاری. همچنین در ایقان بسیاری از آیاتی که به صراحت در مورد قیامت آمده، به معانی مختلفی تأویل می‌کند. وی پیرامون آیه شریفه «اذا السماء انفطرت»^۳ می‌نویسد:

مقصود سماء ادیان است که در هر ظهوری مرتفع می‌شود و به ظهور بعد شکافته می‌گردد؛ یعنی باطل و منسوخ می‌شود، حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج الرعاع گمان نموده‌اند از تفتت سماء؟^۴
یکی دیگر از آیات قرآن کریم که پیرامون علائم حتمی قیامت با صراحت بیان فرموده آیه نفخ صور است. «یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا»^۵ همان روزی که صور دمیده می‌شود و مجرمان را با بدن‌های کبود در آن روز جمع می‌کنیم.

حسینعلی بهاء، دمیدن صور را به بعثت پیامبران تأویل برده و حشر و قیامت را به قیام آنان:

مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه محکومات دمیده شده و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی.^۶

بنابراین قیامت مورد نظر قرآن از دیدگاه بهائیان، جز قیام مظاهر الهی

۱. علی محمد باب، بیان فارسی، ص ۳۱ و ۳۰.

۲. حسینعلی بهاء، اقدس، ص ۷۸.

۳. انفطار / ۱.

۴. حسینعلی بهاء، ایقان، ص ۲۹.

۵. طه / ۱۰۲.

۶. حسینعلی بهاء، همان، ص ۷۴.

(پیامبران) چیزی نیست. حتی در نزد آنان بهشت و نعمت‌های آن لقای خود (مظاهر الهی) و جهنم و آتش را به انکار خویش تأویل برده‌اند:

قال این الجنة و النار؟ قل الاولى لقابی و اخرى نفسک ایها المشرك
المرتاب! یعنی: گفت بهشت و آتش کجایند؟ بگو بهشت لقای من است
و جهنم خود تو هستی ای مشرک شکاک.

جالب اینکه میرزا حسینعلی پس از این همه تأویلات بی پایه و اساس،
تأویل نمودن سخنان خود را ممنوع کرده است و به صراحت می‌نویسد:

ان الذی یأول ما نزل من سماء الوحی و یخرجه عن الظاهر انه ممن
حزف کلمه الله العلیا و کان من الاخسرین؛^۱ یعنی: کسی که تأویل می‌کند
آنچه را از آسمان وحی نازل شده و آن را از مفهوم و معنای ظاهری خود
خارج می‌کند همانا او از تحریف‌کنندگان سخنان بلند مرتبه خداوند
شمرده می‌شود و از زیان‌کاران است.

حال باید از وی پرسید: چگونه آیات محکم قرآن کریم که با صراحت وقوع
تخلف‌ناپذیر قیامت را اعلام می‌نماید، مورد تأویل‌های سُست و بی‌دلیل شما
واقع می‌شود اما کسی حق تأویل سخنان متناقض شما را ندارد؟! اگر تأویل
نمودن به شیوه شما درست است چگونه می‌توان به ظاهر سخن کسی اعتماد
کرد و حکم نمود؟

■ (ب) بقای ارواح جایگزین قیامت

با بررسی آثار بهائیان این حقیقت آشکار می‌شود که در کیش بهائیت، موضوعی
کلی به نام «بقای ارواح» مطرح است نه مسأله معاد و رستاخیزی که حشر و
نشر، جهنم و بهشت، آتش و عذاب و حسابرسی اعمال از ویژگی‌های آن است.
بهائیان بر اساس پندارهای خود معتقدند که انسان با مرگ، نابود نمی‌گردد و
روحش برای همیشه باقی است و این تمام سخن آنان پیرامون موضوع عالم
آخرت است. البته همچنان‌که قبلاً بیان شد، این دیدگاه نازل‌ترین و پایین‌ترین

۱. حسینعلی بهاء، مبین، ص ۲۲۲.

۲. همو، اقدس، ص ۱۱.

مرحله از مراحل و مراتب عالم آخرت و مسأله معاد از دیدگاه کتب آسمانی و قرآن کریم است. شاهد این گفتار آن است که در تمام کتاب‌های بهائیت، حتی یک سخن پیرامون کیفیت و اصل مسأله معاد به میان نیامده است. حسینعلی بهاء در جواب بیچاره‌ای که مسأله آخرت برای وی مبهم است، می‌نویسد:

این‌که سؤال از بقای روح نمودی، این مظلوم (بهاء) شهادت می‌دهد بر بقای آن و این‌که سؤال از کیفیت آن نمودی انه لا یوصف و لا ینبغی ان ینکر الا علی قدر معلوم.^۱

از نظر وی کیفیت عالم آخرت امری توصیف نشدنی است و نباید جز مقدار اندکی پیرامون آن سخنی گفته شود. رهبران بهائی همواره این موضوع را برای بهائیان، مجهول و مبهم گذاشته‌اند و موضوع ماندگاری و بقای روح انسان را جایگزین بحث معاد کرده‌اند. قیامت، عبدالبهاء در توضیح این بحث می‌نویسد: در جهان دیگر حقیقت انسانی، صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است. مقصود از ثواب و عذاب در جهان معنوی کیفیتی است روحانی که فی الحقیقه به عبارت نیامده ولی ناچار به صور محسوسه تشبیه شود.^۲

حتی اگر بپذیریم پیروان بهائیت به معاد و قیامت قرآنی اعتقاد دارند، جای این پرسش است که چگونه ممکن است دینی الهی، نازل شود و پیرامون سرنوشت ابدی انسان به چند جمله کوتاه اکتفا نماید و هیچ تأکیدی بر آن نداشته باشد؛ در حالی که در قرآن کریم حدود دو هزار آیه درباره این مسأله مهم ذکر شده و حتی ریزترین مسائل معاد را یادآور شده است.

۱. حسینعلی بهاء، مجموعه الواح، ص ۱۶۴.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، تفسیر الواح درباره ارواح، ص ۷۶ و ۱۲۶.



وَعَدَهُ الْهَىٰ بِرَآءِ اَنْ اَسْتِ كِهْ اَیْنِدِهْ زَمِیْنِ اَز اَنْ صَالِحَانِ وِ پَاكَانِ بَاشْدِ وِ خِدَاوَنْدِ مَتَعَالِ
بَا قَاطِعِیْتِ تَمَامِ مَزْدِهْ بَرِیَايِیْ دَوْلَتِ كَرِیْمِهْ مَهْدَوِیْ رَا بِهْ جِهَانِیَانِ اَعْلَامِ مِیْ كَنْدِ:
﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱
و ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم كه البته بندگان نيكوكار من
ملك زمین را وارث و متصرف خواهند شد.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام بندگان شایسته‌ای را كه وارثان زمین خواهند
شد یاران مهدی علیه السلام معرفی می‌کنند:

هم القائم و اصحابه؛^۲ ایشان حضرت قائم و یارانش خواهند بود.
و قرآن آزادی و رهایی از بند ستمگران را به همه مستضعفان كره خاکی نوید
داده و می‌فرماید:

﴿وَوَرِّدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ﴾^۳ ما می‌خواهیم به مستضعفان زمین نیکی کنیم، یعنی آنان را
پیشوایان و میراث بران زمین قرار دهیم.

۱. انبیاء / ۱۰۵.

۲. قندوزی حنفی، منابع الموده، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳. قصص / ۵.

به امید روزی که صبح دولتش بدمد و جهان را پر از عدل و داد کند. إن شاء الله.
 یملاء الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً؛ زمین پر از عدل
 و داد خواهد شد بعد از آن که پر از ظلم و جور شد.

● بهائیان و امام زمان

بهائیان که با توجیحات بی پایه و اساس خود، آیات قرآن و روایات معصومین را
 در مورد خاتمیت نبی مکرم اسلام ﷺ تأویل کرده‌اند در مورد امام زمان نیز به
 همین روش متمسک شده و عقیده خود را این گونه بیان می‌کنند:

اعتقاد اهل بهاء این است که موعود اسلام ظاهر شده و بشارت الهیه
 تحقق یافته، حضرت رب الاعلی (علی محمد شیرازی معروف به باب)
 ظهور مهدی موعود بودند و جمال اقدس الهی (میرزا حسینعلی نوری
 معروف به بهاء الله) نزول عیسی و قیام روح الله^۱.

بهائیان برای این که این اعتقاد را موافق با اسلام جلوه دهند دو جهت‌گیری
 نسبت به روایاتی که در باب مهدی ﷺ آمده داشته‌اند:

■ الف) جهت‌گیری اول

بهائیان روایاتی که در آن وعده برپایی جامعه‌ای پر از عدل و داد توسط فرزندی
 از اهل بیت پیامبر ﷺ و از نسل امام حسین ﷺ به مردم داده شده است را بر
 سید علی محمد شیرازی تطبیق داده‌اند. مانند روایتی که بهائیان سند آن را به
 بخارا انوار نسبت می‌دهند:

قال النبی ﷺ: لا تذهب الدنيا حتى يقوم رجل من ولد الحسين یملاًها
 عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ نبی فرمود: دنیا به آخر نمی‌رسد تا از
 فرزندان حسین قیام کند و دنیا را همان طور که از ظلم و ستم پر شده از
 عدل و داد پر کند.

بهائیان عیسی ﷺ را در روایاتی که می‌فرماید عیسی ﷺ با مهدی ﷺ ظهور
 می‌کند و پشت سر امام زمان به نماز می‌ایستد بر میرزا حسینعلی نوری تطبیق می‌دهند:

۱. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۵۹.

۲. همان.

قال رسول الله الذي بعثني بالحق نبياً لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لظالم الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي فينزل الله عيسى بن مريم فيضلي خلفه و تشرق الارض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب؛^۱ حضرت رسول فرمودند: قسم به کسی که مرا به حقیقت مبعوث کرد اگر از دنیا چیزی یک روز باقی نماند حتماً خدا آن روز را طولانی می‌کند تا پسر مهدی خروج کند پس عیسی روح الله فرزند مریم نازل می‌شود و پشت سر او نماز می‌گذارد و زمین به نور پروردگارش نورانی می‌شود و سلطنت او را به مشرق و مغرب می‌رساند.

□ پاسخ:

روایتی را که به کتاب شریف بحار الانوار نسبت می‌دهند، با این الفاظ در این کتاب موجود نیست، ولی با این مضمون، روایات زیادی وجود دارد و این مطلب حاکی از بی‌دقتی بهائیان در نقل عبارتهاست.

از سوی دیگر در روایات فراوانی مصداق مهدی علیه السلام مشخص شده و قابل تطبیق بر شخص دیگری نیست از جمله: روایاتی که مهدی علیه السلام را فرزند نهم از نسل امام حسین می‌دانند و تأکید دارند که قائم علیه السلام نهمین نسل امام حسین است:

يا بن مسعود علي بن ابي طالب امامكم بعدى و خليفتى عليكم فاذا مضى فابنى الحسين امامكم بعده و خليفتى عليكم فاذا مضى فابنى الحسين امامكم بعده و خليفتى عليكم ثم تسعه من ولد الحسين واحد بعد واحد ائمتكم و خلفائى عليكم تا سيعهم قائم امتى؛^۲ فرزند مسعود علی بن ابی طالب امام شما بعد از من و جانشین من بر شماست پس هنگامی که عمر او سپری شد فرزندم حسن امام شما و جانشین من بر شماست پس هنگامی که عمر او گذشت فرزندم حسین امام شما و جانشین من بر شماست سپس نه فرزند از فرزندان حسین یکی پس از دیگری امامان شما و جانشینان من بر شمایند و نهمین آنها قائم امت من است.

۱. همان، ص ۶۰.

۲. شیخ صدوق، بحوث حول المهدي و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۷.

همچنین احادیثی که نام، کنیه و ویژگی‌های اخلاقی امام زمان علیه السلام را مشخص کرده‌اند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: المهدي من ولدي، اسمه اسمي وكنيته كنيته، اشبه الناس بي خلقاً وخلقاً، تكون له غيبه و حيره حتى تضل الخلق عن ادیانهم، فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛^۱ پیامبر اکرم فرمود: مهدی از فرزندان من است اسم او اسم من است و کنیه‌اش کنیه من می‌باشد. شبیه‌ترین مردم از نظر اخلاقی و صورت ظاهری به من است، برای او غیبت و حیرتی است تا مردم در دینشان بلغزند پس در این هنگام مانند شهاب درخشنده‌ای می‌آید پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و جور شد.

یا روایاتی که نام دوازده امام و جانشینان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را بیان می‌کنند و به صراحت از دوازدهمین امام علیه السلام به عنوان منجی عالم نام می‌برد؛ چنان‌که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی نام تک‌تک امامان را بیان می‌فرمایند، سپس درباره امام دوازدهم علیه السلام می‌فرمایند:

ثم ابنة القائم بالحق مهدی أمتی الذی یملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛^۲ سپس فرزندش قیام‌کننده به حق است مهدی امت من است کسی که زمین را همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد می‌کند.

همچنین احادیثی که زمان ولادت مهدی علیه السلام را در نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری بیان می‌کند و مورد اتفاق شیعه و سنی است؛ چنان‌که شیخ سلیمان قندوزی حنفی می‌نویسد:

فالخبیر المعلوم عند الثقات أن ولاده القائم كانت ليله الخامس عشر من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين فی بلده سامراء؛^۳ خبری که در نزد راست‌گویان معلوم است آن است که ولادت قائم شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هـ ق در شهر سامراء بوده است.

۱. همان، ص ۲۵۹-۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۵۹-۲۵۸.

۳. قندوزی حنفی، ینایع الموده، ج ۳، ص ۳۰۶.

و دیگر بزرگان اهل سنت این مسأله را مورد تأکید قرار داده‌اند که در بحث ولادت آن حضرت نظر آنها بیان خواهد شد.

خاصل آن که با وجود روایت‌های زیادی که وجود شخصی به نام مهدی موعود علیه السلام را بیان می‌کنند و ولادت آن حضرت را در سال ۲۵۵ قمری دانسته و نام و مشخصات ایشان را ذکر می‌نمایند، جایی برای ادعای اشخاصی مانند علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی نوری باقی نمی‌ماند، مگر آن که آقایان بهائی ادعا کنند: علی محمد شیرازی در سال ۲۵۵ قمری متولد شده و محل تولدش هم شهر سامراء بوده است و همه آن خصوصیات را داراست.

علاوه بر آن وقتی ثابت شد که مقصود از مهدی علیه السلام در روایات اسلامی، مهدی شخصی است نه مهدی نوعی، معلوم می‌شود منظور از عیسی که با امام زمان خواهد آمد و پشت سر حضرت به نماز خواهد ایستاد، در روایات، شخص عیسی بن مریمی است که به آسمان صعود کرد و در رکاب امام زمان علیه السلام ظهور خواهد کرد.

پاسخ دیگر آن که هدف از قیام و انقلاب مهدی علیه السلام برکندن ریشه ظلم و فساد و ایجاد حکومتی در سایه عدل و داد است؛ چنان که در آیات قرآن به مستضعفین جهان این نوید داده شده است.^۱ و در روایات زیادی بر آن تأکید شده است:

ملئت الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ زمین همان گونه که پر از ظلم و جور شد پر از عدل و داد می‌شود.

مسلم است که وعده‌های الهی و انبیاء راستینش باید تحقق یابد و در غیر این صورت کذب آن لازم می‌آید. در ماجرای باب و بهاء می‌بینیم که نه تنها موفقیتی را به دست نیاوردند بلکه با خفت و خواری اسیر زندان شدند و مورد لعن و نفرین انسان‌های بی‌شماری واقع شدند. میرزا حسینعلی از این خفت خود این گونه یاد می‌کند:

لا اله الا أنا المسجون الفريد؛^۲ یعنی: خدایی جز من زندانی تنها نیست.

۱. قصص / ۵.

۲. آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۲۶.

■ (ب) جهت گیری دوم

جهت گیری دیگر بهائیان برای اثبات ادعای دروغین خود جعل روایت و انتساب آن به معصومین است. هدف آنها از ساخت احادیث آن بود که زندانی شدن علی محمد شیرازی و کتاب ساختگی اش را جزء نشانه های ظهور بیان کنند. میرزا حسینعلی نوری روایتی را بیان کرده و به کتاب شریف بحار الانوار نسبت می دهد:

فی البحار أن فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد، اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار، و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقه و العلامة من یوسف السجن و التقیه و العلامة من محمد یظهر به آثار مثل القرآن؛^۱ در بحار الانوار برای قائم ما چهار نشانه از چهار پیامبر آمده است: موسی، عیسی، یوسف و محمد. اما از موسی خوف و انتظار، از عیسی، چیزهایی است که در حق او گفته اند، از یوسف، زندان و تقیه و از محمد آثاری که همانند قرآن است که از او ظاهر می شود.

□ پاسخ:

این روایت در بحار الانوار و دیگر کتاب های حدیثی موجود نیست و روایتی که در کتاب شریف بحار بیان شده و در کمال الدین^۲ هم وارد شده، این روایت است: فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء؛ سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد صلوات الله علیهم فأما من موسی فخائف یتقرب و أما من یوسف فالسجن و أما من عیسی فیقال أنه مات و لم یمت و أما من محمد ﷺ فالسیف؛^۳ در صاحب امر، چهار سنت از چهار پیامبر وجود دارد: از موسی، خوف، از یوسف زندان، از عیسی تهمت مردن، و از محمد، شمشیر.

هدف بهائیان از جعل این حدیث، صحیح جلوه دادن ادعای کتاب آسمانی

۱. میرزا حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۹۷.

۲. شیخ صدوق، بحوث حول المهدي و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷.

و ادعای دروغ مهدویت علی محمد شیرازی است که با تغییر برخی کلمات و عبارات‌های آن در پی اثبات مقصود خود بوده‌اند برای نمونه:

- در اصل روایت سخنی از «علامت» به میان نیامده است، بلکه سخن از تکرار شدن سنت‌هاست ولی میرزا حسینعلی آن را به علامت تغییر داده است.
- بر اساس روایت صحیح، آنچه حضرت مهدی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه خواهد داشت شمشیر آن حضرت است، ولی میرزا حسینعلی در جعل خود گفته است: «از او آثاری مانند قرآن ظاهر می‌شود».

- در روایت صحیح آمده است که در حق مهدی علیه السلام مانند عیسی خواهند گفت که مرده است: «و أما من عیسی فیقال له انه مات ولم یمت؛ و اما از عیسی پس برای او خواهند گفت همانا او مرده است در حالی که نمرده و زنده است» این فراز از روایت که دلیلی واضحی بر رد ادعای مهدویت علی محمد شیرازی است، توسط پیامبر بهائیان به «ما قالوا فی حقه» تغییر یافته است.

● حقیقت مهدویت در اسلام

اعتقاد به مهدی علیه السلام تنها یک ایدئولوژی اسلامی نیست که فقط از دید آموزش‌های مذهبی مورد توجه قرار گیرد و تلقین‌های دینی او را در افکار جای‌گزین سازد، بلکه به گفته شهید صدر یک الهام فطری انسانی است که در برابر بینش‌های همه متفکران جهان، روزگار درخشانی را مجسم می‌سازد، تا همه رسالت‌های آسمانی با تمام ابعادشان اجرا شوند و پس از رنجش‌های زیاد و نگرانی‌های جان‌فرسا، انسانیت در مسیری مطمئن و در قرارگاهی مجهز برای تلاش‌های خود هدفی بیابد.

اسلام، مهدی علیه السلام را حقیقتی فکری که بعد از این باید در عالم یافت شود معرفی نمی‌کند. یا به عنوان حقیقتی نامعلوم که پس از این در جهان واقع خواهد شد وعده نمی‌دهد بلکه او را یک حقیقت واقعی و موجود، پایدار و زنده معرفی می‌کند که در هر آن منتظر انقلاب جهانی هستیم.

در اندیشه اسلامی، مهدی علیه السلام انسان معینی است که در کنار ما با تمام وجودش (گوشت و خونس) زندگی می‌کند، در تمام دردها و غصه‌هایمان شریک است و با ما در آتش تاخت و تازهای ستمگران و جنایت‌پیشگان و سوز و گداز دردمندان حاضر است. و خود او هم در انتظار لحظه‌ای است که لباس فرج بر قامتش پوشانده شود تا ریشه ستم را از بیخ و بن برکند و دست ستمدیدگان را از روی لطف و مهربانی خود بگیرد و بنوازد.

اعتقاد به مهدی علیه السلام به عنوان یگانه منتظری که جهان را به صورتی برتر متحول می‌کند از اخبار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام سرچشمه گرفته و در نصوص فراوانی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، به گونه‌ای که اصلاً قابل تردید نیست.

حدود چهارصد حدیث درباره مهدی علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب‌های اهل سنت وارد شده است و مجموع احادیثی که از شیعه و سنی در مورد امامت، غیبت، ظهور حضرت و اصلاح آینده جهان به دستان باکفایتش وارد شده و یا بیان‌کننده شخصیت حضرت است، حدود شش هزار حدیث است. در مورد هیچ یک از قضایای مسلم و غیر قابل تردید اسلامی، به این اندازه حدیث وارد نشده است.^۱

□ الف) مهدی علیه السلام حقیقتی خارجی نه اسطوره‌ای ذهنی

عده‌ای برآنند تا مهدی علیه السلام را اسطوره‌ای خیالی در اذهان مردم جای دهند اما حقیقت آن است که وجود مهدی علیه السلام حقیقت غیر قابل انکاری است که دلایل واضحی حکایت از آن دارند:

— صدها روایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نقل شده و همه بر تعیین مهدی علیه السلام دلالت دارند؛ او از اهل بیت و از فرزندان فاطمه علیها السلام است و از نسل و ذریه حسین بن علی بن ابی طالب است. بلکه فرزند نهم حسین بن علی است.^۲

۱. همان، ص ۶۴.

۲. قال رسول الله (ص): یابن مسعود علی بن ابی طالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم فاذا مضی فابنی الحسن امامکم بعده و خلیفتی علیکم فاذا مضی فابنی الحسین امامکم بعدو خلیفتی علیکم ثم تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد انتمکم و خلفائی علیکم تا تسعمهم قائم امتی؛ رسول خدا به ابن مسعود فرمودند: علی بن ابی طالب بعد از من امام شما و جانشین من بر شماست پس هنگامی که مدت عمر او گذشت فرزندانم حسن بعد از او امام شما و جانشین من بر شماست پس هنگامی که عمر او به پایان رسید پس فرزندانم حسین امام شما و جانشین من بر

هم چنین سلسله‌ای از روایات جانشینان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دوازده تن بر می‌شمرند. تمام این احادیث فکر و عقیده عمومی مهدی علیه السلام را در امام دوازدهم از ائمه اهل بیت علیهم السلام مشخص می‌سازند. علاوه بر احادیث وارد شده، قرائنی بر وجود مهدی علیه السلام بر اساس اوصافی که شیعه بیان می‌کند، دلالت دارند:

— حدیث نبوی با این مضمون که امامان و یا جانشینان بعد از من دوازده نفرند با عبارتهای مختلف در بیش از دو هزار و هفتصد روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. این روایتهای در مشهورترین کتابهای حدیثی اهل سنت و شیعیان از قبیل: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، سنن ابی داود، مسند احمد حنبل و مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری نقل شده است. بخاری، محدث مشهور اهل سنت، در حالی این روایت را نقل می‌کند که در زمان امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام می‌زیسته و هنوز عدد امامان به دوازده تن نرسیده بود و این بدان معنا است که این حدیث قبل از آن که فکر و عقیده دوازده امامی، در ذهنها کامل شود، صادر شده تا شبهه نشود حدیثهای نقل شده، واکنش اعتقادی شیعیان دوازده امامی بوده است، زیرا واکنش و عکس العمل هر چیزی متأخر از خود اوست نه مقدم بر آن، و این احادیث قبل از تحقق امامان دوازده گانه در کتابها ضبط شده و موجود بوده است. پس این حدیثها حقیقتی آسمانی و پیش‌گویی غیبی است و از جانب شخصی بیان شده که از روی هواهای نفسانی سخن نمی‌گوید.

شماست. سبسی نه تن از فرزندان حسین یک پس از دیگری می‌آیند رهبران شما و جانشینان من بر شما هستند و نه من آنها قیام کننده (قائم) امت من است. «شیخ صدوق، بحوث حول المهدی، ج ۱، ص ۲۶۱».

۱. قال رسول الله (ص): حدثني جبرئيل عن رب العزه جل جلاله أنه قال: من علم أن لا إله إلا أنا وحدي وأن محمداً عبدي ورسولي وأن علي بن أبي طالب خليفتي وأن الأئمة من ولده حججتي... فقام جابر بن عبد الله الأنصاري فقال: يا رسول الله و من الأئمة من ولد علي ابن أبي طالب؟ «قال: الحسن و الحسين سيد الشباب أهل الجنة، ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين، ثم الباقر محمد بن علي و ستدكه يا جابر، فإذا أدركته فأقر به مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم الكاظم موسى بن جعفر، ثم الرضا علي بن موسى، ثم النبي محمد بن علي، ثم النبي علي بن محمد، ثم الزكي الحسن بن علي، ثم ابنه القائم بالحق مهدى أمتي الذي يملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، هؤلاء يا جابر خلفائي و أوصيائي و أولادي و عترتي، (صفحه ۲۵۹) من اطاعهم فقد اطاعني، و من عصاهم فقد عصاني، و من أنكرهم أو أنكر واحداً منهم فقد أنكرني، بهم يمسك الله عز وجل السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه، و بهم يحفظ الله الأرض أن تميد بأهلها». (شیخ صدوق، بحوث حول المهدی، ص ۲۵۹-۲۵۸).

۲. محمد باقر صدر، بحوث حول المهدی، ص ۶۷-۶۶.

غایب شدن طولانی امام از دید مردم سبب ایجاد وحشت در بین شیعیان می‌شد، زیرا تا آن زمان امام در دسترس مردم بود و شیعیان با امامان خود در رفت و آمد بودند و تمام مشکلات را شخصاً با آنان در میان می‌گذاشتند لذا قطع یک مرتبه ارتباط امام علیه السلام با مردم به صورتی که نتوانند با حضرت در تماس باشند باعث اضطراب و سردرگمی می‌شد.

به همین دلیل امام علیه السلام در دوران آغازین غیبت با آن که از دیده‌ها پنهان بود رابطه مستقیمی به وسیله نمایندگان ویژه با شیعیان برقرار نمود. این نمایندگان در طول هفتاد سال غیبت صغری از نظر عموم شیعیان در زهد، تقوا و دیانت سرآمد همه بودند. عثمان بن سعید عمروی، محمد بن عثمان بن سعید عمروی، حسین بن روح، ابوالحسن علی بن محمد سمري، بزرگوارانی بودند که یکی پس از دیگری توسط امام تعیین می‌شدند.

نایبان در زمان غیبت، رابطی میان امام و مردم، برای حل مشکلات و پرسش‌ها بودند. با آغاز غیبت کبری، حضرت مردم را به وسیله آخرین نماینده خود (علی بن محمد سمري) از شروع غیبت کبری آگاه ساخت و دیگر نماینده خاصی را معرفی نکرد.

حال آیا ممکن است یک موضوع دروغ هفتاد سال و در دوزان چهار نماینده که از نظر فکر و شخصیت و زمان متفاوت و مورد آزمایش مردم بودند، کوچک‌ترین شک و تردیدی در طول هفتاد سال حادث نشود.

جالب این است که تمام توقیعات و نامه‌هایی که در طول هفتاد سال غیبت صغری از ناحیه حضرت برای نمایندگان خود صادر شد، به یک خط و یک روش و سبک انشایی بوده است.^۱

□ (ب) ولادت امام زمان علیه السلام

بر اساس نقل مورخان و محدثان ولادت امام «حجة بن الحسن المهدي علیه السلام» در سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ قمری است. اصل ولادت حضرت جزء مسلمات تاریخ

۱. همان، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۷۰.

است و به جز ائمه طاهرین علیهم السلام، مورخان و محدثان شیعه بسیاری از مورخان و محدثان اهل سنت به این مسأله تصریح کرده‌اند و ولادت حضرت را یک واقعیت غیر قابل انکاری دانسته‌اند؛ برای نمونه به گفتار چند تن از مورخان و عالمان اهل سنت اشاره می‌کنیم:

– علی بن حسین مسعودی در خصوص زمان شهادت پدر بزرگوار امام زمان علیه السلام می‌نویسد:

به سال دویست و شصتم و دوران خلافت معتمد ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در بیست و نه سالگی در گذشت. وی پدر مهدی منتظر [عج] بود.^۱
– شیخ سلیمان قندوزی حنفی ولادت حضرت قائم را به نقل از مورخان صادق در نیمه شعبان سال ۲۵۵ قمری می‌داند:

فالخبر المعلوم عند الثقات أن ولاده القائم كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنه خمس و خمسين و مائتين في بلدة سامراء؛ پس خبری که نزد راست‌گویان معلوم است این است که ولادت قائم [عج] در شب ۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق در شهر سامرا بوده است.^۲

– شیخ عبدالله بن محمد بن عامر الشیراوی الشافعی مهدی منتظر علیه السلام را فرزند امام حسن عسکری دانسته که پنج سال قبل از شهادت پدر بزرگوارش متولد شده است:

مهدی منتظر [عج] فرزند امام حسن عسکری [ع] در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق پنج سال قبل از فوت پدرش به دنیا آمد.^۳

– شمس‌الدین ابن خلکان نیز به ولادت امام زمان علیه السلام در نیمه شعبان ۲۵۵ قمری اشاره می‌کند:

محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی ولادته روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ.ق بوده است.^۴

۱. مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. قندوزی حنفی، منابع الموده، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳. شیخ عبدالله بن محمد بن عامر الشیراوی الشافعی، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۳۶۹.

۴. شمس‌الدین ابن خلکان، تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۴، چاپ سنگی.

□ ج) امکان طول عمر امام زمان علیه السلام

امکان حقیقی یک شیء از سه جهت قابل قسمت است؛ جهت اول امکان عملی است؛ این که موضوع در خارج محقق شده باشد و از نظر طبیعی ممکن باشد. جهت دوم امکان علمی است؛ اینکه موضوعی بر اساس فرمول های علمی ممکن باشد ولی در خارج دارای مصداق نباشد. جهت سوم امکان فلسفی و منطقی است؛ حقیقتی که وجود آن در دنیا محال نباشد. هر موضوعی که تحقق آن بر اساس قوانین عقلی سابق بر تجربه محال به نظر نرسد، آن را ممکن فلسفی گویند.^۱ با بررسی مسأله امکان طول عمر امام عصر در این سه محور می توان به حقیقت این امر پی برد:

- از نظر علمی طول عمر انسان امر ممکن است، زیرا اگر فرض کنیم در تمام طول زندگی سلول ها و بافت ها از تاثیرات خارجی از نظر استهلاک های جسمی و نفوذ میکروب ها و سم ها حفظ شود و غذای سالم و کامل به بدن برسد هیچ گاه نباید پیری و فرسودگی به وجود آید. بر اساس این قانون طبیعی مرگ هم نباید او را به کام خود کشد؛ چرا که مرگ مفهومی جز از کار افتادن اعضا و جوارح فرسوده شده قوای بدن، ندارد.

در نتیجه، بر فرض این که بگوییم پیری و مرگ برای بدن یک قانون طبیعی است، ولی به وسیله اجرای یک سلسله وسایل و برنامه های علمی ممکن است این قانون طبیعی نقض شود لذا امتداد عمر انسان از نظر علمی یک امر ممکن است.^۲ نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مردم را به توحید، عدل و انسانیت دعوت کرد، حال که پذیرفته ایم نوح علیه السلام حداقل هزار سال زندگی اش ادامه یافت امکان طول عمر زیاد برای مهدی علیه السلام را باید پذیرفت.^۳

- بر فرض این که بگوییم اصلاً از نظر علمی طول عمر امکان پذیر نیست و پیری و فرسودگی یک قانون طبیعی مسلم و اجتناب ناپذیر است، ادعای طول عمر امام مهدی علیه السلام قابل قبول است، زیرا در این صورت امتداد زندگی نوح و

۱. محمد باقر صدر، بحوث حول المهدی، ص ۲۱-۱۹.

۲. همان، ص ۲۶-۲۳.

۳. همان، ص ۳۰.

امام زمان علیه السلام در هزاران سال یک معجزه است که قانون طبیعی خلقت را در این مورد خاص تعطیل ساخته است و نمونه آن هم در گذشته بسیار اتفاق افتاده است. آیا امتداد عمر یک انسان از نظر تعطیل قانون طبیعت مهم تر است یا تاثیر نکردن آتش سوزان در گوشت و پوست یک بشر که در باره ابراهیم خلیل اتفاق افتاد: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾؛ ای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش.

یا صعود عیسی علیه السلام به آسمان و یا حفظ جان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در نیمه شبی که از میان شمشیردارانی که قصد جانش را داشتند گذشت و کسی او را ندید. همچنین صدها مورد دیگر.

به عقیده خداپرستان و مسلمانان اراده پروردگار همواره بر قوانین طبیعی جهان حاکم است، و ضرورت اجرای قوانین طبیعی از نظر علمی ثابت نشده است. آنچه در دنیا به عنوان قانون طبیعت شناخته شده است، حقایقی است که علم بر اساس تجربه کشف کرده و به وسیله تجربه این حقیقت به دست آمده که هرگاه آب سرد در کنار آتش گرم قرار گیرد، گرمای آتش در آب تاثیر می گذارد و آب را گرم و جوشان می سازد، محصول این تجربه، کشف قانون طبیعی است که هرگاه آب و آتش در مجاورت یکدیگر قرار گیرند گرمی و جوشش آب حاصل می شود. ولی علم بین این دو مطلب (مجاورت آب و آتش و جوشان شدن آب) علاقه ضروری فرض نکرده است که ضرورتی بین این دو موضوع برقرار باشد؛ زیرا ضرورت یک حالت نهایی، در هر موجود است که به وسیله تجربه و علم قابل کشف نیست لذا منطبق علم روز بر این است که قانون طبیعی از وجود یک علاقه ضروری بین تأثیر مؤثر و تأثر و متأثر حکایت نمی کند بلکه قانون طبیعی از تقارن این دو حکایت دارد. در این صورت غیبت طولانی امام زمان علیه السلام یک موضوع ضروری را به هم نزده تا محالی لازم آید.^۱

از سوی دیگر طول عمر زیاد برای عبدهای از اولیای الهی از جمله: نوح،

۱. انبیاء / ۶۹

۲. محمد باقر صدر، همان، ص ۳۷-۳۶.

عیسی، الیاس، خضر و بقای عیسی و خضر علیهم السلام اتفاق افتاده و به وسیله کتاب و سنت به اثبات رسیده و علما نیز بر این مسأله اتفاق نظر دارند. حال که پذیرفته‌ایم نوح حداقل هزار سال زندگی‌اش ادامه یافت، باید امکان طول عمر زیاد برای مهدی علیه السلام را پذیرفت. ^۱ عده‌ای از اهل سنت هم با استفاده از این مطلب طول عمر امام زمان علیه السلام را ثابت کرده‌اند. یوسف گنجی شافعی پس از اثبات این که زنده بودن و طول عمر امام مهدی در کتاب و سنت آمده است می‌گوید:

اخباری که در کتاب‌های صحیح روایی در صحت بقای دجال و بقای عیسی علیه السلام بود را بیان کردیم پس چه مانعی بر بقاء مهدی علیه السلام وجود دارد با این که بقای ایشان در اختیار خداوند تبارک و تعالی است و تحت مقدرات الهی است و مهدی علیه السلام نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین بقای امام زمان (عج) بر بقای دجال و عیسی علیه السلام اولویت دارد چرا که اگر مهدی علیه السلام باقی بماند همان امام آخر الزمانی است که بر اساس روایات (که قبلاً ذکر شد) زمین را پر از عدل و داد می‌کند. پس بقای امام زمان علیه السلام مصلحت و لطفی در نزد خداوند جهانیان برای مکلفین است. ^۲

■ خلاصه فصل

۱. نبوت: اساسی‌ترین بخش عقاید و باورهای بهائیان، مسأله نبوت و پندارهای پیرامون آن است. حسینعلی نوری پس از ادعای نبوت، به این مقام راضی نشده و مقام نبوت و الوهیت را با کژگوئی‌های خود درآمیخت و مدعی الوهیت شد. وی پیامبران را «نفس الله» در روی زمین خواند و علت آن را عدم دسترسی به ذات خداوندی و صفاتش دانست و خود ندای «لا اله الا انا الغریب المظلوم» سر داد و خویش را مالک اسماء متعالی معرفی کرد. حسینعلی نوری که سابقه همنشینی و تلمذ در میان دراویش داشت از بحث‌های عرفانی سوء استفاده نمود،

۱. همان، ص ۳۰.

۲. گنجی شافعی، کفایة الطالب فی مناقب آل ابی طالب، ص ۵۰۳-۵۰۲.

بحث تجلی نور و صفات الهی در قلب اولیاء خود را، توجیه ادعاهای گزاف خود قرار داد. در صورتی که:

اولاً: منظور از تجلی، ظهور قدرت و جلال حق و غلبه عظمت کبریائی و نور او بر وجود انسان‌های کاملاً مهذب (آن هم به قدر سعه انسانی) است. نه این که یک شخص مظهر الوهیت پروردگار باشد. چرا که موجود قابل فنا کجا و ذات منزله باقی کجا.

ثانیاً: این میرزای فراموشکار در تناقض گفته‌هایش فراتر از تجلی، عینیت را مطرح کرده و خود را ذات خداوندی معرفی می‌کند. وی که سخن از ایمان به تمام ادیان الهی را شعار ظاهری خود قرار داده به کلام خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ توجهی نکرده است.

بہائیان گمان می‌کنند تغییر در احوال جهان، لزوم استمرار نبوت را در پی دارد. در صورتی که اسلام از ویژگی‌هایی همچون جامعیت در قانون‌گذاری، اعتدال در تشریح، امامت و ولایت مبتنی بر عصمت و فتح باب اجتهاد برخوردار است که جهان شمولی این دین و زوال ناپذیری آن را به اثبات می‌رساند.

حسینعلی نوری بعد از ادعاهای خود مبنی بر الوهیت و ربوبیت و خالقیت، دستور پرستش خویش را جایگزین عبادت خالق یکتا قرار می‌دهد. او دستور می‌دهد تا همه او را عبادت کنند بی آنکه به کلام خدای متعال که می‌فرماید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ توجهی داشته باشد. چرا که این سخن، پیام تمام انبیاء الهی است و اساساً هدف از بعثت انبیاء برای تقویت جنبه عبودیت و پرستش خالق یکتا است و پیامبران رسالتی جز این ندارند. ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾.

۲. معجزه: از جمله راه‌های اثبات ادعای نبوت معجزه است. حسینعلی نوری که ادعای نبوت داشت، در پاسخ کسانی که از او طلب معجزه می‌کردند، دلالت معجزه بر راستی گفتار انبیاء را منکر شد. وی شبهاتی را در این خصوص مطرح کرد. الف) معجزه دلیلی بر حقیقت انبیا نیست. این ادعا در حالی است که قرآن کریم با صراحت، پیامبر را بشری از جنس دیگران معرفی می‌کند که باید برای اثبات راستی گفتارش دلیلی آشکار (معجزه) بیاورد. به طور کلی، کسی که

ادعای نبوت دارد، مدعی ارتباط با عالم غیب است. پس باید بتواند کارهای خارق العاده انجام دهد تا دلیل راستی گفته‌هایش باشد.

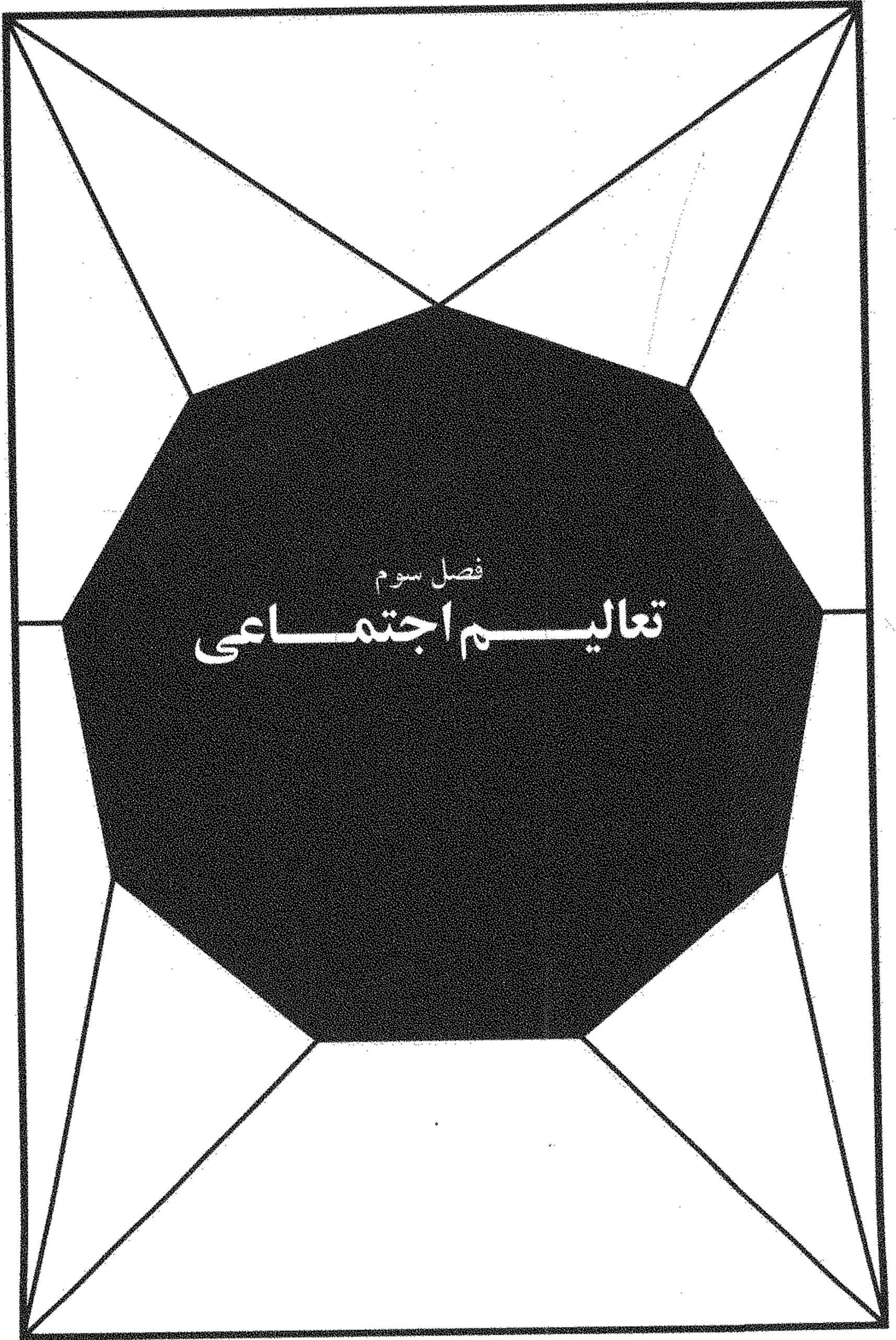
ب) حجت بودن معجزه برای حاضرین است نه غایبین. در حقیقت این مطلب بهانه‌ای برای انکار اصل لزوم معجزه است. تصدیق پیامبران گذشته توسط انبیای هر عصر و حجیت خبری که به تواتر به ما رسیده می‌تواند مسأله حجیت معجزه برای غائبین را حل کند.

ج) پیامبر اسلام ﷺ برای اثبات رسالت خود به معجزه احتجاج نکرده است. با اندکی تأمل بطلان این پندار برای همگان آشکار می‌شود چنان که قرآن کریم بزرگترین معجزه جاویدان پیامبر ﷺ است. بارها به صراحت برای آوردن مثل یک سوره آن هم‌اورد طلبیده شده است و تاکنون کسی را یارای آوردن آیه‌ای مانند آن نبوده است.

۳. خاتمیت: علی محمد شیرازی و میرزای نوری با ادعای نبوت، منکر ختم نبوت با رسالت نبی مکرم ﷺ اسلام شدند. آنان مدعی آنند که شریعت در هر دوره‌ای باید تجدید شود. ولی حقیقت آن است که اسلام قوانین خود را بر اساس فطرت پایه‌ریزی کرده و این راز ماندگاری و مانائی اسلام در امتداد قرون و عصرها است. وارد کردن عقل در حریم دین، جامعیت دین اسلام، وجود قواعد و اصول حاکم و وجود معجزه جاویدان نبی مکرم ﷺ از جمله خصوصیات دین مبین اسلام است. همچنین مسلمانان برای اثبات خاتمیت حضرت محمد ﷺ ادله قرآنی و روایی بسیاری اقامه می‌کنند که جای تردیدی بر صحت ختم نبوت باقی نمی‌گذارد.

۴. معاد: قیامت و معاد که اصل مسلمی در تمام ادیان است. مهمترین باز دارنده انسان از فساد و فحشاست. این اصل اساسی در دیانت ساختگی بهائیت رنگی ندارد. و از آن به عنوان عالم آخرت، نه به کیفیتی که در قرآن بیان شده، عنوان می‌شود. بلکه قیامت در نزد بهائیان امری مجمل و سر بسته است. طرح بحث معاد به گونه‌ای است که در حقیقت انکار آن است. بهائیان قیامت را به قیام پیامبران، و بهشت و جهنم را به داشتن یا نداشتن ایمان به خودشان تعبیر کرده‌اند.

۵. مهدویت: بهائیان معتقدند موعود اسلام که در قرآن و روایات نوید ظهور او داده شده است، ظاهر شده و علی محمد شیرازی ظهور مهدی موعود علیه السلام است و میرزای نوری نزول عیسی علیه السلام و قیام روح خدا است. بهائیان برای این که عقیده خود را موافق با اسلام وانمود کنند، دو جهت گیری نسبت به روایات اسلامی در باب مهدویت داشته اند. در جهت گیری اول روایاتی که در آن وعده برپائی جامعه ای پر از عدل و داد توسط فرزندی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و از نسل امام حسین علیه السلام به مردم داده شده است را بر علی محمد شیرازی تطبیق داده اند. این ادعا باطل است چرا که روایاتی را که بهائیان نقل کرده و به کتب روایی شیعه منسوب کرده اند، در کتب روایی ما موجود نیست. از سوی دیگر در روایات اسلامی مصداق مهدی موعود علیه السلام مشخص شده است. ایشان فرزند نهم از نسل امام حسین علیه السلام است و این مطلب قابل تطبیق بر شخص دیگری نیست. جهت گیری دوم بهائیان جعل روایات و انتساب آن به معصومین است.



فصل سوم

تعالیم اجتماعی

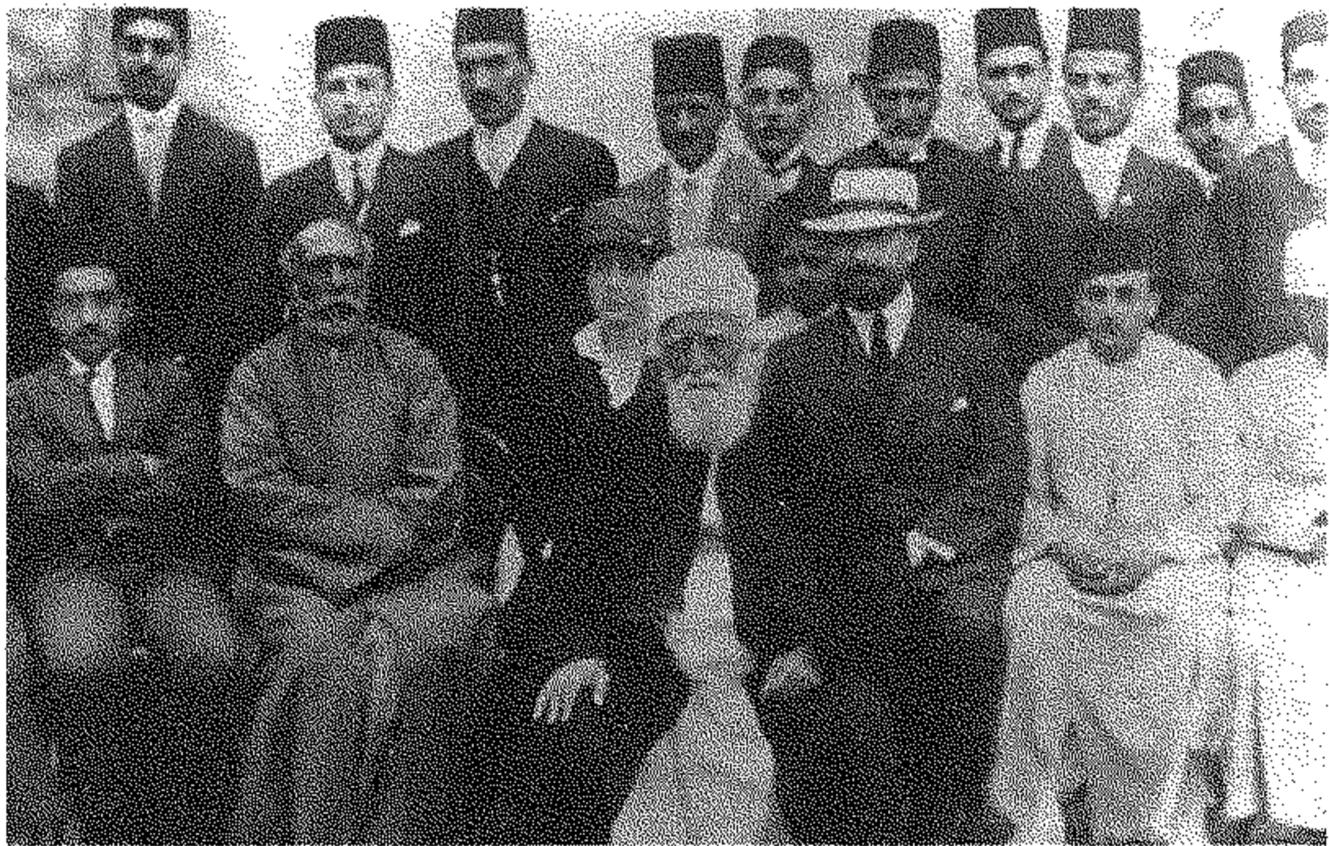
حاجگاه تعلیم نزد بهائیت

بهائیان هدف آئین خود را اصلاح عالم و راحت امم می‌دانند. آنان برای دست یافتن به این مهم راه حلی‌هایی ارائه می‌دهند که همه آن‌ها در اصطلاح «نظم بدیع جهانی» خلاصه می‌شود. مقصود از نظم بدیع نزد آنان؛ مجموعه احکام، مبادی روحانی و تشکیلات اداری آئین بهائیت است. احکام مجموعه قوانینی است که برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان وضع شده است. مبادی اداری، اصول حاکم بر تشکیلات اداره‌کننده جامعه بهائی است، و مبادی روحانی آموزه‌ها و تعلیم اساسی بهائیت است که راه حل اصلی فائق آمدن بر مشکلات عالم را در آن می‌دانند.^۱ این تعلیم عبارتند از: تحری حقیقت، وحدت عالم انسانی، وحدت خط و زبان، احتیاج عالم به نفثات روح القدس، تساوی حقوق زن و مرد، تعلیم و تربیت عمومی و اجباری، ترک تمام تعصبات، تعدیل معیشت، تطابق دین با علم و عقل، صلح عمومی و محکمه کبری و اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد. این تعلیم مهمترین اصل حاکم بر آئین بهائی است که در راستای تحقق شعار وحدت عالم انسانی پایه ریزی شده است. اوج نگاه بهائیان به تعلیم‌شان از این مطلب بدست می‌آید که؛ آنها تمسک به مجموعه‌ای از عقاید و اعمال را سبب ورود

۱. رک: نگاهی تازه به دیانت بهائی، ص ۳۱ و ۳۲.

به دایره دیانت نمی‌دانند. بلکه تعالیم اجتماعی آئین خود را دیانت حقیقی می‌دانند. لذا اگر گفته شود، بهائیت چیزی جز تعالیم نیست، حرف گزافی گفته نشده است؛ دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست. دیانت عبارت از تعالیم الهی است که محیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی عزت ابدیه.^۱

در نگاه متدینان به دیانت بهائی، تعالیم آئین‌شان جدید بوده و روح این عصر است.^۲ آنان تعالیم پیامبرشان را حاوی مفهوم جدیدی از دین می‌دانند. لذا از او به «پیامبر تمدن و تحول عموم بشر» یاد می‌کنند. چرا که اگر مراد از دین معنای عمومی آن باشد بهاء را نمی‌توان مؤسس دین جدید دانست.^۳ حاصل آنکه؛ تعالیم، اساس آئین بهائی است، و مانور تبلیغی آنان معطوف به تعالیم است. رهبران بهائی مدعی جدید بودن تعالیم آئین خود هستند به این معنا که سایر ادیان از چنین باوری عاری بوده‌اند.



| عبداله‌بهاء در جمع پیروانش

۱. مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ص ۳۷۶.
 ۲. شوقی افندی، پیام ملکوت، ص ۶.
 ۳. رک: نظم جهانی بهائی، شوقی افندی، ص ۶۰.

بررسی کلی تعالیم بهائی

برای بررسی و تحلیل تعالیم اجتماعی بهائیان لازم است چند نکته کلی بیان شود. الف) بهائیان مدعی آنند که رهبرشان در بنیان جامعه کنونی تغییرات حیاتی (ارگانیک) ایجاد کرده است. برای ارزیابی این مطلب لازم است ابتدا دانسته شود از نگاه رهبران بهائی آئینشان چه امتیازی بر سایر ادیان دارد که می تواند سبب تغییرات بنیادین در عالم شود. شوقی افندی که ولی امر و سومین رهبر بهائیان است در بیان امتیازات بهائیت بر سایر ادیان می نویسد: ماجرای حیرت انگیز مربوط به شهادت باب در ریعان شهاب و نیروهای وحشیانه و سرکوب کننده ناشی از آن جامعه، بروز دلیری بی نظیر که متعاقبا به ظهور پیوست، یکی از امتیازات است. دو. نصایحی که از قلم زندانی ملکوتی (بها) در الواحش خطاب به روسای کلیسا و ملوک و فرمانروایان صادر شده است. سه. مبارزاتی که بهائیان با خلوص نیت با متعصبین مذهبی در کشورهای اسلامی به نمایش گذاشته اند. از وجوه امتیازات بهائیت بر سایر ادیان است.^۱

حال این سؤال مطرح می شود: آیا امتیازاتی که بهائیان برای دیانت خود قائلند از چنین رتبه ای برخوردار است که نسبت به سایر ادیان بی نظیر باشد؟ یا

بتواند بنیان نظم بدیعی را بنا نهد؟ آیا فراتر از امتیازاتی که بیان شده، در سایر ادیان یافت نشده است؟

هرچند مقایسه میان ادیان الهی با آئین بشر ساخته بهائیت صحیح نیست، ولی برای اثبات نادرستی ادعای آنان لازم است مطالبی بیان شود:

- با نگاهی اجمالی به سرگذشت انبیاء الهی می توان دریافت که سخت کوشی و تلاش های خالصانه آنان در اقامه حق و حقیقت قابل قیاس با آنچه بایبان و بهائیان در مورد باب می گویند، نیست. پیامبران الهی برای ابلاغ رسالت خود و حاکم کردن روح توحید بر جامعه و نفی شرک و بت پرستی، سختی های بسیار متحمل شدند، تا جایی که ستمگران سر از بدن برخی از آنان جدا کردند، یا در حالی که بر درخت زنجیر شده بودند، بدن هایشان بریده شد. اما بر سخنان صواب خود پافشاری کردند. ولی علی محمد شیرازی پس از آن که مقداری تحت فشار قرار گرفت، دوبار از گفتار و رفتارش توبه کرد و همیشه چشم، به حمایت اربابان روسی خود دوخته بود. آیا با این وجود رهبران بهائی امتیازی بر سایرین دارند؟ - آیا فرستادن نامه به سران ممالک کاری سابقه ای در تاریخ انبیاء الهی است که بهائیان آن را امتیازی برای آئین خود برمی شمروند؟ مگر دفتر تاریخ اسلام را ورق نزنند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آغاز رسالت خود نامه هایی برای پادشاهانی همچون خسرو پرویز گسیل داشت و او را به پذیرش پیام الهی خود فراخواند؟ مگر نه این است که اصرار نبی خاتم صلی الله علیه و آله بر هدایت مردم به حدی بود که از سوی پروردگارش مورد خطاب قرار می گیرد: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكٌ عَلٰى اَنْرِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٰذَا الْحَدِيْثِ اَسْفًا﴾؛ گویی می خواهی بخاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!

- مرارت هایی که پیروان ادیان الهی کشیده اند را نمی توان با آنچه بهائیان می گویند قیاس کرد. رنج های حواریون عیسی صلی الله علیه و آله، شکنجه های یاران نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که گاه در زیر شکنجه ها، جان خود را از دست می دادند، تحمل تحریم همه جانبه چند ساله در شعب ابی طالب، شرکت در جنگ های بدر، احد

و خندق گوشه‌ای از استقامت و جان نثاری‌های یاران انبیای الهی علیهم‌السلام به ویژه مسلمانان است.

حاصل آنکه؛ ادعایی صحیح است که مقدمات و لوازم آن نیز برخوردار از حقیقت باشد. بر شمردن امتیازاتی که بیشتر توهمی برای بزرگ‌نمایی و نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخ است، چگونه می‌تواند سبب ایجاد بنیانی جدید در عالم شود؟ (ب) همان‌گونه که بیان شد ادعای رهبران بهائی، نو بودن تعالیم بهائیت است. ولی با مراجعه به آموزه‌های سایر ادیان این حقیقت به دست می‌آید که این تعالیم نه تنها از تازگی برخوردار نیست بلکه برداشت‌هایی از سایر ادیان است که به خود نسبت داده‌اند. تحری حقیقت یا ترک تعصبات که مورد سفارش تمام انبیای الهی بوده است. نمونه‌ای از این تعالیم است چرا که تعصب و سستی در جستجوی حقیقت سبب اصلی عدم پذیرش دعوت انبیا بوده است. - تفصیل این مطلب در نقد برخی تعالیم بیان خواهد شد. -

(ج) با بررسی آئین بهائی و مقایسه گفته‌ها و عملکرد آنان این نتیجه حاصل می‌شود که مطرح کردن تعالیم فقط جنبه تبلیغی داشته و روشی برای جذب مردم به ویژه روشنفکران بوده است. ولی رهبران بهائی در عمل هیچ التزام و پایبندی به آن ندارند. مطرح کردن این تعالیم، استفاده از الفاظ و مفاهیمی که دغدغه بیشتر جوامع است و رنگ و بوی تجدد را می‌دهد، فقط شیوه‌ای برای تبلیغ بهائیت است. بهترین شاهد این ادعا آن است که عبدالبها در سفرهای اروپایی خود کمتر از توحید یا پیامبری حسینعلی نوری و به طور کلی اعتقادات بهائی سخنی به میان آورده است، بلکه بیشتر به بیان همین تعالیم پرداخته است. در حالی که سیره انبیای الهی آن بوده که سخن آغازین آنها دعوت به توحید و درخواست پذیرش رسالت‌شان بوده است. ولی عبدالبها در این سفرها از پدرش به عنوان یک متفکر و مصلح یاد می‌کند نه پیام‌آوری از سوی خدا. یا در مورد عقاید و باورهای بهائیان کم‌تر سخنی هم به میان نمی‌آورد.

به طور کلی چون هدف بهائیان صرفاً جلب و جذب مردم به این آئین بوده است، پیامبرشان را برای هر گروهی بر اساس باور آن گروه معرفی کرده‌اند.

برای مسیحیان تجلی مسیح، برای شیعیان رجعت حسینی، برای عرفا قطب و مرشد، برای اروپائیان مصلح و برای بهائیان خدا معرفی شده است. عبدالحسین آیتی معرف به «آواره» که در میان بهائیان به رئیس المبلغین اشتهار داشته، در پاسخ این سؤال که چرا میرزای نوری گاه عنوان امامت، گاه نبوت یا رجعت حسینی و یا رجعت مسیح بر خود می دهند؟ می گوید:

یکی از مواقع مغالطه کاری حضرات در موضوع ادعا است که هرگز آن را تضریح ننموده، نزد هر کسی به قسمی عنوان و به تعبیری بیان می نمایند. و ما بعد از مجاهدات بسیار اصل داعیه بهاء را شناختیم که داعیه الوهیت است و حتی بهائیان را عقیده این است که بهاء الله خالق آسمان و زمین و مرسل رسل و منزل کتب و مکلم با کلیم است در طور، اما در ابتدا به همه کس این سخن را نمی گویند. اگر اطرافشان سنی یا مسیحی است، می گویند: رجعت مسیح است. و اگر شیعه است، می گویند: رجعت حسینی است. و اگر متمدن است، گویند: نابغه عصر و حکیم و فیلسوف است. و اگر از عرفا و صوفیه و دراویش است، می گویند: قطب و مرشدی است از همه مرشد مهم تر! و بالاخره نزد هر قومی عنوانی دارد ولی پس از آن که محرم اسرار شد می فهمد که او ادعای خدائی کرده و با یک عنواناتی که به تمسخر و استهزاء شبیه تر است، تا به جدیت خود را خدا شمرده مثل این که در مراسله پسرش می نویسد: «کتاب من الله العزیز الحکیم الی الله الطیف المجید»^۱

بر این اساس تناقضات بسیاری در رفتار و گفتار رهبران بهائی در خصوص تعالیم وجود دارد که در این فصل به بررسی برخی از تعالیم بسنده می شود.

■ الف) تحری حقیقت

از مهمترین تعالیم بهائی که از سوی حسینعلی نوری بیان شده «تحری حقیقت» است. معنای ساده این عنوان جستجوی آزادانه حقیقت است.^۲ عبدالیها آفت حقیقت جویی را متابعت تقلید می داند، پیروی از آباء و اجداد. اینکه پسر هر یهودی یهودی است، فرزند هر مسیحی مسیحی و زاده هر مسلمان مسلمان است،

۱. عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۱، ص ۲۸-۲۷.

۲. اصول دیانت بهائی، ص ۲۲.

نشانه تعصب و دلیل عدم حقیقت‌گرایی است. پس انسان‌ها باید با جستجوی آزاد، پرده‌های گمراهی را کنار زده و وارد وادی حقیقت که واحد است و تعدد قبول نمی‌کند، شوند.

عباس افندی در اهمیت تحری حقیقت بیان می‌دارد:

اول چیزی که بر انسان لازم است تحری حقیقت است، در تحری حقیقت باید انسان آنچه را شنیده و از تقلید آباء و اجداد و یا اقتباس افکار است فراموش کند.^۱

□ تحلیل و بررسی

آنچه درباره تحری حقیقت از زبان رهبران بهائی بیان شد، مطالب صحیحی است که با استفاده از مقدمات صحیح، در پی کسب نتیجه به نفع خود هستند. آزادی عقیده و سفارش به تفکر و تدبر و پرهیز از تقلید کورکورانه از گذشتگان همواره مورد تاکید انبیاء راستین الهی به ویژه نبی مکرم اسلام ﷺ بوده است. در حقیقت بیشترین همت انبیاء الهی صرف زدودن حجاب‌های ناآگاهی و تعصبات کور شده است. چرا که تا ابرهای تیره جهل و تعصب از مقابل دیدگان انسان کنار نرود نور حقیقت بر او تابیدن نمی‌گیرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُوهُ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۲؛ و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!^۳

با بررسی آیات الهی این نتیجه حاصل می‌شود که حقیقت‌جویی امری فطری است و سفارش انبیا به زدودن تعصبات و بازگشت به حقیقت‌جویی برای زنده کردن فطرت خفته انسان‌های جاهل بوده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۴؛ از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن. اطلاق آیه حاکی از آن است که این آیه پیروی اعتقادی و عملی را در بر

۱. خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. بقره / ۱۷۰.

۳. اسراء / ۳۶.

می‌گیرد. به گفته علامه طباطبائی؛ در واقع آیه شریفه در پی امضاء حکم فطرت انسان بر وجوب پیروی علم و ممانعت از دنباله روی غیر آگاهانه است. چرا که انسان به واسطه فطرتی که خداوند متعال به او ارزانی داشته در طول مسیر زندگی خود به دنبال دست یافتن به اعتقاد و عملی مطابق واقع و حقیقت است و بر اساس حکم فطرت، در آنچه قادر به تحصیل علم نیست به خیره و آگاه آن رجوع می‌کند.^۱ خداوند متعال در علت حرمت تبعیت بدون علم می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾؛^۲ چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند.

گوش و چشم و دل نعمت‌هایی است که خداوند به انسان عنایت فرموده تا به وسیله این نعمت‌های بزرگ حق را از باطل تشخیص دهد و اعتقاد و عمل صحیح را کسب کند. چرا که به زودی مورد بازخواست واقع می‌شوند؛ آیا عمل تو بر اساس علم و آگاهی بوده است؟ از چشم خواهند پرسید؛ آیا بر آنچه نظاره کردی برایت واضح و یقینی بود؟ از قلب می‌پرسند؛ به آنچه اندیشیدی یا حکم کردی تسکینی در مورد آن نداشتی؟ و از گوش سؤال می‌شود؛ آیا آنچه اجازه شنیدنش را دادی برایت معلوم بود؟

در آیه‌ای دیگر خداوند متعال کافران را که دلیل یقینی بر مرام و عقیده خود ندارند، ملامت کرده و می‌فرماید: اکثر کافران از «گمان» پیروی می‌کنند. و حال آنکه ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾؛^۳ «گمان هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد و به حق نمی‌رساند.»

آیا بهائیان این ندای فطرت را نشنیده و این همه آیات قرآنی که انسان‌ها را به تعقل و تدبر امر می‌کند و از پیروی بدون علم و آگاهی بر حذر می‌دارد ندیده‌اند، که ادعای جدید بودن تعالیم خود را دارند.

تأکید پیشوایان معصوم بر جایگاه رفیع عقل و تشویق به فراگیری علم و معرفت بهترین گواه بر توجه اسلام بر لزوم پیروی، همراه با شناخت و معرفت است.

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۹۷-۹۶.

۲. اسراء / ۳۶.

۳. یونس / ۳۶.

امام صادق علیه السلام؛ سودمندترین چیز برای انسان را عقل می‌دانند و از آن به عنوان زینت انسان‌ها و نوری که با آن خالق خود را بشناسد و خوبی و بدی را تشخیص دهند یاد می‌کند.^۱ مگر نه این است که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آموختن دانش را بر هر مسلمانی واجب کرد.^۲ تلاش برای بدست آوردن علم را مقدم بر کسب مال نمود.^۳ فضیلت جوینده علم را مساوی با مجاهد در راه خدا دانست.^۴ و مداد دانشمندان را بر خون شهیدان ترجیح داد.^۵

در اصول دین اسلام تقلید روا نیست یعنی شخص باید از روی علم و آگاهی خداوند متعال را بشناسد، سپس لزوم فرستاده الهی و جانشینان پیام‌آور الهی را ثابت کند، عقل او بر لزوم معاد و حسابرسی حکم کند و عدل الهی را اثبات نماید، نه به پیروی از دیگران به این امور معتقد شود. دلیل بر این اعتقاد، نهی خداوند یگانه از تقلید کورکورانه آباء و اجداد است که مذمت این افراد می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۶؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.

□ بهائیان ناقضان اصل تحری حقیقت

بهائیان که فریاد لزوم تحری حقیقتشان گوش جهانیان را کر کرده و تقلید کورکورانه را بزرگترین بیماری روحی بشر می‌دانند، آیا به فرزندان خود اجازه می‌دهند که قبل از پذیرش بهائیت ابتدا تحقیق کنند و کتاب‌های مخالف با آیین خود را مطالعه نمایند سپس انتخابی آگاهانه داشته باشند؟ آیا آموزگاران بهائی توسیم درستی از اسلام و ادیان الهی به دانش‌آموزان خود ارائه می‌دهند یا سایر ادیان را تاریخ گذشته برای آنان جلوه می‌دهند؟ یا از کودکی فرزندان خود

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. همان.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۷.

۵. النقیه، ج ۴، ص ۳۹۸.

۶. زخرف / ۲۳.

را تحت تعالیم فشرده با عنوان کلاس اخلاق قرار می‌دهند تا با مذهبی دیگر آشنا نشوند و جوانان را سرگرم به ضیافت‌های مختلط و فعالیت‌های بی‌شماری می‌کنند که ذهنشان مجال کاوش پیدا نکند.

اگر بهائیان به ادعای جستجوی آزادانه حقیقت خود پای‌بند هستند چگونه عباس افندی می‌گوید: «ایادی امر الله باید بیدار باشند اگر نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امر الله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بنا نمایند و ابداً بهانه او را قبول ننمایند».^۱

چرا شخصی که آزادانه به حقیقتی دست یافته باید طرد روحانی شود و مورد خشم و غضب قرار گیرد؟ حتی باید از خانواده خویش هم دور شود. این مطالب چگونه با تحری حقیقت‌سازگاری دارد. «اگر کسی مخالفت نمودند از جامعه اخراج کنید».^۲

همیشه برای شناخت واقعیت‌ها علم و آگاهی لازم است، چشم تیزبین و گوش شنوا می‌خواهد پس چگونه میرزا حسین علی نوری می‌گوید: «کور شو تا جمال بینی، کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری».^۳ آیا این سخن حاکی از آن نیست کسی که دارای چشم حقیقت‌نگر و گوش واقعیت‌شنو باشد و از علم و آگاهی بهره‌ای جسته باشد حسین علی نوری را پیغمبر نمی‌داند.

مسیح الله رحمانی از نجات یافتگان از چنگال بهائیت در خاطرات خود می‌نویسد:

ما بهائیان به کتب ردیه به چشم عناد می‌نگریستیم و ابداً حاضر نبودیم که جلدش را هم ببینیم تا چه رسد به مطالعه آنها، بهائیان به طور کلی به دستور محفل از خواندن کتب دیگر ممنوع هستند و بدین طریق محفل راه دیانت حقایق را بر تمام اغنام الله بسته است.^۴

۱. رساله ایام تسعه، ص ۴۶۸، الواح وصایای عبدالبهاء، ص ۱۳.

۲. پریش سمندری خوشبین، طراز الهی، ج ۱، ص ۴۸۷.

۳. آیات الهی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۴. مسیح الله رحمانی، راه راست، ص ۴۳.

پس مقابله با تحری حقیقت، واقعیت دیانت بهائی است. رهبران بهائی در مقابل اشتباهات فاحش بزرگان خود چنان تعصبی از خود نشان می دهند که تردیدی در تزویر بودن شعار تحری حقیقت باقی نمی گذارد. برای نمونه: علی محمد شیرازی در کتاب دلائل السبعه که پیروانش آن را الهامی از جانب خدا بر او می دانند، گرفتار اشتباه فاحشی شده و پنداشته، داوود پیامبر علیه السلام مدت مدیدی قبل از موسای کلیم علیه السلام زیسته است.^۱ در حالی که داوود از پیامبران بنی اسرائیل است و به تصریح قرآن مجید و تورات، پس از موسی علیه السلام بوده است. این سخن که بر پیروان باب گران آمده بود پس از مرگ او از حسینعلی نوری سؤال شد که چگونه ممکن است داوود قبل از موسی ظهور کرده باشد؟ پیامبر بهائیان به جای آن که تعصب را که بگفته خودش هادم بنیان بشر است کنار گذاشته و راه انصاف و حقیقت را پیشه کند در دفاع از باب با تعصب و لجاجت می گوید:

الی حین چند کره اهل باین سؤال نموده اند که حضرت داوود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم بوده لکن نقطه اولی [علی محمد شیرازی] آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده اند و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است. سزاوار عباد آن که مشرق امر الهی [علی محمد شیرازی] را تصدیق نمایند و در آنچه از او ظاهر شود چه که به مقتضای حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه.^۲

یا در توجیه بی اساس دیگری می گوید: «دو داوود وجود داشته اند یکی قبل از موسی و دیگری بعد از موسی»^۳ در حالی که بطلان این توجیه واضح است چرا که داوود صاحب زبور یکی بیش نبوده و چنین مطلبی در هیچ کتابی نیامده است. پس با چنین تعصبات کور چگونه داعیه دار تحری حقیقتند.

■ (ب) تساوی حقوق زن و مرد

تساوی حقوق زن و مرد از دیگر شعارهای بهائیت است و بر کسی پوشیده نیست که خواستگاه واقعی آن، جهان غرب است. البته این شعار، زائیده عوامل مختلفی برآمده از فرهنگ فلسفی و جامعه شناسانه غربی است. علاوه بر نگاه

۱. رک: اسرار الآثار، اسد الله مازندرانی، ص ۱۰۹.

۲. حسینعلی نوری، اشراقات، ص ۱۸.

۳. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ص ۱۱۰.

فلسفی غلط به انسان، مطامع سرمایه‌داران نیز عامل مهمی برای دامن زدن و ترویج این شعار بود تا درسایه آن بتوانند زن را به عنوان یک ابزار وارد عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی نمایند. او را از خانه به کارخانه بکشانند از این رو شعارهایی مانند آزادی زن، حقوق زن، استقلال اقتصادی زن و تساوی حقوق زن و مرد، جهت پیشبرد اهداف خود مطرح کردند. اما نه برای بهره‌برداری جسمی و قدرت کاری زن به صورت یک کارگر تولید، بلکه از نیروی جاذبه و زیبایی و قدرت تسخیر او کمال بهره را مدنظر داشتند. نظر به این سوجدوئی‌ها و بهره‌مندی‌ها، بهائیت نیز در راستای اهداف خود، همین شعار را در جامعه اسلامی که کاملاً از نظر فرهنگ و دیدگاه با جامعه غربی متفاوت است مطرح کردند. عبدالبهاء معتقد است زنان در این زمان به خاطر شعار تساوی حقوق زن و مرد از حضيض ذلت نجات یافته‌اند. وی که می‌پندارد عزت در نزد رجال است در این باره چنین می‌نویسد:

در این دور بدیع اماء رحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت

نساء را از حضيض ذلت نجات داد و به اوج عزت رجال رسانده.^۱

و در جایی دیگر می‌نویسد:

تعلیم حضرت بهاء الله مساوات حقوق رجال و نساء است، باید تساوی

حقوق حاصل نمایند تا نساء در جمیع کمالات مساوی با رجال گردند.^۲

بهائیان که گوی عوام‌فریبی را از دیگران ربوده‌اند برای جذب مردم عوام و

جهان غرب، شعار تساوی حقوق زن و مرد را سر دادند و آن را یکی از شعارهای

دوازده گانه خود قرار دادند. آنان که در این رابطه نیز دچار تناقض‌گوئی شده‌اند

از طرفی سخن از تساوی حقوق به میان می‌آورند و از طرفی دیگر مرد را دارای

امتیاز و مقدم بر زن می‌شمارند. چنان‌که عباس افندی می‌نویسد:

هرچند نساء با رجال در استعداد و قوا شریکند ولی شبهه‌ای نیست که

رجال اقدمند و اقوی حتی در میان حیوانات مانند گنجشکان و طاووسان

و امثال آنان هم این امتیاز مشهود.^۳

۱. اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۱.

۲. همان، خطایات عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶.

۳. بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۳.

البته بهائیان بیش از این مورد، دچار تناقض در قول و عمل شده‌اند. مواردی همانند دخالت ندادن زنان در بیت‌العدل و قوه تصمیم‌گیری بهائیان،^۱ نمونه دیگر در بحث ازدواج، در تعیین مقدار مهریه است، آنجا که میرزا حسینعلی برخلاف شعار خود، بین زنان روستایی و شهری تفاوت قائل شده است. و در اقدس می‌نویسد:

لا يحق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالاً من الذهب الابريز و للقرى من الفضة؛^۲ دامادی بدون مهریه محقق نمی‌شود و میزان مهریه برای شهری‌ها ۱۹ مثقال طلا و برای روستاییان ۱۹ مثقال نقره است. ظاهراً ارزش زنان روستایی نه تنها مساوی با مردان نیست بلکه پایین‌تر از زنان شهری است و این نشان‌دهنده تساوی حقوق زن و مرد مورد ادعای بهائیان است.

□ تساوی حقوق زن و مرد بر چه اساسی؟

پیرامون مسأله زن و مرد از سه موضوع محوری حق، تکلیف و جایگاه زن، ضروری است بحث شود. روشن شدن هر کدام از این مقولات در ارتباط با تساوی یا تفاوت حقوق زن و مرد نقش مؤثری دارد. از نظر اسلام، زن دارای همان مقامی است که مرد داراست و آن هم مقام انسانیت است هر اندازه که یک فرد از افراد نوع انسانی چه زن و چه مرد فضیلت‌های بیشتری را کسب نماید به این جایگاه نزدیک‌تر است و به هیچ عنوان موضوع جنسیت مطرح نیست و خداوند همه انسان‌ها را از یک جنس آفریده و تنها پرهیزکاری، آنها را به مقام قرب الهی می‌رساند.

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۳ (هر زن و مردی که کاری نیکو انجام دهد، اگر ایمان آورده باشد زندگی خوش و پاکیزه‌ای بدو خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد).

۱. عالی‌ترین مرکز بهائیان بیت‌العدل است. ولی در نصوص بهائی سخنی از عضویت زنان در این مجمع به میان نیامده بلکه می‌گویند: «اعضای بیت‌العدل عمومی باید از رجال باشند.» (گنجینه حدود احکام، ص ۲۱۹) در حالی که بهائیان ادعای تساوی کامل زنان و مردان را در تمام امور اجتماعی دارند.

۲. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۹.

۳. نحل / ۵۳.

اما تکلیف انسان از نظر اسلام بر اساس معیار عقل و قدرت، ثابت می‌شود. از آنجا که زن و مرد در آفرینش دارای معیارهای مشترک و متفاوتی هستند، بنا به تناسب هر کدام، تکلیفی معین شده است؛ در پاره‌ای از امور که دخالت عواطف، بیش از عقل مؤثر است مانند تربیت و حفظ فضای صمیمیت و محبت در خانواده، تکلیف زن به لحاظ چیرگی عواطف بر عقل او بیش از مرد است. در پاره‌ای دیگر که منحصر در دخالت دادن عقلانیت است و جایی برای احساسات و عواطف نیست همانند قضاوت یا اجرای احکام و حدود، شارع مقدس این تکلیف را بر عهده مرد گذاشته است. این امر به خاطر غلبه عقلانیت مرد بر عواطف اوست. همچنین معیار برخی دیگر از امور، قدرت است و بدیهی است در اموری مانند دفاع از حریم و جنگ و جهاد، زنان تکلیفی بر عهده ندارند. بر این اساس بطلان توهم تساوی زنان و مردان در تکالیف کاملاً روشن است.

اما حقوق زن و مرد از نظر اسلام متناسب و متفاوت است، نه به لحاظ جایگاه بلکه به دلیل اختلافی که در طبیعت آن دو و به تبع آن، تفاوت تکلیف و مسئولیت آنها است. لازمه این تناسب، تشابه حقوق نیست چراکه تشابه حقوق زن و مرد بی توجهی به آفرینش و ساختار طبیعی و سرشت آن دو است. آیت الله شهید مطهری در این مورد می‌فرماید:

آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یک جور و یک نواختی برای زن و مرد قائل نشده است. ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست، اسلام اصل مساوات انسان‌ها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.^۱

البته عدم تشابه بین حقوق زن و مرد به معنای ناعادلانه بودن حقوق زنان نیست. به عبارت دیگر، این بدان معنا نیست که آنچه را اسلام برای حقوق زنان قرار داده از ارزش کمتری برخوردار است بلکه بدین معنا است که جهان برای آنها یکسان آفریده نشده و خلقت آن دو به یک صورت نیست. هر کدام نیازی را

۱. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام ج ۱، ص ۱۵۶.

می‌طلبد که حقوق و تکالیف آنها بر همین اساس تعیین شده و این عین عدالت و خلاف آن عین ظلم است.

ادعای ما اینست که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می‌کند. و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید، و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد، ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره‌ای از حقوق است.^۱

■ ج) احتیاج عالم به نفثات روح القدس

یکی از تعالیم بهائیان احتیاج عالم به نفثات روح القدس است. بهائیان بر این باورند که عالم محتاج نفثات روح القدس است و پیشرفت‌های مادی و علمی مانع از این احتیاج نمی‌شود. چرا که عالم ماده محدود و محتاج است ولی عالم الهی نامحدود و بی‌نیاز، پس محدود محتاج نامحدود است و عالم جسمانی محتاج نفثات روحانی.^۲

ثامن تعلیم حضرت بهاء الله آن‌که عالم انسانی هر قدر ترقی طبیعی نماید باز محتاج نفثات روح القدس است. قداما خیلی کوشیدند که بقوه عقل اسباب تربیت نفوس فراهم نمایند اما فلاسفه هر چند تربیت خود و نفوس قلیله نمودند لکن تربیت عمومی نتوانستند.^۳

در نزد آنان روح القدس، واسطه میان خدا و خلق است. تمام کمالات الهی را داراست و با ظهور او دور جدیدی تأسیس می‌گردد، یعنی عالم از نو تجدید شده و بر اندام آدمی خلعتی نو پوشانده می‌شود مانند بهار که بر اندام خزان زده طبیعت جان تازه می‌بخشد.

این روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب چگونه آئینه مقدس اقتباس انوار از آفتاب کند و بدیگران فیض رساند به‌چنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. رک: شوقی افندی، پیام ملکوت، ص ۲۸۰.

۳. عبدالبها، خطابات، ج ۲، ص ۶.

بحقائق مقدسه رساند و او متصف بجمع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را خلعت جدید پوشاند.^۱

تئوری پردازان بهائی مظاهر مقدسه را دارای سه رتبه می‌دانند؛ رتبه اول جسمانیست، رتبه دوم انسانی و نفس ناطقه است و رتبه سوم ظهور الهی و جلوه ربانی است. در مقام سوم که به کلمه الله، فیض ابدی و روح القدس تعبیر می‌شود اولیت و آخریت بی‌معناست و از هر حد و قید و قانونی منزّه است.^۲ پس روح القدس در نزد بهائیان همان فیض الهی و اشعه‌های ساطع شده از مظاهر امر است و مظهر امر آنان حسینعلی نوری است و او را نفس خدا دانسته و قبله خود قرار داده‌اند.

مقصود از روح القدس فیض الهیست و اشعه ساطعه از مظهر ظهور... روح القدس را صعود و نزول و دخول و خروج و مزج و حلول ممتنع و محال است. نهایت اینست که روح القدس مانند آفتاب جلوه در مرآت نمود.^۳

□ بهائیان و پرستش بهاء الله

در میان سخنان و نوشته‌های میرزا حسینعلی نوری و دیگر بهائیان مطالبی وجود دارد که بر الوهیت بهاء در نزد بهائیان دلالت دارد برای نمونه در بیان بهاء آمده است:

طوبی لنفسی فآزت بذكر قلمی الاعلی و شهدت بما شهد الله انه لا اله الا انا المهیمن علی ما کان و ما یکون؛^۴ خوشا به حال کسی که به ذکر قلم اعلائی من نائل آید و شهادت دهد به آنچه خداوند به آن شهادت داد که خدایی بجز من شاهد بر آنچه بوده و خواهد بود نیست.

یا در جای دیگر می‌نویسد:

انی انا الله لا اله الا انا الرحمن الرحیم، انی انا الله لا اله الا انا السلطان العظیم، انی انا الذی خلقت الموجودات بامری و ذرنت الممكنات جودا

۱. همو، مفاوضات، ص ۱۰۹.

۲. رک: همان، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۳. همان، ص ۸۲-۸۳.

۴. آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۰۸.

من عندی، انا المقتدر علی ما اشاء؛^۱ همانا من خدایم و خدایی بجز من رحمان و رحیم نیستم، همانا من خدایم و خدایی بجز من سلطان بلند مرتبه نیستم، همانا من کسی هستم که موجودات به فرمان من خلق شدند و ممکنات از جانب من جوئی را دریافت کردند، من بر هر چه که می‌خواهم قادرم. میرزا حسین علی شناخت خود را اولین واجب بر یک بهائی دانسته و از خود به نفس خدا یاد می‌کند:

انّ اول ما كتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الّذی منع انه من اهل الضلال ولو یأتی بكلّ الاعمال؛^۲ همانا اولین چیزی که خدا بر بندگانش واجب کرده شناخت محل اشراق وحی و محل طلوع امرش است کسی که در مقام خود خداست در عالم امر و خلق هر کس به او (بها) رسید به تمام خوبی‌ها نائل آمده و کسی که فائز نگشت همانا از گمراهان است هر چند تمام اعمال نیکو را انجام دهد.

از این رو بهائیان بهاء را که در نزدشان مطلع وحی است دارای مقام خدایی می‌دانند.^۳ و به عبارت دیگر وحی را دلیل خدا بودن می‌دانند و می‌گویند: وقتی بشری خودش حرف می‌زند و می‌گوید این حرف را خدا زد، این چه معنی می‌دهد؟ بشری حرف می‌زند و می‌گوید این حرف را که از زبان من بیرون آمد و به گوش تو رسید، این را خدا گفت، یعنی چه؟ یعنی من خدا هستم. اصلاً خود وحی جز این معنی دیگری ندارد.^۴

در این عبارات‌ها که پخش اندکی از تعابیر حسین علی نوری است، اشارات او به مقام الوهیتش واضح است. بهائیان برای رهایی از این اشکال اساسی در باور شرک گونه و بت پرستی عصر اتمشان توجیهاتی را بیان کرده‌اند که در این مجال برای روشن تر شدن مطلب به بیان اعتقاد بهائیان در مورد خدا و پیشوایانشان پرداخته می‌شود.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. اقدس، ص ۱.

۳. علی مراد داوودی، الوهیت و مظهریت، ص ۲۵.

۴. همان.

□ خدای بهائیان

در نزد بهائیان خداوند ذاتی در نهانخانه غیب است که از هر اسم، صفت، ربط، نسبت و جهتی عاری است و از ورود در افکار و عقاید منزّه است. بر اساس این تفکر شناخت خدا امر غیر ممکن است که حتی برای مظاهر او هم امکان شناخت میسر نیست.^۱ و چون خدا را نمی‌توان شناخت، یعنی به حدود ادراک خود محدود ساخت، در نتیجه آنچه به نام خدا در دل جای می‌دهیم و عرفانش را ادعا می‌کنیم، معنای محدودی است که نشان از خلق دارد. خدائی است که انسان به قوت و هم خود ساخته و در کارگاه ضمیر خویش پرداخته است. و به جای اینکه خالق او باشد مخلوق اوست. پرستیدن این خدا بدین معنا است که مصنوع خود را معبود خود به حساب آوریم. همانند بت پرستان که چیزی را می‌پرستند که با صنعت خود می‌سازند. با این تفاوت که آنچه بت پرستان می‌تراشند و نام معبود بر آن می‌گذارند، دست‌کم وجودی محسوس دارد ولی آنچه خدا پرستان می‌سازند و خدای خود می‌خوانند موهوم محض است! عباس افندی در توجیه این اعتقاد می‌نویسد:

اعلم ان حقيقة الألوهية الذات البحت و المجهول النعت لا تدرکه العقول و الابصار و لا تحيط بها الافهام و الافکار کل بصيرة قاصرة عن ادراكها و کل صفقة خاسرة في عرفانها... فليس لنا السبيل و لا الدليل الي ادراك ذلك الامر الجليل حيث السبيل مسدود و الطلب مردود و ليس له عنوان على الاطلاق و لانت عند أهل الاشراق. فاضطررنا على الرجوع الي مطلع نوره و مركز ظهوره و مشرق آياته؛^۲ بدان که حقیقت الوهیت ذات صرف است و وصفش ناشناخته، عقلها و بینش‌ها قادر به شناخت او نیستند و فهم‌ها و فکرها به آن احاطه نیابند تمام بصیرت از ادراکش قاصر و تمام تلاش در شناختش بی‌فایده... پس برای ما راه و دلیلی به سوی ادراک آن امر جلیل نیست هنگامی که راه مسدود است

۱. رک: الوهیت و مظهریت.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. مکاتیب عبد البهاء، ج ۱، ص ۱۸۳.

و طلب مردود و مطلقاً برای او عنوانی و نعتی نیست در نزد اهل اشراق. پس ما بر رجوع به مطلع نور الهی و مرکز ظهورش و محل اشراق آیاتش ناچاریم.

با خارج شدن خدا از محدوده شناخت بشر و در دست نبودن او، جایگاه مظهر امر بهائیان (میرزا حسینعلی نوری) برجسته شده و در مقام نفس خدا عنان تمام امور را در دست می‌گیرد و عهده‌دار تمام کارهای خدایی می‌شود. در حقیقت خدای واقعی بهائیان همان مظهر امر می‌شود. چنانکه می‌گویند:

وقتی ما روی به سوی خدا می‌آوریم، چون خدا سوئی ندارد تا روی به آن سوی آورده بشود، بنابراین روی به سوی مظهر امر (بها) آورده می‌شود. وقتی ما چیزی از خدا می‌خواهیم، از مظهر امر (بها) بخواهیم، وقتی ما دستی به دامن خدا دراز می‌کنیم، چون خدا دامن ندارد تا دست ما به دامن او برسد، بنابراین دست ما به دامن مظهر امر (بها) می‌رسد. و یا در توجیه عاری بودن خداوند از صفت می‌گویند:

خدا صفات ندارد، یعنی مثلاً نمی‌تواند رازق باشد، چرا؟ برای اینکه رزق دادن مستلزم برقرار شدن نسبتی بین آن رازق است و آن مرزوق، و این نسبت نمی‌تواند برقرار باشد بین خدائی که منزّه از نسبت و جهت است. پس می‌گوئیم آنکه رازق است یا واسطه اعطاء رزق است مظهر امر (بها) است. وقتی می‌گوئیم مظهر امر (بها) واسطه خلق است، یعنی چه؟ یعنی خود خلقت، خود آفرینش یک نسبتی است که برقرار می‌شود بین خلق و مخلوق. وقتی خود خدا منزّه از این نسبت بود، بنابراین واسطه خلقت لازم است که آن واسطه خلقت می‌تواند خالق باشد.^۱

بهائیان حتی در مناجات‌هایشان هم اجازه مخاطب قرار دادن خدا را ندارند و فقط باید خواسته‌های خود را بر بهاء عرضه کنند. تنها به این بهانه که خطاب کردن باعث قرار دادن خدا در جهت و رابطه و نسبت می‌شود، مناجات‌ها یعنی آنچه احباء می‌خوانند، خطاب به خود حضرت بهاء‌الله

۱. الوهیت و مظهریت.

۲. همان.

است و باید هم اینطور باشد. برای اینکه به خدا خطاب کردن، خدا را در رابطه و نسبت و جهت قرار دادن است و چنین امری مخالف توحید می‌شود.^۱

□ جایگاه مظهر امر (میرزا حسین علی نوری)

بهائیان مظهر امر را مظهر تمام صفات می‌دانند لذا چنانکه مظهر امر عالم، قادر و رازق است «لم یلد و لم یولد» نیز هست. به همین دلیل مظهر امر را حقیقتی قدیم می‌دانند که نه می‌زاید و نه زاده می‌شود. آنان در پاسخ به اشکال که چگونه بهاء در زمان و مکانی خاص متولد شده است، می‌گویند: با تولد حسین علی نوری مظهر امر در او حلول کرده است.^۲

این فرقه نه تنها بهاء را مظهر اسماء و صفات خدا بلکه مظهر ذات حضرت حق می‌دانند و در توجیه علت آن معتقدند:

ذات، از آن لحاظ که غیب است، ظاهر نمی‌شود و از آن لحاظ که ظاهر می‌شود ناگزیر در چیزی باید ظاهر بشود... بنا بر این وقتی گفته می‌شود خدا یا خودت را به من نشان بده، یعنی ما رؤیت مظهر امر را باید انتظار ببریم.^۳

بر این اساس میرزا حسین علی نوری خداوند ظهور یافته خارجی بهائیان است و خدا در نزد بهائیان بیش از یک مفهوم غیبی باطنی نیست. حتی در بین آنان شناخت مقام بهاء غیر ممکن و تصور او نیز گناه نابخشودنی است و در واقع عنقائی است که شکار کس نمی‌شود.^۴

□ تحلیل و بررسی

یک) بهائیان خداوند را ذاتی در نهانخانه غیب تصویر کرده‌اند و تمام راه‌ها را برای دست یافتن به او بسته و تصورش غیر ممکن است. از سوی دیگر قائل به تجلی ذات الهی در تمام ممکنات شده و هر ممکنی را به قدر سعه وجودی خود

۱. همان، ص ۲۷۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۳.

۴. همان، ص ۲۹۳.

برخوردار از این تجلی می‌دانند و جمیع اشیاء مظهر اسماء و صفات الهی می‌شود.^۱ چرا که کائنات محتاج به فیض وجودند و برای وجودشان باید از سوی خداوند فیضی صادر شود. پس ذرات نیر انعکاس دهنده شعاع خدایند. و به تعبیر عبدالبها:
ای سائل، اسماء و صفات الهی را موهوم بدان. بدان که جمیع اشیاء که مابین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حق تعالی شانه بوده و خواهد بود. غایت این است که انسان نسبت به دون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شد و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقاء نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فتور نبینی.^۲
پس در نزد بهائیان شناخت خدا از آن حیث که اشیاء از او صادر شده ممکن است ولی با این وجود او را به گونه‌ای ترسیم می‌کنند که حتی قابل تصور نیست و این تناقض آشکاری در کلام رهبران بهائی است که شاید برای مغالطه و توجیه پرستش خود عنوان کرده‌اند. از جمله مواردی که به امکان شناخت اعتراف کرده‌اند عبارت است از:^۳

از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء ممّا یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند، و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش و هرقدیر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شؤونات علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد.^۴

یا در جای دیگر می‌گوید:

بعد از خلق ممکنات و ایجاد موجودات به تجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود.^۵

از میان تمام موجودات انسان دارای امتیازات خاصی است که نشان از

۱. همان، ص ۹۶.

۲. مانده آسمانی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳. الوهیت و مظهریت، ص ۹۴.

۴. لوح توحید بدیع، مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۲۷-۲۲۶.

۵. لوح جواهر توحید، مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۲۹.

توانایی او برای دست یافتن به مجهولات و درک کلیات دارد و بهائیان خود به آن معترفند. علاوه بر همه این احوال و اوصاف دارای جنبه خاص، انسانی است که اشیاء دیگر فاقد آنند. ادراک کلیات می‌کند و به کشف مجهول از معلوم می‌رسد، طبیعت را منسخر خود می‌سازد، فکر و شعور و عقل دارد، دارای قوه ناطقه است، یعنی قادر به تعبیر مفاهیم عقلی بصورت کلمات و جمل و ترکیب و تحلیل آنهاست.^۱ یا به قول بها:

و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالت و اعظم حکایت است از سایر معلومات.^۲

هر چند بهائیان اسماء و صفات را مربوط به عالم امر و خلق می‌دانند اما نفی آن در عالم حق بعید به نظر می‌رسد.

دو. بهائیان در بحث توحید، تجلی در تمام ممکنات را مطرح کرده و اوصاف الهی را هر چند در عالم امر و خلق تأیید می‌کنند. با این وجود با ورود به بحث مظاهر ذکر اوصاف الهی را با توحید ناسازگار دانسته و تمام اوصاف و اسماء را متعلق به میرزا حسین علی می‌دانند در حالی که در رتبه امر و خلق آن را برای خدا اثبات کردند و این تناقض آشکاری است.

ذکر صفات در شأن خدا متافی توحید است. پس صفاتی که خدا را بدانها موصوف می‌سازیم به تمام معنی متعلق به اصفیای اوست. جمیع اسماء حسنی و صفات علیا در این نفوس است، خواه بعضی از آنها به اقتضای مقام پیدا آید و بعضی دیگر بر حسب حال پنهان ماند.^۳

عبدالیها که خود معتقد است نباید اوصاف را موهوم دانست و آنها را منتسب به خداوند می‌دانست در جملاتی متناقض می‌گوید:

هر چه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائیم، کل راجع به این مظاهر الهیه است. اما به حقیقت ذات الوهیت کس پی نبرده تا اشاره‌ای نماید یا بیانی کند و یا محامد و نعوتی ذکر نماید. پس حقیقت انسانیه آنچه

۱. الوهیت و مظهریت، ص ۱۰۴.

۲. کتاب ایقان، ص ۷۷.

۳. الوهیت و مظهریت، ص ۱۲۳.

داند و باید و ادراک کند از اسماء و صفات و کمالات راجع به این مظاهر

مقدس است و راهی به جایی ندارد.^۱

موجوداتی که تمامشان تجلی ذات الهی بودند و بر اساس قواعد باید بتوانند حداقل کمترین توجهی به حقیقت اساسی خود داشته باشند. در نزد رهبران بهائی این توجه بت پرستی شمرده می شود؛

ولیس لنا الا التوجه فی جمیع الشؤون الی ذلک المرکز المعهود و المظهر الموعود و المطلع المشهود. و الانعید حقیقة موهومة مقصورة فی الاذهان مخلوقة مردودة لضرباً من الاوهام دون الوجدان فی عالم الانسان و هذا اعظم من عبادة الاوثان، فالاصنام لها وجود فی عالم الکیان و اما الحقیقة الالوهیة المتصورة فی العقول و الاذهان لیسیت الا وهم و بهتان؛^۲ بر ما جز توجه در تمام شئون به آن مرکز معهود و مظهر موعود و مطلع دیده شده نیست و گر نه حقیقتی موهوم را پرستش می کنیم که محدود در اذهان است مخلوق است و سبب نوعی از اوهام، از قبیل اموری است که بدون وجدان یافت شده و در عالم انسان مردود است و این از عبادت بت ها هم بزرگ تر است پس برای اصنام وجودی در عالم امکانی هست اما حقیقت الوهیت که در عقول و اذهان تصور شود وهم و بهتانی بیش نیست.

به نظر می رسد تمام تلاش رهبران بهائی در تغییر مواضع خود برای دست یافتن به این نتیجه است که: پس اکنون دیگر می توان گفت که خدا را در عالم حق و در مقام غیب مطلق نمی توان شناخت. اما در عالم امر و خلق آنچه به جای خدا و به نام خدا می توان شناخت، کسی است که شارع دین و صاحب امر است و از همین جا است که در اصطلاح اهل بهاء مظاهر الهیه بر این نفوس مبارکه اطلاق می کنند و معرفت آنان را آخرین حد عرفان می دانند تا ادعای معرفت حق مطلق که نشان از جسارت دارد و تالی شرک است، از میان رود و تنزیه خدا همچنان محفوظ ماند.^۳

۱. مذاکرات عبدالبهاء، فقره ن، ص ۱۱۲.

۲. مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

۳. الوهیت و مظهریت، ص ۱۲۵.

سه. تجلی تام و تمامی که بهائیان آن را به ذات نیز سرایت می دهند امر محالی است زیرا یا مظهر امر، هم رتبه با خدا فرض شده که می تواند انعکاس دهنده تام ذات الهی باشد که این در مورد مخلوق باری تعالی محال است و یا چنانکه در عبارت های پیشین آمد مظهر امر را ظاهر آن باطن فرض کرده اند که در واقع خدا فرض کردن مظهر امر است و مستلزم ثنویت. چنانکه در عبارت ذیل این امر واضح است؛

مظهر ذات یعنی ذات ظاهر، ذات از آن لحاظ که تجلی می کند. بارها در زیارت آثار جمال الهی ما را به این آیه «قرآن» توجه داده اند: «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» این آیه صراحت دارد که خدا هم باطن است و هم ظاهر است. بنابراین چنانکه باطن خداست، ظاهر هم خداست و اگر جز این باشد درباره او «هو الظاهر» معنی ندارد. پس ذات باطن او ناچار ظهوری دارد و آن ظهور نمی تواند جز در مظهر امر او باشد.^۱

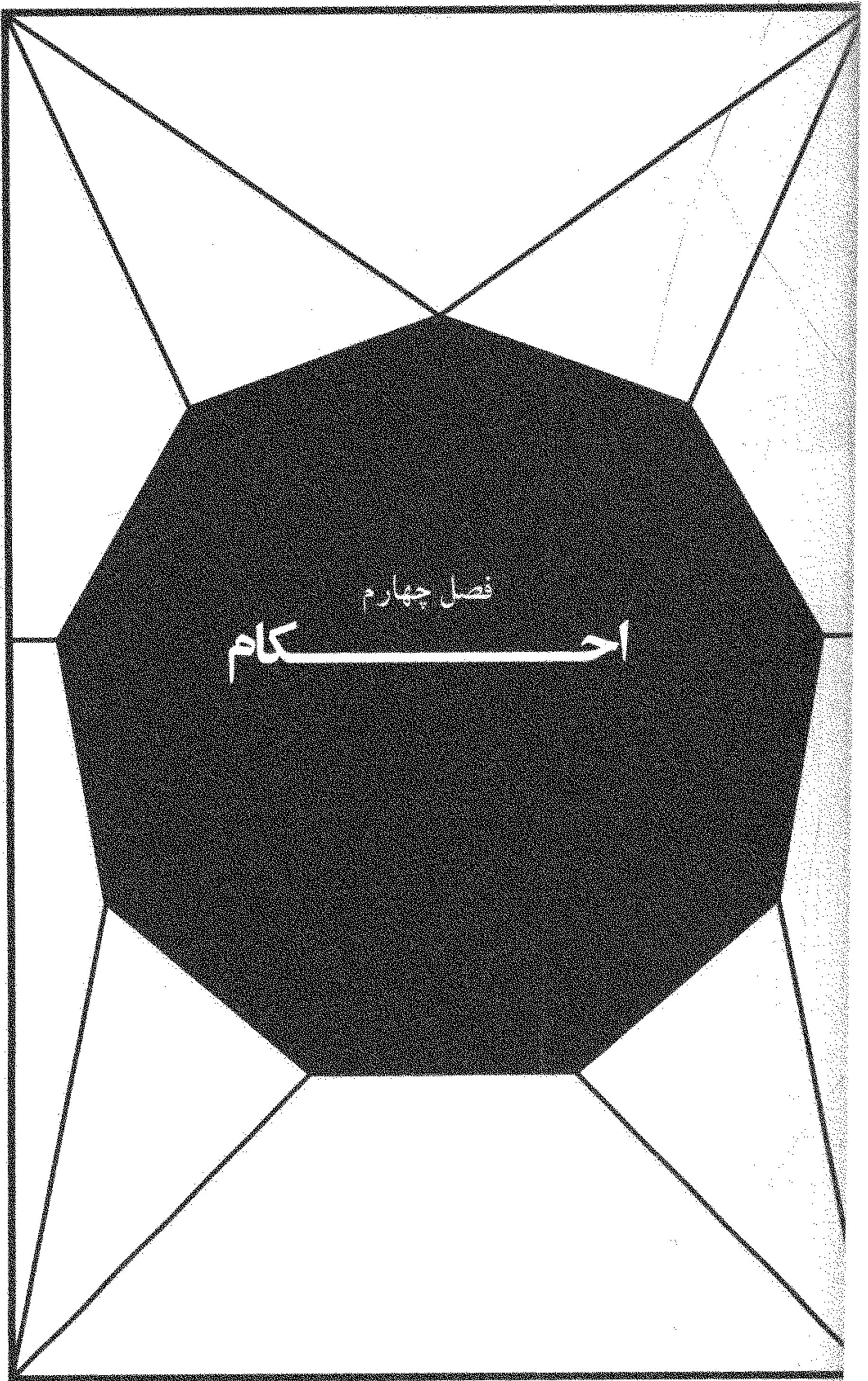
چهار. توجه قلبی و اظهار عبودیت و خشوع بر احاطه علمی و تحقیق ذات شی متوقف نیست. برای نمونه هر شخصی می تواند فکر و توجه خود را از همه جا و از تمام موجودات جدا کرده و تنها به نفس خویش متوجه سازد و در عین حالی که به خود توجه دارد می داند که حقیقت نفس او امری مجهول، مبهم و پوشیده است. حاصل آن که؛ توجه و حضور قلب در پیشگاه خداوند و خشوع در مقابل او غیر از فکر و خیال یا تصور و تصدیق و احاطه علمی یا خارجی و وهم و فهم حقیقت ذات اوست.^۲

از سوی دیگر این اشکال با توجه به ادعایی که در مورد بهاء دارند نیز وجود دارد چرا که بهاء (مظهر امر) را نیز قدیم دانسته و شناخت او را غیر ممکن می دانند و تصور او را نیز گناهی نابخشودنی می دانند.^۳ لذا یا ادعای غیر ممکن بودن شناخت خدا نادرست است و یا تصورشان در مورد بهاء غلط است و ترسیمی خیالی از او دارند البته حق آن است که نظرشان از پایه بی بنیان است.

۱. همان، ص ۲۶۹.

۲. علامه مصطفوی، محاکمه و بررسی در عقاید باب و بهاء ج ۱، ص ۸۹.

۳. رک: الوهیت و مظهریت، ص ۲۹۳.



فصل چهارم

کام

احکام

هدف از بعثت پیامبران، رشد انسان‌ها به وسیله احکام و قوانین دین و اصول زندگی است. انبیاء آمده‌اند تا شیوه تعهد و اطاعت و بندگی را به مردم بیاموزند و سلسله‌ای از دستورهای الهی را در اختیار جامعه قرار دهند تا از این راه مشکلات دینی، علمی، فرهنگی و اقتصادی مردم حل شود و در امور زندگی با مانعی روبه‌رو نشوند و از مسیر حق منحرف نگردند.

مهم‌ترین وظیفه انبیاء ایجاد نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ﴾؛^۱ همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و با

ایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.

احکام و قوانین دین مقدس اسلام که به وسیله حضرت محمد ﷺ در اختیار

بشر قرار گرفته، احکامی آسمانی و الهی است که حامل آن از هوای نفس

سخن نمی‌گوید و سخنانش همه وحی الهی است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ

إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾^۲

۱. حدید / ۲۵.

۲. نجم / ۳.

احکام شریعت اسلام با توجه به علم جامع و احاطه کامل قانون گذار آن بر تمام جوانب حیات بشری، بر اساس مصالح و مفاسد و نیازمندی های همه جانبه او پایه ریزی شده است. امام رضا علیه السلام می فرماید:

انا وجدنا کل ما احل الله تبارک و تعالی ففیه صلاح العباد و بقائهم و لهم الیه الحاجه التي لا یستعتون عنها و وجدنا المحرم من الاشیاء لاجاجه للعباد الیه و وجدنا مفسداً داعياً الی الفناء و الهلاک؛ ما می بینیم که خدای متعال چیزهایی را حلال کرده است که مردم در زندگی و ادامه آن به آنها نیازمندند و برای آنان مصلحت و فایده ای دارد و چیزهایی را حرام کرده است که علاوه بر این که مورد نیاز بشر نیست، موجب فساد و فنا و نیستی اوست.

با این که احکام شرع، تابع مصالح و مفاسد است و هیچ حلالی بدون مصلحت و هیچ حرامی خالی از مفسده نیست، این مصالح و مفاسد محدود به امور دنیایی و جسمانی بشر نیست بلکه به سبب ابعاد مختلف وجود انسانی بسیاری از احکام برای مصالح اجتماعی، روحی و اخروی بشر وضع شده است، چرا که حکمت بالغه الهی ایجاب می کند احکامی را برای ابعاد روحانی و اجتماعی او با پشتوانه مصالح و مفاسد بفرستد. چه بسا این ابعاد اهمیت بیشتری داشته و احکامی که برای جسم انسانی وضع شده است در واقع برای تکامل و تقویت بعد روحی انسان ها باشد. فلسفه خلقت در روایتی این گونه بیان شده است:

خرج حسین بن علی علیه السلام اصحابه فقال ایها الناس ان الله جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه فاذا عرفوه عبده فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه؛^۱ حسین بن علی علیه السلام به اصحاب خود فرمود: ای مردم همانا خداوند که ذکر و یادش جلیل است بندگان را نیافرید مگر این که او را بشناسند پس هنگامی که او را شناختند به عبادت می پردازند و هنگامی که او را پرستیدند به وسیله این عبادت از بندگی برای غیر او بی نیاز می شوند. حال که هدف آفرینش در رسیدن به توحید ناب و رد هر گونه شرک و

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۹۲.

۲. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

پرستش آله‌های دیگر خلاصه می‌شود، باید احکام الهی در مسیر رسیدن انسان به کمال حقیقی وضع شده باشد و گرنه نقض غرض الهی پیش می‌آید. انسانی که خود را مکلف به انجام احکام الهی می‌داند روح تعبد و بندگی در او زنده شده و در کنار رسیدن به اوج کمال انسانی به اصلاح امور جسمانی و اجتماعی خود می‌پردازد.

میرزا حسینعلی بهاء که ادعای پیغمبری داشت و مدعی بود شریعت جدیدی آورده است برای الهی جلوه دادن تعالیم خود ناگزیر به وضع احکام برای بهائیان و جامعه بهائی بود. زمانی که واضع احکام، بشری باشد که هیچ ارتباطی با علم ملکوت ندارد و در سایه ذهن و پرتو خیال‌های هوس‌آلود و مغرضانه خود بخواهد احکامی را برقرار نماید مسلم است که این احکام نه تنها از جامعیت لازم برخوردار نیست بلکه به گونه‌ای تنظیم می‌شود که در بردارنده هواهای نفسانی و منافع شخصی صاحب آن باشد.

با بررسی مسائلی که با عنوان احکام در آیین بهائی مطرح شده است می‌توان به این موضوع پی برد که بهائیت به جای تکیه بر خدا محوری و دعوت مردم به یکتاپرستی در پی مطرح کردن یک شخص و سوق دادن مردم بر اساس امیال و خواسته‌های خود است.

در این مجال به بررسی احکام بهائیت و اثبات مدعای خود در ضمن بحث از ایدئولوژی بهائیان پرداخته می‌شود.

● یک. بهائیان و بلوغ پسران و دختران

میرزا حسینعلی نوری که در وضع احکام آیین جدیدش توجهی به خصوصیات فیزیولوژی پسران و دختران نداشته و فقط در پی اثبات شعار تساوی حقوق زن و مرد در آیین ساختگی خود بوده است سن بلوغ دختران و پسران را به صورت مساوی در ۱۵ سال اعلام کرده است:

بلوغ در سن ۱۵ سال است، نساء و رجال در آن یکسان است.^۱

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۴.

□ تحلیل و بررسی

□ اسلام و بلوغ دختران و پسران

چنان که بیان شد احکام اسلام با در نظر گرفتن مصالح و مفاسد جامعه و جنبه های جسمی و روحی انسان وضع شده است. در اسلام سن بلوغ دختران را چند سال قبل از پسران بیان کرده اند. شاید علت آن باشد که ساختار وجودی دختران به گونه ای است که پیش از پسران به مراحل رشد و کمال جسمی (فیزیولوژیک) و روحی و روانی (پسیکولوژیک) می رسند.

احکام شرعی متناسب با توانایی ها و قابلیت های انسان وضع شده است، چون دختران از نظر جسمی و عقلی رشد سریع تری دارند قابلیت تکلیف پذیری آنان نیز زودتر پدید می آید لذا تکلیف شرعی برای آنها قبل از پسران مقرر گردیده است.

● دو. قبله

برخلاف آموزه های اسلامی که تمام توجه معطوف به خداوند متعال شده، میرزا حسینعلی نوری دل های بهائیان را در هنگام اعمال عبادیشان متوجه خود کرده و دستور می دهد که هنگام نماز متوجه او باشند نه خداوند یگانه:

و اذا اردتم الصلوه ولوا وجوهکم شطری الاقدس المقام المقدس الذی جعله الله مطاف الملاً الاعلی؛^۱ هنگامی که اراده خواندن نماز کردید صورت هایتان را به سوی مقام مقدس برگردان که خداوند آن را محل طواف ملاً اعلی قرار داده است.

دستور بهاء بر این که در هنگام حیات و مرگش برای اعمال عبادی متوجه او باشند:

مادام که شمس، مشرق و لائح است توجه به او مقبول بوده و خواهد بود و از بعد هم قرار فرموده.^۲

برخلاف روش انبیای الهی است که خود را بندگان درگاه الهی معرفی کرده

۱. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۳.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، همان، ص ۲۰.

و الایبی مقام خود را در شدت بندگی دانسته‌اند. آن‌گونه که در تشهد نماز همه باید به بنده بودن آخرین فرستاده الهی اقرار کنند که: «أشهد أن محمداً عبده ورسوله؛ شهادت می‌دهم که محمد عبد و رسول خداست» یعنی چون عبد حقیقی درگاه الهی بودند به مقام رسالت نایل آمدند. خداوند برای آن‌که دل‌های انسان‌ها در مواجهه با کمالات روحانی انبیاء پیش از حد متوجه آنها نگردد و آنها را از حد خود بالاتر نبرند ندای «یگو ای پیامبر همانا من بشری مانند شما هستم»^۱ و فریاد یگانگی خداوند بلند مرتبه را سر دادند و دل‌ها را فقط متوجه حقیقت اصلی عالم امکان نمودند. اما پیامبر بهائیان برخلاف این سیره و روش همه را به سوی خود می‌خواند و گاهی ندای خدایی سر می‌دهد و خود را قبله اهل بهاء قرار می‌دهد نه خدا را یعنی دیانت بهائی بر پایه مرکزیت و محوریت توحید نیست بلکه محور و مرکز در این آیین بشر ساخته شخص میرزا حسینعلی است. بر این اساس کعبه آنان مزار میرزای نوری یا محل اقامتش در بغداد می‌شود.

□ تحلیل و بررسی

□ قبله مسلمانان

با این‌که خداوند متعال دارای جهت یا مکانی نیست: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾؛ «مشرق و مغرب از آن خداست و به هر سو رو کنید خدا آن‌جاست».

اما به مقتضای جسمانی بودن، انسان هنگام نماز ناچار است به یک جهت متوجه باشد. برنامه‌های عبادی اسلام که در جهت تکامل روحی و رسیدن به اوج کمال است از این مسأله برای توجه انسان به سوی یگانه معبود حقیقی بهره جسته و خانه کعبه را که قدیمی‌ترین مرکز توحید بوده و خانه‌ای است که به دست قهرمان توحید، ابراهیم خلیل علیه السلام تجدید بنا شده و مورد توجه تمام راهنمایان توحید و پیامبران الهی بوده است به عنوان قبله مسلمین برگزیده شده است و توجه به این مرکز توحید در واقع توجه به خداوند متعال است.

۱. کهف / ۱۱۰.

۲. بقره / ۱۱۵.

علاوه بر آن، توجه تمام مسلمانان جهان در هر شبانه روز پنج مرتبه به این مرکز مقدس، روح وحدت و یگانگی را در دل و جان آنها پرورش می‌دهد و به وحدت اسلامی و هماهنگی مسلمین جهان کمک می‌کند و اجتماعات مختلف اسلامی را از شرق و غرب عالم به هم مرتبط می‌سازد و شوکت و عظمت آنها را ظاهر می‌نماید. و بالاخره جوهر تعلیمات جهانی اسلام را به صورت «وحدت هدف و عقیده» به دنیا نشان می‌دهد.

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوُجَّهْكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾؛ نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان
(برای تعیین قبله نهایی) می‌بینیم! اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن
خشنود باشی باز می‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن.

● سه. وضو و تیمم

بهائیت بسیاری از احکام اسلامی را اقتباس کرده و تغییراتی در آن ایجاد کرده است. و آن را به عنوان احکام جدید آیین خود به مردم معرفی می‌کند؛ برای وضو به شستن دست و صورت اکتفا کرده در نحوه وضو می‌گویند:

قد كتب لمن دان بالله الديان ان يغسل في كل يوم يريده ثم وجهه... كذلك
ترضاوا للصلوة؛ یعنی: واجب شده بر کسی که به خداوند دیان ایمان
آورده است در هر روز دست و صورت خود را بشوید و به همین نحو
برای نماز وضو بگیرد.

و در تیمم به خواندن ذکر می‌بسنده می‌کنند و می‌گویند:

من لم يجد الماء يذكر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر؛ یعنی: کسی که
آب (برای وضو) نمی‌یابد پنج بار بگوید به نام خداوند پاکیزه‌ترین پاکیزگان.

□ تحلیل و بررسی

■ الف) وضو و تیمم در اسلام

خداوند متعال در شریعت جاودانه اسلام بندگان را امر فرموده تا برای اقامه

۱. بقره / ۱۴۴.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۴.

۳. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۵.

نماز وضو بگیرند و شیوه خاصی برای انجام این عمل عبادی مقرر داشته است خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به نماز می ایستید، صورت و دست‌ها را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا مفصل (برآمدگی پشت پا) مسح کنید.

بنا بر دستور قرآن مجید وضو شامل شستن صورت و دو دست از آرنج تا نوک انگشتان دست است و مسح کردن سر و روی پاها است. و شرط اساسی آن داشتن قصد تقرب الهی است. در صورت نبودن آب و یا ضرر داشتن آن دستور فرموده مکلفین بر روی خاک پاک یا آنچه در حکم آن است و در رساله‌های عملیه به صورت گسترده مطرح شده تیمم کنند:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾؛^۱ و اگر جنب باشید خود را بشوید و غسل کنید؛ و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با آنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاک تیمم کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دست‌ها بکشید خداوند نمی‌خواهد برای شما مشکلی ایجاد کند بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد.

اما دین سازان بهائی برای فریب مردم و نزدیک نشان دادن یافته‌های خود به احکام آسمانی اسلام، صورت وضو را به عملی که در شبانه روز هر انسانی برای رعایت بهداشت فردی خود باید بارها تکرار تنزل دادند.

تأکید اسلام، بر انجام تیمم، بر روی خاک به دلیل خواص ویژه‌ای است که در خاک وجود دارد.

۱. مائده / ۶

۲. همان.

■ (ب) فواید تیمم بر خاک

یکی از فواید تیمم، فایده اخلاقی است. تیمم در زمره عبادت‌هاست و روح عبادت، که خضوع و تذلل در مقابل خداوند یگانه است، در این عمل عبادی منعکس می‌شود. چرا که انسان شریف‌ترین عضو بدن خود (پیشانی) را با دستی که بر خاک زده است لمس می‌کند تا تواضع و فروتنی خود را در پیشگاه احدیت آشکار سازد.^۱

تیمم برای جبران انجام ندادن وظیفه اصلی مکلف یعنی وضو یا غسل، صورت می‌گیرد.

فایده دیگر تیمم فایده بهداشتی است. امروزه ثابت شده خاک با وجود باکتری‌های فراوانی که در خود دارد می‌تواند آلودگی‌ها را از بین ببرد، این باکتری‌ها که تجزیه مسوادی و از بین بردن انواع عفونت‌ها را انجام می‌دهند، معمولاً در سطح زمین و عمق‌های کم که از هوا و نور آفتاب بهتر می‌توانند استفاده کنند فراوانند به همین دلیل هنگامی که لاشه حیوانات و یا بدن انسان پس از مردن زیر خاک دفن می‌شود در مدت نسبتاً کوتاهی تجزیه شده و بر اثر حمله باکتری‌ها کانون عفونت از هم متلاشی می‌گردد. اگر این خاصیت در خاک نبود کرم زمین در مدت کوتاهی به کانون عفونت تبدیل می‌شد.^۲

لذا فرمان الهی در تیمم بر خاک‌های سطح زمین (صعید) که در معرض تابش اشعه خورشید است باعث برطرف شدن آلودگی است و مطابق با حکمت الهی است.

● چهار نماز

میرزا حسینعلی که در هر بخشی از احکام اسلام گوشه‌ای از آن را گرفته است برای آیین خود سه نماز به نام‌های صغیر، وسطا و کبیر قرار داده است و خواندن یکی از این نمازها را در شبانه روز کافی می‌دانند و در مورد زمان ادای این نمازها می‌نویسند:

هر شخصی باید در شبانه روز حداقل یکی از نمازهای سه گانه را ادا

۱. آیت الله مکارم شیرازی، پرسش و پاسخ، ص ۴۰۰.

۲. همان، ص ۴۰.

کند: نماز کوچک، باید بین ظهر و غروب تلاوت شود. نماز وسطی روزی سه بار تکرار می‌شود که زمان آن عبارت است از: هنگام طلوع آفتاب تا ظهر، از ظهر تا غروب آفتاب و بار سوم از غروب آفتاب تا دو ساعت پس از آن. نماز بزرگ را می‌توان در هر موقع از شبانه روز تلاوت کرد. روزی یک بار باید الله ای‌بی را ۹۵ دفعه تکرار کرد. وضوی نماز را می‌توان برای گفتن الله ای‌بی محسوب کرد.^۱

بهایان برای نماز صغیر خود گفتن یک عبارت عربی که مانند ذکر است را کافی دانسته و برای نماز وسطی می‌گویند: برای این نماز دست‌های خود را بشوید و همراه شستن دست‌ها ذکری را تلاوت کرده و بعد متوجه قبله خود عکاس شوند و بگویند:

شهد الله انه لا اله الا هو له الامر وله الخلق قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطورا الذی به... و مالک العرش و الثری.

سپس در حال رکوع ذکری را گفته و پس از نشستن ذکر دیگری می‌گوید. در آیین بهائی سجده بر همه چیز جایز است و همراه داشتن موی و استخوان حیوان حرام گوشت اشکالی ندارد.^۲

□ تحلیل و بررسی

■ الف) توجه به بهاء حقیقت عبادت بهائی

آن گونه که در بحث قبله مطرح شد احکامی که توسط میرزا حسینعلی نوری وضع شده است بیشتر برای معرفی خود و وادار کردن مردم به اطاعت بی‌چون و چرا از اوست. لذا دستور می‌دهد:

خلصوا انفسکم یا قوم ثم طهروها عن التوجه الی غیری و بذکری یطهر کل شیء ان اتم من العارفین؛^۳ یعنی: بدین معنا که؛ ای قوم خودتان را خالص کنید سپس خود را از توجه به غیر من پاک کرده و به واسطه ذکر من همه چیز طاهر می‌شود اگر از جمله عارفان هستید.

۱. داریوش و گریس شاعرخ، اصول دیانت بهائی، ترجمه مینو ثابت، ص ۳۴.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷-۲۴.

۳. اسلمت، بهاء و عصر جدید، ترجمه بشیر الهی، ص ۱۰۶.

بهایان برای توجیه پرستش میرزا حسینعلی می گویند: چون خدا قابل ادراک نیست باید در میرزا حسینعلی شمس الوهیت را مشاهده کنند:

اگر بخواهیم نماز کنیم باید به خدا توجه کنیم، اگر به خدا توجه خواهیم باید قلب را به یک نقطه‌ای متوجه سازیم، اگر شخصی بدون واسطه یعنی مظهر الهی بخواهد خدا را عبادت کند باید اول تصویری در فکر خود از حق متصور شود و آن تصور مخلوق فکر اوست... پس خدا به این طریق ادراک نمی‌شود... آن خدایی را که انسان برای خود تصور می‌کند او هام است... اگر شخصی بخواهد خدا را بشناسد باید او را در مرآت کمال بیابد چه حضرت مسیح یا حضرت بهاء الله در هر یک از این مرایا شمس الوهیت را متجلی مشاهده کند.^۱

بهایان با این سخنان خدا را از تصور و دسترس بشر خارج کرده و به این بهانه همه چیز را در بهاء خلاصه می‌کنند در حالی که خداوند متعال خود را از رگ گردن به بندگان نزدیک‌تر می‌داند و اجازه صحبت مستقیم و بدون واسطه را به بندگان داده است:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۲؛ و خدای شما فرمود (با خلوص دل) بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم.

یعنی انسان به طور مستقیم می‌تواند با خدای متعال ارتباط برقرار کند و با چشم دل شاهد او باشد چرا که ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۳؛ از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

و همه تلاش انبیا برای توجه مردم به خداوند متعال بوده نه توجه به خود؛ به گونه‌ای که خدا به فراموشی سپرده شود.

■ (ب) نماز در اسلام

از ارکان مهم دین اسلام که تأکید زیادی در مورد آن صورت گرفته و روایت بسیاری از معصومین در اهمیت آن بیان شده است نماز است.

۱. همان.

۲. غافر / ۶۰.

۳. ق / ۱۶.

نماز عامل دوری انسان از گناه و زشتی‌هاست ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ و باعث بزرگی داشت یاد و نام خداوند متعال است: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۱

توجه ویژه خداوند متعال در مورد نماز بیان‌گر جایگاه خاص و والای روحی و روانی و اثرات تربیتی آن است. در روایتی امام رضا علیه السلام در سر و جوب نماز فرموده‌اند:

علت و سرّ واجب شدن نماز، اموری است؛ اقرار به ربوبیت حق عزوجل و دور کردن شریک‌ها و شبیه‌ها از او، ایستادن در مقابل جبار جل جلاله با حالتی خوار و نیازمندانه، خضوع و اعتراف به گناه و درخواست بخشیدن گناهان، گذاردن صورت در هر روز پنج مرتبه بر روی خاک به خاطر تعظیم و بزرگداشت حق عزوجل، به یاد خدا بودن و فراموش نکردن او، خاشع و خاضع بودن در مقابل حضرتش و راغب و طالب بودن در زیاده‌دین و دنیا و انزجار از غیر خدا، مداومت در شب و روز تا بدین ترتیب بنده سید و سرور و مدبر و خالق خود را فراموش نکند تا به طفیان منتهی گردد و در این که بنده به یاد پروردگار خود باشد فایده‌ای است که از معاصی منزجر گردیده و باعث می‌شود از انواع فساد کناره بگیرد.^۲

تمام مسلمانان بر این مطلب اعتقاد دارند که تعداد رکعات نماز واجب در شبانه روز ۱۷ رکعت است که دو رکعت آن در صبح و هشت رکعت در ظهر و عصر و هفت رکعت در مغرب و عشاء است. ده رکعت همان نماز فریضه‌ای است که خداوند عزوجل در قرآن مجید به مومنین دستور داده است.

خداوند متعال مراسم و تشریفات نماز را به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و اگذار فرمود و پیامبر هفت رکعت بر این ده رکعت افزود. لذا این هفت رکعت به عنوان سنت تلقی می‌شود، این هفت رکعت قرائت قرآن ندارد و فقط با سبحان الله، لا اله الا الله، الله اکبر و نیایش و استغفار به پایان می‌رسد و اگر سهو و اشتباهی

۱. عنکبوت / ۴۵.

۲. همان.

۳. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۸.

در آن رخ دهد قابل جبران و ترمیم خواهد بود. شش رکعت آن مخصوص کسانی است که در حال سفر نباشند؛ یعنی دو رکعت ظهر و دو رکعت عصر و دو رکعت عشاء، یک رکعت آن همگانی است که در حال حضور و در حال سفر باید ادا شود.^۱

● پنج روزه

خداوند متعال تعداد ماه‌های سال را در قرآن مجید دوازده ماه بیان فرموده و از میان دوازده ماه رمضان را برای روزه برگزیده است. بهائیان برخلاف این قانون الهی و رسم جوامع بشری تعداد ماه‌های خود را ۱۹ ماه قرار داده‌اند: «إن عدة الشهور عند الله تسعة عشر شهراً في كتاب الله»^۲ اولین ماه از سال بهائیان به نام «بهاء» که لقب میرزا حسینعلی نوری است موسوم است و آخرین ماه سال بهائیان «علاء» نامیده می‌شود که ماه روزه بهائیان است:

به نص مبارک... شهر العلاء ماه روزه است و آن ماه نوزدهم از شهر بهائی است.^۳

بهائیان در این نوزده روز موظفند از طلوع خورشید تا غروب از خوردن و آشامیدن پرهیز کنند:

كفوا انفسكم عن الأكل و الشرب من الطلوع الى الافول؛^۴ از خوردن و آشامیدن خودداری کنید از طلوع خورشید تا غروب آن.

در حالی که بر اساس دستور صریح قرآن، روزه مختص ماه رمضان است و اجماع مسلمین بر آن است که باید از اذان صبح تا مغرب روزه داشت. این بدعت‌های تازه در دین، به اسم آیین جدید مخالفتی است با صریح کلام الهی و مشمول خشم و سخط قادر متعال.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۳۶.

۴. همان، ص ۴۵.

□ تحلیل و بررسی

□ روزه و ماه صیام در اسلام

در تقویم‌های رایج دنیا هر سال از دوازده ماه تشکیل شده است، خداوند متعال بر این تقسیم صحنه گذارده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾؛ تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است.

خداوند متعال از بین ماه‌ها، رمضان را که ماه نزول قرآن است ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾؛^۱ برای روزه برگزید.

روزه از جمله عبادت‌هایی است که مختص به شریعت مقدس اسلام نبوده، بلکه بر ادیان گذشته هم واجب بوده است ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾؛^۲ روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد» تا انسان‌ها در سایه این عبادت الهی و تمرین بزرگ روحانی تقوا پیشه کنند: ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛^۳ تا پرهیزکار شوند.

● شش. احکام مردگان

در گنجینه حدود و احکام که احکام آیین بهائی را بیان می‌کند درباره غسل میت مطالبی بیان نشده است و در دیگر احکام میت نیز مطالبی برخلاف اسلام بیان شده است:

— بهائیان تعداد لباس‌هایی که به عنوان کفن بر مرده می‌پوشانند پنج لباس است. میرزا حسینعلی نوری می‌گوید:

إن تکفونوه فی خمسة ائواب من الحریر أو القطن؛^۴ یعنی: در پنج لباس از حریر یا پنبه.

۱. توبه / ۲۴.

۲. بقره / ۱۸۵.

۳. بقره / ۱۸۳.

۴. همان.

۵. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۵.

در حالی که اسلام تعداد لباس های کفن را سه عدد بیان کرده و کفن حریر را جایز نمی داند.^۱

– نماز میت بهائیان دارای ۶ تکبیر است؛

قد نزلت فی صلوة المیت ست تکبیرات، یعنی: در نماز میت شش تکبیر نازل شده است.^۲

ولی اسلام برای نماز میت پنج تکبیر را واجب کرده است.^۳

– از مسائلی عجیبی که بهائیان عنوان می کنند آن است که باید اجساد مردگان شان درون صندوقی از جنس بلور، سنگ یا چوب دفن شود؛ باید جسد در صندوق بلور و یا سنگی یا چوبی گذاشته شود.^۴

دفن میت در صندوق بلوری یا چوبی نه تنها نفعی به حال میت ندارد، بلکه آن هایی که از نظر مالی در سطح پایین تری هستند از انجام این عمل درمانده می شوند.

و چون بدن مرده درون خاک تجزیه نمی شود از نظر بهداشتی نیز کار صحیحی به نظر نمی رسد.

□ تحلیل و بررسی

□ احکام اموات در اسلام

اسلام بر مسلمانان واجب کرده که برای میت اعمالی را انجام دهند:

۱. غسل میت؛ غسل میت مسلمان واجب است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

غسل المیت واجب؛ غسل میت واجب است.^۵

و امام رضا علیه السلام علت واجب شدن غسل میت را پاکیزه شدن مردگان هنگام ملاقات پروردگار دانسته و می فرماید:

مردگان را غسل دهید تا از مریضی ها و علت ها پاک و پاکیزه شوند،

۱. سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروه الوثقی، ج ۲، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. طباطبائی، همان، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۱۴۱.

۵. شیخ محمد بن حسن خر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۷۷.

چرا که ملائک را ملاقات خواهند کرد و با اهل آخرت همنشینی خواهند داشت. پس مستحب است هنگامی که بر خداوند متعال وارد می‌شوند و طاهران و پاکیزگان را ملاقات می‌کنند... و علت دیگر آن است که از شخصی که در حال مرگ قرار می‌گیرد منی خارج می‌شود چنان‌که از منی خلق شده است لذا باید به خاطر آن (خروج منی) او را غسل داد.^۱

در اسلام مرده را با سه آب سدر، کافور و آب خالص غسل می‌دهند چنان‌که در کلام امام صادق علیه السلام وارد شده است:

مرده سه غسل داده می‌شود: یک بار با سدر یک بار با آب کافور و یک بار با آب خالص و سپس کفن تازه پوشانده می‌شود.^۲

۲. کفن پوشاندن به میت: مسلمانان مکلفند تا مردگان خود را با سه قطعه کفن بپوشانند.^۳ امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

همانا امر شده میت کفن پوشانده شود تا پروردگارش را با جسمی طاهر ملاقات کند و عورتش بر کسانی که او را حمل می‌کنند آشکار نگردد و مردم از بعضی حالت او و زشتی منظرش مطلع نشوند...^۴

همچنین بر اساس احکام اسلامی کفن پوشیدن میت در حریر خالص جایز نیست.^۵

۳. نماز میت: نماز میت شامل پنج تکبیر است که بعد از تکبیر اول شهادتین تلاوت می‌شود و بعد از تکبیر دوم بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او درود می‌فرستند و بعد از تکبیر سوم برای زنان و مردان مسلمان طلب مغفرت و آمرزش می‌شود و بعد از تکبیر چهارم برای میت دعا می‌کنند و با تکبیر پنجم نماز را پایان می‌دهند.^۶

۱. همان، ص ۴۷۸.

۲. همان، ص ۴۸۱.

۳. طباطبایی یزدی، همان، ص ۶۲.

۴. حر عاملی، همان، ج ۳، ص ۵.

۵. همان، ص ۴۶.

۶. طباطبایی یزدی، همان، ج ۲، ص ۹۶.

● هفت. حرمت نماز جماعت

هر آیینی که عامل پراکندگی مردم گردد و تعالیم آن سبب خدشه در وحدت اجتماع گردد بی تردید ریشه آن، زمینی و بشری است و بر پایه هواهای نفسانی بنا شده است. بهائیت که شدیداً با مظاهر وحدت مخالفت می کند نماز جماعت را حرام دانسته است، حسینعلی بهاء می نویسد:

کتاب علیکم الصلوة فرادی قد رفع حکم الجماعة؛ یعنی: بر شما واجب است که نماز را به صورت فرادی بخوانید و حکم نماز جماعت برداشته شده است.

□ تحلیل و بررسی

□ اهمیت نماز جماعت در اسلام

وحدت در هر اجتماعی به طور قطع، مهم ترین عامل موفقیت و پیشرفت است. رمز این وحدت، همبستگی جمعی است که دین مبین اسلام، بسیار بر آن تأکید نموده است: «یدالله مع الجماعة». بر این اساس هر امری که باعث وحدت و همدلی بین امت اسلامی گردد، بر آن تأکید شده و بر آن اجر و ثوابی عظیم مترتب نموده اند. حفظ وحدت و شکوه امت اسلامی در نماز جماعت تبلور می یابد و دارای فواید و برکات بسیاری است، نظم، وقت شناسی، از بین رفتن کینه و کدورت ها و پیدایش روحیه اخوت دینی، برخی از این فواید است.

قرآن کریم در ضمن مرتبط دانستن نماز جماعت و ارتباط اقتصادی با مستمندان بر این امر تأکید می نماید و می فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾^۱ و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید. (و نماز با جماعت بگذارید).

اهمیت نماز جماعت به اندازه ای است که حتی در هنگام جنگ و جهاد با

۱. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۵.

۲. بقره / ۴۳.

دشمن به آن توصیه شده است. قرآن کریم ضمن آیه‌ای، روش ادای نماز جماعت در میدان نبرد را به پیامبرش می‌آموزد.^۱
همچنین به سبب نشان دادن اهمیت این امر، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نابینایی فرمودند:

بین منزل خود و مسجد طنابی نصب کن و با گرفتن آن ریسمان خود را به مسجد برسان و از فضیلت جماعت محروم نشو.^۲

حفظ انسجام در جماعت به قدری مهم است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شخصاً شانه‌های نمازگزاران را با دست تنظیم می‌کرد زیرا معیت، همسانی و همتایی ظاهری در صفوف نماز زمینه گسترش عدل و مواسات اجتماعی را فراهم می‌کند و اختلاف ظاهری، حقد، حسد، قهر و بی‌مهری را به همراه دارد.^۳

● هشت. ربا

علی‌رغم این‌که ربا اثر تکوینی منفی در فضای جامعه و افراد آن دارد و از نظر تمام ادیان الهی مصداق ظلم بیان شده، اما بهائیت آن را حلال دانسته و بدین وسیله از سرمایه‌داران ظالم حمایت نموده‌اند. حسینعلی نوری به صراحت حکم به حلّیت ربا می‌دهد و می‌گوید:

فضلاً علی العباد (از روی تفضل بر بندگان) ربا را مثل معاملات دیگر که ما بین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود (سود سرمایه) از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و ظاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند انه یحکم کیف یشاء و احل الربا کما حرّمه من قبل فی قبضته ملکوت الامر یفعل و یأمر و هو الامر العلیم.^۴

همان‌طور که توجه نمودید حسینعلی بهاء مدعی است که ملکوت در قبضه اوست لذا می‌تواند به هر چه که بخواهد امر کند ولو این‌که آن چیز مستلزم ظلم

۱. نساء / ۱۰۲.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۳، ح ۹.

۳. عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۴، ص ۱۳۳.

۴. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۲.

و پایمال شدن حق دیگران باشد. هر چند ربا تا قبل از دوران او ظلم بوده ولی از نظر وی دیگر ظلم نیست و همان چیزی که زمانی ظلم بوده به عین عدل تبدیل شده است. اما واقعیت این است که بهائیت با این حکم، حمایت علنی خود را از نظام سرمایه‌داری که پشتوانه بهائیت است، اعلام نموده تا دین خود را به آنها ادا نماید.

□ تحلیل و بررسی

□ ربا از منظر قرآن و روایات

آثار و عواقب ربا از دید هر عاقلی مخفی نیست. از ویژگی‌های ربا کاهش اموال و از بین رفتن تدریجی آن است هم‌چنین ربا باعث قساوت قلب و خسارت‌های فراوان می‌شود که به تبع آن بغض و عداوت و سلب مصونیت، جای محبت، حسن تفاهم، جذب قلوب و امنیت را می‌گیرد.

علت تحریم ربا در کلام امام رضا علیه السلام این گونه بیان شده است:

خداوند عزوجل از ربا نهی کرد چون مایه تباهی اموال است، زیرا انسان اگر یک درهم را به دو درهم بخرد بهای یک درهم، یک درهم است و بهای درهم دیگر باطل و ناحق است پس خرید و فروش ربا در هر حال برای فروشنده و خریدار موجب خسارت است. خداوند عزوجل ربا را بر بندگان حرام کرده، زیرا باعث نابودی اموال است... و علت تحریم ربا در نسیه، از بین رفتن کارهای نیک و نابودی اموال و گرایش مردم به سودجویی و رها کردن قرض است و حال آن‌که قرض از کارهای نیک است و نیز ربا سبب فساد و ظلم و از دست رفتن ثروت‌هاست.^۱

قرآن کریم در برخورد با این مسأله بسیار سخت‌گیر است و با لحنی شدیدتر نسبت به گناهان دیگر سخن گفته است. ربا از نظر قرآن ظلم شناخته شده است و پافشاری بر آن را اعلام جنگ با خدا و رسولش دانسته:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ، فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ زُؤُوسٌ أَمْوَالِكُمْ لَا

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۰، ح ۲۳۲۸.

تُظَلِّمُونَ وَلَا تُظَلَّمُونَ^۱؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و زیادی ربا نگیرید اگر به راستی اهل ایمانید، پس اگر ترک ربا نکردید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول او برخاسته‌اید و اگر از این کار پشیمان گشتید اصل مال شما برای شماست (نه زیاده) پس شما به کسی ستمی نکرده‌اید و ستمی از کسی نکشیده‌اید.

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر المیزان پیرامون بحث ربا می‌فرماید:

و اما این که مالی را بدهند و عیناً همان را بگیرند یا چیزی زائد، از دو جهت غلط است: اول این که مبادله‌ای صورت نگرفته دیگر این که زیادی گرفته و این حکم فطرت و اساس اجتماع را تباه می‌سازد برای این که از طرف رباخسوار منجر به اختلاس و ربودن اموال بدهکاران می‌شود از طرف بدهکاران منتهی به تهی دستی و جمع شدن اموالشان در دست رباخوار می‌گردد پس رباخواری عبارت است از کاهش یافتن بنیه مالی یک عده و ضمیمه شدن اموال آنان به اموال رباخوار... ربا تعادل و موازنه ثروت را در جامعه به هم می‌زند و آن نظامی را که فطرت الهی به آن راهنمایی می‌کند و باید در جامعه حاکم باشد مختل می‌سازد.^۲

گفتنی است حرمت ربا منحصر به دین اسلام نبوده بنا به گزارش کتاب‌های مسیحیت نیز حرمت آن قطعی است.^۳

● نه. حد زنا

از نظر بهائیت اگر شخصی مرتکب عمل شنیع زنا گردد تنها جریمه و عقوبت گناهش پرداخت ۹ مثقال طلا به بیت‌العدل بهائیان است. حسینعلی بهاء در اقدس می‌نویسد:

قد حکم الله لكل زان و زانية دية مسلمة الى بيت العدل و هي تسعة مثاقيل من الذهب وان عادا مره اخرى عودوا بضعف الجزاء؛^۴ یعنی: خدا

۱. بقره / ۲۷۹-۲۷۸.

۲. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲، ص ۶۳۰.

۳. عهد قدیم، سفر خروج، باب ۲۲، آیه ۲۵؛ انجیل لوقا، فصل ۶، آیه ۲۴ و ۳۵.

۴. حسینعلی نوری بهاء، اقدس، ص ۱۵.

حکم کرده بر هر مرد و زن زناکاری که دیه مسلمی را بیت‌العدل بپردازند و آن عبارت است از نه مثقال طلا و اگر عمل زنا را تکرار کردند دو برابر را باید بدهند.

بنابراین جریمه از بین بردن حیثیت و ناموس یک زن فقط نه مثقال طلا است و با پرداخت این جریمه شخص زناکار بدون هیچ آسیبی آزاد است. در واقع این حکم به این معناست که اگر کسی خواست مرتکب عمل زنا شود داشتن نه مثقال طلا برای مجوز آن کافی است. (برای پولدارها کباب و برای بی‌پول‌ها بوی کباب) و چون مطابق مقررات مذهبی خود عمل نموده‌اند پاک دانسته شده و حتی به خاطر کمک به نظام اداری بهائیان مأجور نیز هستند. این در صورتی است که هیچ یک از ادیان الهی جزای زنا را نقدی مقرر نکرده‌اند، چرا که عقلاً ظلمی آشکار است، زیرا ثروتمندان به این عمل خلاف وجدان و اخلاق مبادرت می‌ورزند و چون جریمه نقدی آن را پرداخت می‌نمایند کسی حق اعتراض به آنها را ندارد. بنابراین حکم بهائیت در مورد حدّ زنا تنها، زمینه ارتکاب این عمل را فراهم می‌آورد.

□ تحلیل و بررسی

■ احکام اسلام موجب بازدارندگی

احکام الهی علاوه بر این که مسیر سعادت انسان را تأمین می‌کند جنبه بازدارندگی از ارتکاب جرم و معصیت را دارد و جامعه را از شیوع و جریان آن بیمه می‌کند. لذا اسلام کیفیت حدّ مجرمین را به صورتی قرار داده تا مرتکبین خلاف شرع، عقوبت شوند و دیگر افراد جامعه نیز به خاطر خوف از سرانجام آن، از گناه بازداشته شوند؛ به طوری که انسان در حین تسلط شهوت و غلبه هوای نفس، مانعی مذهبی داشته باشند و این مانع باید با کمال شدت و حدت باشد و نباید هرگونه رأفت و نرمش و تسامحی در اجرای حکم، دخالت داده شود.

یکی از گناهان بزرگی که تأثیر به‌سزایی در استهلاک جوامع پاک بشری دارد و جامعه را به شدت به خطر می‌افکند و باعث فساد انساب و شجره‌های

خانوادگی و قطع نسل می‌گردد، گناه عظیم زناست. قرآن کریم برای نهی از آن به خاطر اهمیتش از جمله‌ای مبالغه‌آمیز استفاده نموده و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾؛^۱ نزدیک زنا نشوید که

کار بسیار زشت و بد راهی است.

همچنین پیرامون حد زناکار می‌فرماید:

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۲ هر یک از زن و مرد زنا کار را صد تازیانه بزنید، و

نباید رأفت نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر

به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را

مشاهده کنند.

● ده. بهائیت و مخالفت با جهاد

جهاد سبب صیانت دین و مانع پیشبرد اهداف دشمنان است. در سده‌های اخیر

جهاد بزرگ‌ترین مانع برای استعمارگران بوده، لذا در صدد تضعیف روحیه جهاد

مسلمین برآمده‌اند، از این رو بهائیت که در سایه استعمار رشد و نمو یافته به

استعانت ایشان برخاسته و حکم جهاد را منسوخ دانسته است. حسینعلی بهاء در

مخالفت با حکم جهاد می‌نویسد:

این ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد از کتاب محو

نموده و منع کرده و به معاشرت با جمیع ادیان به روح و ریحان امر فرموده.^۳

عبدالبهاء نیز در این باره با تاکید بیشتری می‌گوید:

سیف به کلی نسخ شده و تعرض به کلی ممنوع گشته حتی مجادله با سایر

ملل جایز نیست تا چه رسد به جبر و اکراه و ایذاء.^۴

۱. اسراء / ۳۲.

۲. نور / ۲.

۳. حسینعلی بهاء، اقتدارات، ص ۲۸.

۴. گنجینه خدود و احکام، ص ۲۷۲.

□ تحلیل و بررسی

■ جهاد در اسلام

بدون تردید انسان در مقابل ظلمی که بر او می‌شود واکنش نشان داده، به دفاع از خویش برمی‌خیزد. این واکنش به حکم فطرت یا غریزه است لذا حق طبیعی هر انسانی است که به دفاع از منافع خود برخیزد، از طرفی اساس دین توحید، ریشه در فطرت انسان دارد و قرآن کریم به این امر اشاره می‌نماید.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ به سوی دین روی آور که حنیف و بر طبق فطرت خدا است فطرتی که مردم را بر آن اساس آفرید و در خلقت خدا دگرگونی نیست این است این دین استوار لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

با توجه به این دو مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که ضروری است انسان علیه شرک و کفر جهاد نماید، چرا که جنگ با شرک و کفر دفاع از حق طبیعی و فطری انسان است و کسانی که بخواهند راه توحیدی انسان را سد نمایند، باید از میان برداشته شوند. علامه طباطبایی رحمته در این باره می‌نویسد:

قتال در راه خدا چه به عنوان دفاع از مسلمین و از بیضه اسلام باشد و چه قتال ابتدایی باشد در حقیقت دفاع از حق انسانی است، و آن حق عبارت است از حقی که در حیات خود دارد، پس شرک به خدای سبحان هلاک انسانیت، و مرگ فطرت و خاموش شدن چراغ درون دل‌هاست، و قتال که همان دفاع از حق انسانیت است این حیات را برمی‌گرداند، و بعد از مردن آن حق دوباره زنده‌اش می‌سازد.^۲

قرآن کریم در حمایت از این حق فطری خدادادی می‌فرماید:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۳؛ با ایشان قتال کن تا به کلی از بین بروند و دین همه‌اش برای خدا شود اگر دست از فتنه برداشتند که خدا به آنچه

۱. روم / ۳۰.

۲. علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲، ص ۹۷.

۳. انفال / ۳۹.

می‌کنید بیناست، و اگر هم چنان اعراض کردند پس بدان که خدا سرپرست شماست، خدایی که مولی و یاور خوبی است.

حضرت علی علیه السلام در اهمیت و فضیلت جهاد می‌فرماید:

ان افضل ما توصل به المتوسلین الی الله سبحانه و تعالی الا یمان به و برسوله و الجهاد فی سبيله؛ همانا بهترین چیزی که انسان‌ها می‌توانند به آن به خدای سبحان نزدیک شوند، ایمان به خدا و به پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد در راه خداست. یکی دیگر از منافع جهاد، ماندگاری دین و دینداری است، قرآن کریم با اشاره به همین معنا می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۱؛ و اگر خداوند (با اذن جهاد) بعضی از آنها را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها، صومعه‌ها، معابد یهود و نصاری، مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد.

جهاد در راه خدا اختصاص به اسلام ندارد و بسیاری از انبیای الهی در راه خدا قیام نموده و با دشمنان دین جنگیدند. قرآن کریم با اشاره به این مسأله می‌فرماید:

﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْوَنٌ كَثِيرٌ...﴾^۲؛ و چه بسیار پیغمبرانی که قتال کردند در حالی که مردان خدای بسیار با ایشان بودند.

حاصل و نتیجه این آیات این است که اگر دینی آسمانی باشد قطعاً به حکم فطرت انسان پاسخ مثبت می‌دهد نه آن‌که به مخالفت با آن برخیزد.

● یازده. بهائیت و حجاب

بهائیان برخلاف اسلام و سایر ادیان به وجوب حجاب برای زنان معتقد نیستند و تفسیر دیگری از آن ارائه می‌دهند. عبدالبهاء در این باره می‌نویسد:

حجاب در این دور چنین است که کسی در خانه‌ای که یک زن باشد بدون

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۲. حج / ۴۰.

۳. آل عمران / ۱۴۶.

اجازه صاحب خانه نمی‌تواند در آن خانه برود مگر یک نفر از قومان زن در آن جا حاضر باشد مثل پسر یا دختر و یا برادر، مقصود آن است اگر یک زن در خانه باشد نباید مرد غیر وارد شود.^۱

از نظر بهائیان حجاب مانعی برای پیشرفت در کسب علم و دانش است و بی‌حجابی هموارکننده راه تعلیم و تعلم می‌باشد.^۲

نقطه آغاز مرام بی‌حجابی در بهائیت دوران نخست بایی‌گری است، زمانی که عده‌ای از پیشوایان بابیت برای برنامه‌ریزی جهت نشر و تداوم افکار خویش به همراه پیروانشان در مکانی به نام «بدشست» گرد هم آمده بودند، زنی به نام «زرین تاج، قره‌العین طاهره» که حجاب را مانعی برای پیشرفت برنامه‌های خود می‌دانست، و می‌پنداشت احکام اسلامی با قیام باب، منسوخ شده است، با نمایش گذاشتن سیمای برهنه خویش، زمینه را برای رواج بی‌حجابی و اباحه‌گری فراهم نمود. او در حضور بایان بدون حجاب؛ با آرایش و زینت وارد مجلس شد و در کنارشان نشست.

ماجرای «قره‌العین» چنان آشکار است که کسی در صدد انکار آن نبوده است و حتی مورخان بنام بهائی از جمله نبیل زرندی نیز آن را نقل کرده‌اند:

ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمودند حاضرین که چنین دیدند گرفتار دهشت شدید گشتند، همه حیران و سرگردان اینستاده بودند، زیرا آنچه را منتظر نبودند می‌دیدند، اینها خیال می‌کردند که دیدن حضرت طاهره بدون حجاب محال و ملاحظه اندام و مشاهده سایه آن حضرت هم جایز نیست، زیرا معتقد بودند که حضرت طاهره، مظهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آن بزرگوار را رمز عصمت و طهارت می‌شماردند. حضرت طاهره با نهایت سکون و وقار در طرف راست جناب قدوس نشستند... آن‌گاه جناب طاهره، حاضرین را مخاطب ساخته فرمودند: خوب فرصتی دارید غنیمت بدانید جشن بگیریید امروز روز عید و جشن عمومی است روزی است

۱. اسدالله سازندرانی، امر و خلق، ص ۲۴۱.

۲. رکن: همان.

که قیود تقالید سابقه شکسته شده همه برخیزید با هم مصاحفه کنید.^۱ البته مسائل دیگری در اجتماع «بدشت» رخ داده که انسان از گفتن و نوشتن آن شرم دارد. حال معلوم می‌گردد وقتی آیینی برخلاف صریح تمیام ادیان الهی و فطرت بشر، قانونی وضع کند بی‌شک ساخته دست بشر است و برای منافع نفسانی عده‌ای به وجود آمده است.

□ تحلیل و بررسی

■ الف) حجاب در ادیان

جایگاه حجاب و پوشش، در تمام ادیان و مذاهب الهی بر کسی پوشیده نیست. بی‌تردید این امر منشأ و خاستگاه فطری دارد هم‌چنان که اگر نظر هر انسانی - مشروط این‌که برآمده از عقل باشد - را در این رابطه جویا شوی قطعاً عفت و آراستگی زن را توسط حجاب تأکید می‌کند. اثبات این امر در کتاب‌های مقدس ادیان و تاریخ بشر کار چندان سختی نیست.

از پیدایش انسان‌های نخستین گرفته تا به حال، موضوع حجاب و پوشش، هیچ وقت از بین نرفته و ماندگار است. در کتاب مقدس یهودیان، ضمن سفر پیدایش، ماجرای آدم و حوا را چنین نقل نموده است:

و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند، پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها بر خویش تن ساختند... و خداوند درخت‌ها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید.^۲ این مطالب نشان می‌دهد پوشش برای انسان یک امر فطری است، حتی اگر در دستورات و حیاتی، حکمی در آن مورد نیامده باشد.

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار، ص ۲۶۲ و ۲۶۴.
۲. کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب سوم، ۲ و ۷ و ۶. نظیر این مطلب با مقداری اختلاف در قرآن کریم سوره اعراف آیه ۲۲ ذکر گردیده است.

همچنین در بین زنان یهود حجاب به گونه‌ای سخت‌گیرانه‌تر از شریعت اسلام رایج بوده است. ویل دورانت در این زمینه می‌نویسد:

در طول قرون وسطا، یهودیان هم‌چنان زنان خویش را با البسه فاخر می‌آراستند لکن به آنها اجازه نمی‌دادند که با سر عریان به میان مردم روند. نپوشاندن موی سر خلافی بود که مرتکب را مستوجب طلاق می‌ساخت. ^۱ در مسیحیت نیز حجاب و پوشش برای زنان امری واجب شمرده شده است، اینک مطالبی از عهد جدید، کتاب مقدس مسیحیان که مسأله حجاب را مطرح می‌کند نقل می‌کنیم که در نامه پولس به قرنتیان چنین نوشته است:

پس زن باید سر خود را بپوشاند تا نشان دهد که مطیع شوهرش می‌باشد، این واقعیتی است که حتی فرشتگان به آن توجه دارند و به سبب آن شادند. ^۲ ... آیا درست است که یک زن در یک جمع بدون پوشش سر دعا کند؟ آیا خود غریزه و طبیعت به ما نمی‌آموزد که سر زن باید پوشیده باشد.

■ (ب) حجاب در اسلام

حجاب در دین اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. قرآن کریم در آیات متعددی این امر را یادآور شده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ ^۳ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مومنان بگو روسری‌های بلند خود را بر خویش فرو افکنند این کار برای این که شناسناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و خداوند همواره آمرزنده و رحیم است.

علاوه بر این، آیات و روایات فراوانی در باب حجاب و پوشش زنان موجود است که کیفیت آن را به روشنی بیان نموده است. در هر صورت در این که پوشانیدن غیر وجه و کفین بر زن واجب است هیچ‌گونه تردیدی نیست و از ضروریات و مسلمات فقه اسلامی به شمار می‌رود.

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱۲، ص ۶۲.

۲. عهد جدید، نامه پولس به قرنتیس، باب ۱۱، شماره ۱۰، ۱۴ و ۱۳.

۳. احزاب / ۵۹.

نظریه‌های متفاوتی در فلسفه حجاب وجود دارد که هر کدام بر اساس مبنای فکری خود به آن پرداخته‌اند. برخی منشأ حجاب را رهبانیت و ریاضت دانسته و بعضی عدم امنیت و عدالت اجتماعی و عده‌ای حسادت و خودخواهی مردان را علت پیدایش آن می‌دانند، اما همان‌گونه که در اول بحث گفته شد، وجود پوشش و حجاب برای زنان خاستگاهی فطری دارد و عقلاً منافع بیشتری نسبت به بی‌حجابی برای خانواده و جامعه دارد. شهید مطهری رحمته‌الله در این زمینه می‌نویسد:

حجاب در اسلام از یک مسأله کلی‌تر و اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع التذاهای جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر، به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد. علاوه بر این، منافع زیادی بر حجاب مترتب است، اما به طور کلی می‌توان گفت: صلاح و فساد یک جامعه وابسته به وضعیت فرهنگی زنان آن جامعه به ویژه در بخش پوشش و حجاب است. با رواج بی‌حجابی و بدحجابی زمینه برای گسترش فرهنگ ابتذال و شهوت‌رانی، پدید می‌آید، همچنان‌که در غرب، این مسأله به خوبی آشکار شده است.

● دوازده. ازدواج

ازدواج در آیین بهائیت، برخلاف ادیان الهی، تفاوت‌های آشکاری دارد؛ از جمله آن‌که در این کیش ازدواج با محارم جایز است، گرچه برخی از بهائیان ممکن است به این سخن اعتراض نمایند، اما گفته‌ی میرزا حسینعلی در اقدس شاهد روشنی بر این مطلب است. وی در این باره فقط حرمت ازدواج با زن پدر را مطرح کرده می‌نویسد:

قد حرم علیکم ازواج ابائکم؛^۱ به تحقیق ازدواج با زن پدرانتان بر شما حرام است.

بهاء تنها ازدواج با زن پدر را حرام دانسته و در تمام گفته‌ها و نوشته‌هایش در

۱. مرتضی مطهری، مسأله حجاب، ص ۷۶.

۲. حسینعلی بهاء، اقدس، ص ۲۰.

مورد سایر محارم حرفی نزده است. عبدالبهاء نیز در جواب کسانی که از این مطلب سؤال نموده‌اند می‌گوید:

این امور به امنای بیت‌العدل راجع است... آنچه بیت‌العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است هیچ کس تجاوز نتواند... چون امر بهائی قوت گیرد. مطمئن باشید که ازدواج با اقربا نیز نادرا در وقوع گردد. تعجب از کسانی است که مدعی وحی و نبوت هستند، اما تعالیم خود را به طور واضح و صریح بیان نمی‌کنند و وضع احکام را به بیت‌العدلی که در آن زمان هنوز تشکیل نشده ارجاع می‌دهند. واگذاری اختیار ازدواج با اقارب به تشکیلات، چه معنایی می‌تواند داشته باشد به جز جواز آن؟ آیا مبهم گذاشتن این امر مهم اجتماعی و یا مشخص نمودن تنها یک فرد از بین محارم به این معنا نیست که می‌توان با تمام افراد دیگر خانواده ازدواج کرد؟ چیزی که حتی در بین حیوانات هم به طور غریزی منفور است، بهائیت آن را مباح می‌دانند. از این گذشته صرف نامشخص بودن حکم ازدواج با محارم در نوشته‌های بهاء و عبدالبهاء به عنوان کتاب احکام، اشکال اساسی دیگری است که بر آنها وارد است. اصولاً محارم در بهائیت چه کسانی هستند؟

یکی دیگر از تناقضاتی که در شعار بهائیت با احکام و قوانین مجعوله خودشان وجود دارد در بحث ازدواج، تعیین مقدار مهریه است. بهائیان همواره شعار تساوی حقوق زن و مرد را به عنوان تعالیم تازه و نو اعلام می‌کنند، اما میرزا حسینعلی برخلاف این شعار خود بین زنان روستایی و شهری هم تفاوت قائل شده چنان‌که در اقدس می‌نویسد:

لا يحقق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً من الذهب

الإبريز و للقرى من الفضة؛^۱ دامادی بدون مهریه محقق نمی‌شود و میزان

مهریه برای شهری‌ها ۱۹ مثقال طلا و برای روستاییان ۱۹ مثقال نقره است.

ظاهراً ارزش زنان روستایی نزد بهاء پایین‌تر از زنان شهری است و این

حقیقت شعار تساوی حقوق زنان و مردان را نشان می‌دهد.

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲. حسینعلی بهاء، اقدس، ص ۱۹.

■ تحلیل و بررسی

■ تعدد زوجات و تناقض گویی عبدالبهاء

اجازه تعدد زوجات به همراه اجازه داشتن خدمت‌گزاری از میان دختران باکره از تعالیم حسینعلی بهاء است:

قد كتب الله عليكم النكاح اياكم ان تجاوزوا عن الاثنتين و الذي اقتنع بواحدة من الائمة استرحت نفسه و نفسها و من اتخذ بكرة لخدمته لا بأس عليه؛^۱ یعنی: خداوند نکاح را بر شما نوشته است بپرهیزید از این که از ازدواج با دو زن بیشتر تجاوز نمایید و کسی که به یک زن قانع شود خود و زنش را راحت کرده است و اگر کسی دختر باکره‌ای را برای خدمت‌گزاری بگیرد عیبی ندارد.

با وجود این که بهاء در این مورد به صراحت، ازدواج متعدد را بدون هیچ قیدی اجازه داده است اما عبدالبهاء آن را مقید به رعایت عدالت نموده است، هر چند آن را شرط محال می‌داند، به همین جهت تعدد زوجات را جایز نمی‌داند. و در واقع کلام پدرش را در این مورد بیهوده دانسته است، چرا که هیچ عاقلی حکمی را به شرط محال معلق نمی‌سازد.

● سیزده. حج

مفهوم حج و مصداق آن در کیش بهائیت به طور کامل متفاوت با حجی است که مورد نظر ادیان ابراهیمی مخصوصاً دین مبین اسلام می‌باشد. محور حج در اسلام، توحید و یگانگی و پرستش پروردگار عالم است. ولی در بهائیت محور حج، شخص حسینعلی بهاء و علی محمد شیرازی است. حج در اسلام عامل وحدت مسلمین و جامعه بشری است ولی در بهائیت هدف از حج، تفرقه میان امت توحیدی است، از این رو، مکان حج در بهائیت محل اعلام ادعای بی‌اساس پیغمبری حسینعلی بهاء در بغداد و خانه علی محمد باب در شیراز است.

روح و حقیقت حج برای شناخت توحید و زدودن هرگونه شرک و اوصاف

بشری از معرفت توحیدی است. اما خدایی که بهائیان، آن را معرفی می‌کنند خدایی است که می‌توان در ایام حج صدای او را شنید، زیرا حسینعلی بهاء شرط قبولی حج را شنیدن صدای خدا می‌داند و تا کسی صدای خدا را نشنود گناهاش بخشیده نمی‌شوند. وی می‌گوید:

ان وجد رائحه الله و سمع ندائه یوقن فی نفسه بان الله کفر عنه سیئاته...
و ان ما وجد رائحه الله العزیز القدیر یکرر العمل فی هذا الیوم ا فی یوم
آخر الی ان یجد و یسمع؛^۱ یعنی: اگر صدای خدا را شنید یقین کند که
خداوند گناهان او را پوشانده است و اگر رائحه خدا را نیافت باید اعمال
حج را آن قدر تکرار کند تا صدای خدا را بشنود.

□ تحلیل و بررسی

□ حج ابراهیمی برای همه جهانیان

کعبه اولین مکانی است که نشان عبادت توحیدی و اولین خانه‌ای است که خداوند آن را برای عبادت بنا نهاده است ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱؛ حج خانه کعبه برای همه جوامع بشری هدایت‌کننده بوده و مخصوص به عصر و قومیت خاصی نیست، سابقه محوریت در هدایت و قبله بودن آن بیت در قرآن به عنوان «بیت عتیق»^۲ به معنای خانه کهن و دیرپای سابقه‌دار آمده است. قرآن کریم، همان‌طور که کعبه را اولین و با سابقه‌ترین خانه عبودیت و پرستش می‌داند، آن را برای همه جهانیان، محور بندگی نیز معرفی می‌کند: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ...﴾^۳ یعنی اولین خانه‌ای که برای همه مردم وضع شده و هدایت جهانیان را تأمین می‌کند کعبه است و هیچ اختصاصی به گروه و نژاد خاصی ندارد و مردم اقلیم معینی، از افراد اقلیم دیگر به آن سزاوارتر نیستند و مرزهای جغرافیایی نیز در این امر همگانی نقش ندارد. از این رو ملل گوناگون جهان، اعم از هندی و فارس، کلدانی و یهودی و عرب آن را گرامی داشتند.^۴

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۷۰.

۲. آل عمران / ۹۶.

۳. حج / ۲۹.

۴. عبدالله جوادی آملی، صهای حج، ص ۴۶.

افصل چهارم | احکام | ۳۰۱ |

اعمال حج که یادگار دعوت به توحید حضرت ابراهیم خلیل الله است به دستور خداوند متعال برای جهانیان تا ابد نیز باقی خواهد ماند:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ، وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوَكُّلَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛^۱ به یادآور هنگامی که مکان کعبه را برای ابراهیم خلیل علیه السلام معین کردیم تا مرجع عبادت پرستندگان را فراهم کند و به او گفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و نماز گزاران و راکعان و ساجدان پاکیزه نگاهدار و در بین مردم دعوت حج را اعلام کن تا از هر سو و به هر وضع و با هر وسیله‌ای ممکن از پیاده و سواره از دور و نزدیک به ندای تو پاسخ دهند و به منظور انجام حج و زیارت کعبه گرد آیند.

حاصل آن‌که؛ فلسفه حج، اعتلای کلمه توحید و پرهیز از هرگونه شرک در عبادت خالصانه برای خداوند متعال است و هم‌چنین این مناسک در مکان کعبه از زمان حضرت ابراهیم تا به ابد باقی خواهد بود.

کتاب‌نامه

الف) کتب بهائیت

۱. اخبار امری، سال ۱۳۲۹، ش ۹-۸.
۲. اخبار امری، سال ۱۳۴۰، شماره ۱۰، دی ماه.
۳. اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
۴. اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، وحید رافتی (تنظیم)، آلمان، موسسه نشر آثار امری، چاپ اول، ۱۵۴ بدیع.
۵. اشراق خاوری، عبدالحمید، رحیق مختوم، تهران، موسسه مطبوعات، ۱۳۰-۱۳۱ بدیع.
۶. اشراق خاوری، عبدالحمید، رساله ایام تسعه، موسسه ملی مطبوعات امری، چاپ سوم، ۱۲۱ بدیع.
۷. اشراق خاوری، عبدالحمید، رساله نصوص الواح درباره بقای ارواح، موسسه ملی مطبوعات امری، چاپ دوم، ۱۳۱ بدیع.
۸. اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
۹. اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

۱۰. اشراق خاوری، عبدالحمید، محاضرات، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.
۱۱. اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع النوار (تلخیص تاریخ نبیل زرتدی)، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
۱۲. النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، لندن، مطبعه بریل، ۱۹۰۸ م.
۱۳. ایسن مجموعه مطبوعه الواح بهاء الله، قاهره مصر، مطبعه سعادت، ۹ ذیقعدہ ۱۳۳۸ و پاکستان، ۱۹۶۰ م.
۱۴. برهان واضح، چاپ ششم.
۱۵. پیام ملکوت، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع، تهران.
۱۶. ج.ا.اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید، حیفا، مطبعه اما فوت، ۱۹۳۲ م / بشیر الهی، ه. رحیمی، ف. سلیمانی (ترجمه).
۱۷. حسینعلی نوری، آیات الهی، لجنه نشر آثار امری، لانگنهان آلمان، ۱۹۹۶ م.
۱۸. خطابات عبدالبهاء، لجنه ملی نشر آثار امری.
۱۹. داریوش و گریس شاهرخ، اصول دیانت بهائی، ترجمه مینو ثابت، مارچ ۱۹۹۸ م.
۲۰. داریوش و گریس شاهرخ، اصول دیانت بهائی، مینو ثابت (ترجمه)، ایمنجز اینترنشنال، ۱۵۴ بدیع.
۲۱. داودی، علی مراد، الوهیت و مظهریت، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، چاپ دوم، ۱۹۹۶ م.
۲۲. داودی، علی مراد، الوهیت و مظهریت، وحید رأفتی (تنظیم)، کانادا، موسسه معارف بهایی، چاپ دوم، ۱۵۳ بدیع.
۲۳. داودی، علی مراد، مقالات و رسائل در مباحث متنوع، وحید رأفتی (تنظیم)، موسسه معارف بهایی، ۱۵۰ بدیع.
۲۴. دوست‌دار، فرزین، روزنه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم، انتشارات پیام دوستی، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.
۲۵. رشتی، سید کاظم، مجمع الرسائل، چاپ سنگی.
۲۶. روحی روشنی، خاتمیت، تهران، لجنه ملی نشر آثار امر بهایی، ۱۰۷ بدیع.

۲۷. سلیمانی، عزیزالله، مصابیح هدایت، موسسه ملی مطبوعات امری، چاپ دوم، ۱۲۱ بدیع و ۱۱۸ و ۱۲۵ بدیع.
۲۸. شوقی افندی، حصن حصین شریعت الله، خطابات (۱۹۴۷-۱۹۵۷)، آلمان، ۱۹۹۷م.
۲۹. شوقی افندی، قرن بدیع، نصرالله مودت (ترجمه)، موسسه مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع / ۱۴۹ بدیع.
۳۰. ظهور عدل الهی، نصرالله مودت (ترجمه)، موسسه ملی مطبوعات امری، چاپ دوم، ۱۳۳ بدیع.
۳۱. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
۳۲. فاضل مازندرانی، امر و خلق، موسسه ملی مطبوعات امری، چاپ دوم، ۱۲۲ بدیع.
۳۳. فتح اعظم، هوشمند، در شناسایی آئین بهائی، انتشارات بنیاد فرهنگی نحل، چاپ اول، اکتبر ۲۰۰۸م.
۳۴. فیضی، محمدعلی، حضرت نقطه اولی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
۳۵. فیضی، محمدعلی، حیات حضرت عبدالبها، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
۳۶. فیضی، محمدعلی، رساله راهنمای تبلیغ، چاپ سوم، ۱۲۸ بدیع.
۳۷. قائمی، محمدعلی، دروس الدیانه، ۱۳۴۱ق، قاهره مصر.
۳۸. قدس جورابچی، علاءالدین، بهاء الله موعود کتابهای آسمانی.
۳۹. قرن الاتوار، مرکز جهانی بهائی، آلمان، دارمشتات، ۱۵۸ بدیع.
۴۰. کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید.
۴۱. کرمانی، محمد کریم خان، ارشاد العوام، کرمان، سعادت، ۱۲۶۵.
۴۲. کرمانی، محمد کریم خان، رکن رابع، کرمان، سعادت، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۴۳. گلیایگانی، ابوالفضل، الفرائد، چاپ ازبکستان.

۴۴. مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، موسسه ملی مطبوعات امری.
۴۵. مازندرانی، اسدالله، اسرار الآثار، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
۴۶. مازندرانی، اسدالله، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
۴۷. مکاتیب عبدالبهاء.
۴۸. منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، لجنه نشر آثار امری، لانگنهان آلمان.
۴۹. میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب، ادوارد براون (سعی و اهتمام)، هلند، ۱۹۱۰ م.
۵۰. میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب، ادوارد براون، هلند، ۱۹۱۰ م.
۵۱. نظم جهانی بهائی، هوشمند فتح اعظم (ترجمه و اقتباس) چاپ سوم، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۶ م.
۵۲. نگاهی تازه به دیانت بهائی، انتشارات نقطه نظر.
۵۳. نوری، حسینعلی، اشراقات، صادق عرفانیان (تصحیح)، آوریل ۲۰۰۵ م.
۵۴. نوری، حسینعلی، اقتدارات.
۵۵. نوری، حسینعلی، اقدس، بمبئی، مطبع ناصری، ۱۳۱۴.
۵۶. نوری، حسینعلی، دریای دانش، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
۵۷. نوری، حسینعلی، کتاب مستطاب ایقان، مصر، فرج الله زکی،
۵۸. نوری، حسینعلی، مبین، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
۵۹. نوری، حسینعلی، هفت وادی، الکلمات المکنونه، مثنوی، مطبعه فرج الله زکی کردی، ۱۳۳۲.
۶۰. نوری، عزیه، تنبیه النائین.
۶۱. ولی امر الله، توفیعات مبارکه (۱۹۴۵-۱۹۵۲) و (۱۹۵۲-۱۹۵۷).
۶۲. ولی امر الله، هفت نظم بدیع جهانی، جمشید فنائیان (ترجمه)، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
۶۳. ویلیام هاچرو دوگلاس مارتین، دیانت بهائی، پیروش سمندزی و روح الله خوشبین (ترجمه)، موسسه معارف بهائی.

۶۴. هوشیدر مطلق، آئین بهائی پیام آسمانی برای صلح و سعادت جهانی، ۱۳۷۹ش.

■ (ب) سایر کتب

۶۵. آثار قلم اعلی، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع و تهران ۱۰۶ بدیع.
۶۶. آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران، تهران، خوارزمی، چاپ هشتم، ۱۳۷۸ش.

۶۷. آشنایی، سید جلال الدین، شرح زاد المسافر، قم، دفتر تبلیغات، چاپ سوم، ۱۳۸۱ش.

۶۸. آل الطالقانی، الشیخیه نشأتها و تطورها، بیروت، المال للمطبوعات، ۱۴۲۰ق.

۶۹. آواره، عبدالحسین، الكواکب الدریه فی مآثر البهائیه، مصر، مطبعه السعاده.

۷۰. آیتی، عبدالحسین، کشف الحیل، تهران، ۱۳۲۶.

۷۱. ابن خلکان، تاریخ ابن خلکان، چاپ سنگی، ۱۲۸۴.

۷۲. ابن سینا، ابوعلی، الهیات من کتاب الشفاء، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.

۷۳. احرار، شماره ۱، تیرماه ۵۸.

۷۴. احساسی، شیخ احمد و رشتی، سید کاظم، اسرار الامام المهدي، بیروت دارالمحججه البيضاء، چاپ اول، ۱۴۲۵ق.

۷۵. احساسی، شیخ احمد، حیات النفس.

۷۶. احساسی، شیخ احمد، شرح الزیارة الجامعة الکبیره، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

۷۷. احمد بن هروی، انواریه (ترجمه و شرح حکمت اشراق)، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.

۷۸. احمدی، حمید، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۷ش.

۷۹. اشراق خاوری، عبدالحمید، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، تهران، لجنه نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.
۸۰. اعتضاد السلطنه، فتنه باب، تهران، علم، ۱۳۸۳.
۸۱. افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهائیت، نشر مهر فام، چاپ دهم، تابستان ۱۳۸۲ ش.
۸۲. القندوزی الحنفی، سلیمان ابن ابراهیم، یتایع الموده، سید علی جمال اشرف الحسینی (تحقیق)، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۸۳. امام خمینی، صحیفه امام، تهران، موسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ ش.
۸۴. امیرپور، علی، خاتمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت، سازمان چاپ و انتشارات مرجان، اردیبهشت ۱۳۵۱ ش.
۸۵. امین، السید محسن، اعیان الشیعه، حسن الامین (تحقیق)، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۸۶. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تهران، نشر زوار، ۱۳۶۳ ش.
۸۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق.
۸۸. تبریزی، زعیم الدوله، مفتاح باب الابواب، حسن فرید گلپایگانی (ترجمه)، انتشارات فراهانی، چاپ سوم، ۱۳۴۶ ش.
۸۹. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، انتشارات علمیه اسلامیه، تابش، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۴ ش.
۹۰. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، نشر اسراء، چاپ پنجم، شهریور ۱۳۸۴ ش.
۹۱. جوادی آملی، عبدالله، صهبای حج، نشر اسراء، چاپ پنجم، مرداد ۱۳۸۳ ش.
۹۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۴ / ۱۴۰۹ ق.
۹۳. حسینی طباطبایی، مصطفی، ماجرای باب و بهاء، انتشارات روزنه، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ش.

۹۴. خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بابی گری و بهائی گری، به کوشش و مقدمه سید هادی خسروشاهی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۶ش. به ضمیمه پیام پدر.
۹۵. خرازی، محسن، بدایه المعارف الالهیه فی شرح عقاید الامامیه، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.
۹۶. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲ش.
۹۷. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۹۸. دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان، نیمه پنهان، موسسه کیهان، چاپ سوم، فروردین، ۱۳۸۷ش.
۹۹. رثوفی، مهناز، مسلخ عشق، نشر بیکان، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۱۰۰. رثوفی، مهناز، نیمه پنهان ۲۶ سایه شوم، انتشارات کیهان، چاپ ششم، تیر ۱۳۸۶ش.
۱۰۱. رائین، اسماعیل، اشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی افندی، موسسه تحقیق رائین، چاپ مرو.
۱۰۲. رحمانی، مسیح‌الله، راه راست، تهران، ۱۳۸۶ش.
۱۰۳. رساله شرح احوال شیخ اجل اوحد مرحوم شیخ احمد احسائی، چاپخانه سعادت کرمان، چاپ دوم.
۱۰۴. روحی، شیخ احمد و کرمانی، میرزا آقاخان، هشت بهشت، نخسه تهیه شده از نسخه خطی توسط پیروان بیان.
۱۰۵. زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تابستان، ۱۳۸۱ش.
۱۰۶. سبحانی، جعفر، الالهیات، موسسه الفجر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۰۷. سبحانی، جعفر، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، رضا استادی (ترجمه)، قم، موسسه سید الشهداء علیه السلام، تابستان ۱۳۶۹ش.

۱۰۸. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الالهیات، علی ربانی گلپایگانی (ترجمه)، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ پنجم، ۱۴۲۳ق.
۱۰۹. سبحانی، جعفر، منشور عقاید امامیه، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۶ش.
۱۱۰. سیهر، لسان الملك، تاسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه)، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۱۱۱. الشبر اوی الشافعی، عبدالله بن عامر، الاتحاف بحب الاشراف، دارالکتب الاسلامی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق.
۱۱۲. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات زریاب، چاپ سوم، ۱۳۸۴ش.
۱۱۳. شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط پهلوی، جلد دوم جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، انتشارات اطلاعات، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۵ش.
۱۱۴. شیخ اشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
۱۱۵. شیخ صدوق، علل الشرایع، ذهنی تهرانی (ترجمه)، قم، مومنین، چاپ اول، ۱۳۸۰ش / انتشارات امیرالمؤمنین، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش.
۱۱۶. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، شیخ حسین اعلمی (تصحیح و تعلیق)، بیروت، موسسه اعلمی، ۱۴۰۴ق.
۱۱۷. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، علی اکبر غفاری (تصحیح و تعلیق)، قم، نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ش / قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۱۸. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۱۱۹. شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمه المتعالیه، طلیعه نور، ذیقعدہ ۱۴۲۵ق.
۱۲۰. شیرازی، علی محمد، بیان فارسی و عربی.
۱۲۱. صدر، محمد باقر، بحث حول المهدي، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۹۷۹م.
۱۲۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب

- الاسلامیه، چاپ پنجم، زمستان، ۱۳۷۲ش / سید محمد باقر موسوی همدانی (ترجمه)، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ش.
۱۲۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، مشهد مقدس، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۱۲۴. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، کتاب الغیبه، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.
۱۲۵. علامه حلی، کشف المراد، علی شیروانی (ترجمه)، قم، دارالعلم، چاپ اول، ۱۳۸۲ش / حسن زاده آملی (تصحیح)، قم، جامعه مدرسین، چاپ ششم، ۱۴۱۶ق.
۱۲۶. علامه مصطفوی، محاکمه و بررسی در عقاید، احکام و تاریخ باب و بها، تهران، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ش.
۱۲۷. فضائی، یوسف، تحقیق در تاریخ بابی گری، بهائی گروی، تهران، آشیانه کتاب عطائی، ۱۳۸۳ش.
۱۲۸. کسروی، احمد، بهائی گری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۲۳.
۱۲۹. کلینی، اصول کافی، سید جواد مصطفوی (ترجمه)، انتشارات ولیعصر علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش / تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۱۳۰. کوهستانی نژاد، مسعود، روحانیت بهائیان (نیمه اول سال ۱۳۳۴)، انتشارات مرکز انقلاب اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶ش.
۱۳۱. گنجی، یوسف بن محمد القرشی، کفایه الطالب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام، تهران، دار احیاء تراث اهل البیت، ۱۴۰۴ق.
۱۳۲. لمبتون، آن.ک.س، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، یعقوب آژند (ترجمه)، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.
۱۳۳. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، انتشارات اطلاعات، چاپ نوزدهم، ۱۳۸۵ش.
۱۳۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق / ۱۴۰۴ق.

۱۳۵. مدرسسی چهاردهی، مرتضی، شیخ احمد احسائی، تهران، بنگاه مطبوعاتی علمی، ۱۳۳۴ ش.
۱۳۶. مدنی، سید جلال الدین، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳۷. مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ابوالقاسم پاینده (ترجمه)، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی تاریخ، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۱۳۸. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، چاپ اول، بهار ۱۳۷۰ ش.
۱۳۹. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، انتشارات صدرا، چاپ شصت و سوم، اردیبهشت، ۱۳۸۴ ش.
۱۴۰. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، چاپ یازدهم، پاییز ۱۳۶۹ ش.
۱۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۱۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، دفتر نشر گزیده، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
۱۴۳. منصور، جواد، تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، تهران مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
۱۴۴. نجفی، سید محمدباقر، بهائیان، نشر مشعر، چاپ اول، پائیز ۱۳۸۳ ش.
۱۴۵. نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، انتشارات بنیاد، چاپ ششم، ۱۳۶۶ ش.
۱۴۶. ویل دورانت، تاریخ تمدن، احمد آرام (ترجمه)، تهران، اقبال، ۱۳۴۳ ش.
۱۴۷. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، قم، انتشارات اسلامی، چاپ سیزدهم، تابستان ۱۳۷۴ ش.